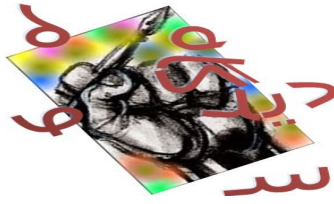


از ویژگیهای نیروی سرنگونی طلب

- صفت سازش ناپذیر با تمام جناح های رژیم
- صف آرایی منسجم در برابر دشمن
- بهره گیری از تمام ابزارها و روش ها
- گسترش پایگاه اجتماعی
- ارتقاء فرهنگ مبارزاتی
- احترام به آزادی اندیشه، بیان و مطبوعات
- باور عملی به گفتمان سازنده و فعال
- تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان



دیدگاه سوم
برای اتمیل به دوستان
در داخل و خارج از ایران
دانلود فایل پ.د.اف

سرسخن
شماره نخست
صفحه 38

5 سوال از
سایه سعیدی سیرجانی

صفحه 2

آزادیخواهی
استوار بر آگاهی سیاسی

رابطه دین و حکومت (3)

مارکسیسم (3)

صفحه 32

دیدگاه ها

نگارنده	ص
نقد و نظر	3
داریوش افشار	5
سعید اطلس	6
مینا انتظاری	8
مازیار رازی	10
بهرام رحمانی	15
کوروش طاهری	20
عزیز فولادوند	22
علی فیاض	24
روزبه کوراغلی	25
مجید مشیدی	26
علی ناظر	28
بصیر نصیبی	30

دیدگاه سوم، شماره 4

اردیبهشت 1393، آوریل 2014



این روزها در هندوستان انتخابات است. رأی گیری از 814 میلیون رأی دهنده حدودا یکماه طول می کشد و نتیجه در اواسط ماه مه اعلام می شود.

در اخبار آمده که سونیا گاندی به دیدار امام شیعیان و از پیروان "خط امام" در دهلی رفته و از او خواسته که مسلمانان را علیه حزب رغیب بی جی پی - ناسیونالیستهای هندو، بسیج کند.

مودی، رهبر حزب بی جی پی، مدعی است که حزب کنگره وارد تاکتیکی خطرناک شده است. ادعایی که حزب کنگره رد کرده و اصرار دارد همه احزاب و نگرش ها را به شرکت فعال در انتخابات ترغیب می کند، و به قتلعام 800 مسلمان در ایالت گوجرات (سال 2002) اشاره می کند که "مودی" نمایندگی آنجا را به عهده دارد. بی جی پی تاکنون از اقبال بهتری برخوردار بوده است، مخصوصا که تعداد زیادی از رهبران مهم مسلمان از بی جی پی حمایت می کنند. درگیری های متعدد بین دو جامعه باورمند مسلمان و هندو سالها ادامه داشته و این دو جامعه همچنان مورد استفاده ابزاری سیاستمداران قرار می گیرند.

هرچند دموکراسی برای شهروندان این سرزمین پهناور، آسان به دست نیامده، اما لغزشی نابخردانه می تواند هند را به آسانی به هرج و مرج، و درگیری های حیدری-نعمتی، بسیار شدیدتر از آنچه در اکراین رخ می دهد، بکشاند، و تاریخ تکرار شود.

نود و پنج سال پیش، در 13 آوریل 1919، تظاهرات مسالمت آمیز و استقلال طلبانه مردم در شهر آمریتسار در ایالت پنجاب به دستور ژنرال رچینالد دایر انگلیسی، به خون کشانده شد. در این اقدام وحشیانه 379 مرد و زن و کودک به قتل رسیدند و بیش از 1200 نفر مجروح شدند.

گوپی اشغالگران به دنبال بلوایی خشونت آمیز از سوی استقلال طلبان بودند تا بتوانند "مبارزه منفی - عدم خشونت" را منحرف کنند، اما گاندی توانست خشم مردم را کنترل کرده و مبارزه را با موفقیتی نسبی به سرانجام برساند.

دولت فحیمه اما کوتاه نیامد، و پیش از اعلام استقلال در 15 اوت 1947، با تهبیح مسلمانان و هندوان اصولگرا، باعث تقسیم هندوستان به دو بخش هند و پاکستان شد، تقسیمی که به اختلافات حیدری - نعمتی، و درگیری های عشیره ای - سیاسی دامن زد و باعث شد تا روزانه صدها مسلمان و غیر مسلمان کشته و آواره شوند. این درگیری ها ادامه یافت تا عاقبت، گاندی در سن 78 سالگی مجبور شد تا باری دیگر با این خواست که "این کشتار ها باید خاتمه یابد" اعتصاب غذا کند.

در 30 ژانویه 1948، وقتی درگیری های مرزی و خشونت علیه دگرباوران فروکش کرد، گاندی روزه خود را شکست، اما در همان روز، یک ژورنالیست هندو (Nathuram Godse) گاندی را به ضرب گلوله به قتل رساند.

قدس برای احقاق حقوق مهاجران هندو که از پاکستان می گریختند فعالیت می کرد. او روزانه از اخبار و آنچه بر هندوهای مهاجر از پاکستان می گذشت مطلع می شد. مهاجرانی که دستشان قطع شده بود، دخترانی که مورد تجاوز قرار گرفته بودند، و یا خانواده هایی که اموالشان به تاراج رفته بود. قدس همه این ها را می شنید، چهره قربانیان را می دید، و احساساتش جریحه دارتر می شد؛ تا هنگامیکه گاندی بر پرداخت 55 میلیون روپیه به پاکستان اصرار ورزید، این ژورنالیست اصولگرا، در سرسخن روزنامه خود (Agrani) نوشت "باید گاندی را به هر قیمتی باز داشت"؛ و پس از انتشار آن سرسخن، گاندی را کشت. او بعدها می گوید که گاندی باید خیلی زودتر کشته می شد. به نظر او گاندی نمی بایست 55 میلیون روپیه به قاتلان و تجاوزگران پاکستانی جایزه می داد.

نکته شایان تأمل اینکه گاندی به دست یک مسلمان کشته نشد. سفیدپوستان اشغالگر او را به قتل نرساندند. قاتل او یک خودی، با همان ایدئولوژی و فکر و باور و پیشینه اجتماعی بود. قاتل گاندی، یک هندی، یک هندو، یک مخالف اشغال انگلیسی ها، و مدافع حقوق مهاجران بود.

قدس با قتل گاندی، نتوانست بین هند و پاکستان صلح برقرار کند، و با به همبستگی ملی در اقصی نقاط هند یاری برساند، بلکه مشکلی بر مشکلات دیگر جنیش افزود. پس از قتل گاندی، دیگر کسی از قتلعام در آمریتسار صحبت نمی کرد. دیگر کسی به دوران استثمار و استعمار نمی پرداخت. انگلستان به فراموشی سپرده شده بود. صحبت فقط بر سر این بود که یک هندو، باپو (پدر ملت)، ماهاتما (روح بزرگ) و رهبر سیاسی و معنوی هند را کشت. آیا او عامل استعمارگران بود؟

در عالم واقع، مهم نیست که قدس عامل انگلیسی ها است یا نه. قتل گاندی بر کشتار آمریتسار سایه افکند تا به آن حد که جنایت ژنرال رچینالد دایر انگلیسی به فراموشی سپرده شد.

تاریخ بارها شاهد بوده که بررسی مسائل سیاسی از یک زاویه تنگ، و مبتنی بر دیدگاهی انحرافی و کوتاه بینانه، توانسته جنبش های اجتماعی و رادیکال را از پیشرفت باز داشته و به انحراف بکشاند.

ماهنامه دیدگاه سوم، اردیبهشت 1393

اسناد و گفته ها
صفحه 36

هنر و ادبیات
صفحه 35

تماس با دیدگاه سوم
irancrises@gmail.com

کلیه مطالب ویژه ماهنامه دیدگاه سوم نوشته شده، و شامل قوانین کپی رایت می شوند.
مستولیت هر مطلب منتشر شده با نویسنده آن می باشد! و "ماهنامه دیدگاه سوم" هیچ نوع مسئولیتی در برابر انتشار آن به عهده نمی گیرد.
"ماهنامه دیدگاه سوم" در انتخاب و انتشار مطالب ارسالی کاملاً آزاد می باشد.

تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، برای سرنگونی



دیدگاه سوم: آیا جمهوری اسلامی در پروژه گفتمان سازی با جامعه هنری، دانشگاهی و فرهنگی موفق خواهد شد؟

اجازه دهید همانطور که چند بار پرسش را بلند خواندم برای نوشتن نظرم کلمه به کلمه را همانگونه تکرار کنم: پرسیده‌اید "پروژه گفتمان‌سازی"، گمانم تصور ایجاد ارتباط با "جامعه هنری، دانشگاهی و فرهنگی" منظورتان بوده است. راستش نام پروژه: "حکومتی کردن و باب دیکتاتور درآوردن و انقلاب فرهنگی" است وقتی اینگونه که می‌خواهند بشود، ماجرا همان اسامی من‌درآوردی ناب در چنین جوامعی خواهد شد و بس. مانند مهندسی اسلامی و خواهران زینب و برادران ارشاد و و . حکومت مائو که پادمان زفته و کانالیزه کردن همه افراد البته ملت را. اگر توانستید هنر، دانشجو، فرهنگ را شامل یک رنگ خاص کنید، این گفتمان‌سازی هم صد البته امکان‌پذیر خواهد بود!

دیدگاه سوم: آیا هدف جمهوری اسلامی از قتل‌های سیاسی-زنجیره‌ای، از جمله قتل فروهر ها، علی اکبر سعیدی سیرجانی و چند دگراندیش دیگر، استراتژیک و یا تاکتیکی بود؟

پرسیده‌اید هدف از قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای استراتژیک بوده یا تاکتیکی؟ متوجه تفاوت استراتژیک و تاکتیک نشدم خصوصا برای جماعتی که برای رسیدن به مقصود از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند. اما در پرسش نام سعیدی سیرجانی را آورده‌اید، قتل ساده نبوده است: یعنی سالها خمیر کردن کتابها، نداشتن آزادی تدریس، و هزار و یک مانع بر سر راه بیان و آگاهی مردم روبرو بودن کار یک ساعت و موقت نبوده. او با ریختن جماعت البته و صدا البته انقلابی به بنیاد فرهنگ ایران، همان بهمن خزان‌زده، استعفای خود را از بنیاد فرهنگ ایران ارائه داد. امکان همکاری با چنین خوشه‌چینان جفیه به سر کینه توز، برای کسی که با تاریخ و فرهنگ ایران آشنایی دارد کاری است ناشدنی. نامه‌های سرگشاده او برای ملت ایران، تصمیم به انتشار کتابها در کتابخانه خانه و صحافی انتشارات پازنگ آقای نیاز کرمانی، آخرین تصمیم او بود و برابرش چاپخانه حکومتی در محل صدا البته مقدس قم، قد علم کرد. برداشتن سیمای دوزن را با هر حذف جمله‌ای که باب میلشان نبود چاپ زدند و توزیع کردند که بگویند بیخود می‌نالد که کتابهایش خمیر می‌شود، بفرمایید این هم کتابهایش! آخرین نامه سرگشاده او به ملت ایران با عنوان نامه به پست قضا در حکومت اسلامی بود که در همین شماره بهار 1393 "توشه" آمده است. .. بگذریم سخن سر این نکته است که حکومت اسلامی یک روز خوش نگذاشت که در طبیعتش چنین نیست مگر از خود آنان باشی و همواره چون اسب عساری، چشم‌بسته در خدمت، تهمت و افتراها در روزنامه‌های حکومتی به سیرجانی ادامه داشت، و پاسخ او نامه‌های سرگشاده‌اش برای ملت ایران بود. برای همین قتل او در یک لحظه و اتفاقی صورت نگرفت. اما آنچه بر نویسندگان خصوصا آن افراد بی ریا چون مختاری و پوبنده و میرعلانی رفت، مانند قتل بسیاری دیگر از دوستان که مانند سگته‌ای در خیابان حتی به نقل خیرش هم نپرداختند کار با برنامه حکومت بوده و بس. برای اینان هر شخص، خلاف میلشان حرفی زدن، قدمی بردارد، حکم قتلش واجب است.

دیدگاه سوم: آیا دلیل ورود حسن روحانی به صحنه، اصلاح جمهوری اسلامی است؟

پرسیده‌اید آیا "روحانی" برای اصلاح جمهوری اسلامی آمده است؟ پادمان باشد صحبت از حکومت اسلامی است، یعنی اسلام همراه با شمشیر قدرت، یعنی قدرت حکومتی که از آن الله جماعت است، یعنی دخل و تصرف در کوچکترین دایره حق فردی به فرمان الله، همان الله که هر که مقابلش ایستد کافر حربی دهری بابی واجب القتل است و ... اگر این امر روشن که چون هیولا برابرمان قدکشیده را با عرق شدن در پرسش، نبینیم، وای بر ما. چنین حکومتی، اسمش دولت و قانون دیگر نیست: حکومت به معنی حکم راندن و واسطه و نمایندۀ الله بودن است، و صدا البته چنین اعجوبه‌ای با "اصلاح"، آن گونه که مردمان عادی با آن سروکار دارند، روبرو نمی‌شود. نوجه به قدرت رسیده که از قدرت دست نمی‌کشد، هر لحظه نگران این است که "قدرت" کجاست و پیشتر می‌خواهد. آن اصلاح که مردمان می‌شناسند، در واقع گرفتن منشا و منبع قدرت از این دزدان است. و مادامی که گمبلین قوم کولی‌ها و نوجه‌ها به مصلحت نظامشان علم کردن بازیگر نقش اول دیگری را صلاح بدانند، اصلاح به دست مردم افتادن قدرت صورت خواهد گرفت، و حکومت، بیکارچه، مجدداً به مسیر همان الله که اینان می‌شناسند خواهد افتاد.

دیدگاه سوم: آیا نسل نو و جوان در ایران به دنبال رفورم است یا انقلاب؟

پرسیده‌اید نسل نو و جوان ایران دنبال رفورم است یا انقلاب؟ بیچاره نسل جوان و بچه‌ها! با دیدن سردرگمی بزرگترها، و موقعیت‌طلبی قدرت‌پرستان، اگر روزنه فکر و پرسشی برایشان فراهم شود مات می‌مانند که از کدام درد آغاز کنند و درمان را چگونه برابر چنین سیلی بنیان‌کن رقم زنند. نسلی که نداری و فخر را تجربه کرده است، نسلی که دوروبرش جز افرادی مصنوعی و مادّی چیز دیگری ندیده است... استر ذهبک و ذهابک را به عینه تجربه کرده است. برای بقا بایست بجنگد، آخر کسی نیست که پناهنش باشد، راهنمایش باشد، به او اعتماد به نفس بیاموزد، فن و حرفه و پرورش فکری بدهد... و نسلی خسته. خسته از بازی جماعت بالای شصت و اندی سال که چون امامزاده‌های حکومتی خودشان نمود یک امامزاده کاملند. هر چه هزینه است، بایست بچه بپردازد، هر چه مسئولیت است بر دوش ناتوان اوست. هر چه بار گناه حکومتی است، یکطرف این عقده‌های سرکوب‌شده بزرگترها که هنوز هم می‌خواهند پز بچه را بدهند گریبانش را گرفته... نسلی که تصور می‌کنم دیگر نمی‌خواهد به راحتی به شور و هیجان بیاید، چون عاقبتش را چشیده. این نسل، با درد، مستقیم درگیر است، خوبی این است که "مصنوعی" نیست. این واژه‌های انقلاب و رفورم مال نسلی است که یک شب رستاخیزی جاویدشاه گویان بودند، بعد مدعی روح من بودی فلانی. نسلی که تکلیفش با خودش معلوم نیست. از این نسل توقع دارید چه فرزندان به بار بنشانند؟ تصور می‌کنم بچه‌های امروز انقدر دست‌درازی، سردرگمی، و بی‌هویتی در این البته بزرگترها دیده است که بداند بایست با "ریا" در هر رفتار و مکانی یکباره وداع کند. ریشه درد را بیاید و بداند ریا اصلاح‌پذیر نیست، انقلاب هم شعار خوشه‌چینانی است که یک‌شبه برایت رنگ عوض می‌کنند و همین مستعربان امروزی برایت در ثانی‌ای چنان مستفرنگ می‌شوند که انگار دیووزی نبوده... از این انقلاب‌ها هم خسته است. اجازه می‌خواهم بگویم امید دارم کودک امروز، در پی تربیت آزادی باشد. پادمان باشد منظور بی بند و باری نیست، شکستن حریم دیگران نیست بلکه آشنایی با روح آدمیزادگی و آزادی است. اصل رشد و پاس حریم آزادی و راستی.

دیدگاه سوم: آیا اتحاد بین اپوزیسیون سرنگونی طلب امکان‌پذیر است؟

پرسیده‌اید آیا اتحاد بین اپوزیسیون سرنگونی‌طلب امکان‌پذیر است؟ و من مات مانده‌ام اگر این عنوان که فرموده‌اید بود، چرا جدایی باشد که در پی اتحاد هستید؟ مخالفینی که می‌دانند "با چه" در جنگند، و این "چه" چه خصوصیتی دارد، و می‌دانند بایست به این "بدی" مجال قدرت‌طلبی نداد، هر چند مکانی از هم دور باشند، جمعشان جمع است و با هم هستند. نکند منظور همان نسلی است که در پرسش بالا به سردرگمیشان اشاره رفت.



نقد و نظر

صفحه 3

نقد و نظر

چند نظر فیسبوکی در باره مطلب "میلاد مختوم: ضرورت دفاع از مبارزان راه آزادی" - شماره 3
امید بهروزی

البته نباید از اشتباهات فاحش (اگر نگویم خیانتها) گروه ها و سازمانها به ظاهر مخالف نظام هم غافل شویم انانی که پاس دادند تا نظام بتواند گل بزند چون در قانون مبارزات آمده: چپ روی، عین راست روی، هر دو مخرب و هر دو خطرناکند و متاسفانه ما تنها به راست روی توجه داشتیم و از تخریب چپ روی بازماندیم

31 March at 20:00 · Like

باک نورانی

جالب است يك عده هست و نیست خود را برای مبارزه مي گذارند يك عده هم مثل این آقای امید بهروزی هست و نیست خود را برای دیدن اشتباهات فاحش آنها مي گذارند.. این حرفها سالها است که کهنه شده است آقایان. کسی که مبارزه بکند حتما خطا و اشتباه هم مي کند اما آنهایی که بیرون گود نشسته اند نمی توانند بفهمانند که «لنگش کن» لطفا پا در مبارزه حداقل در سطح همانها بگذارید تا ببینید يك ماست چقدر کره مي دهد

31 March at 21:02 · Like · 2

امید بهروزی

جناب نورانی عزیز

کاش مثل آخوندا، پیش دآوری و قضاوت نمیکردید

از کجا میدانید که من هست و نیست خود را برای مبارزه گذاشته یا نگذاشته ام؟

در ثانی، کاش مثل آخوندا، یک طرفه به قاضی نمی رفتید تا راضی برگردید و همه جانبه نگری پیشه میکردید تا علت واقعی طول عمر این نظامی که بقول آقای ناظر، بغا هر حسابی باید خیلی خیلی زودتر از این سر می آمد، روشن شود

و درس آموزی شود

البته چپ روی، عین راست روی، مخالف این چنینی، مثل مدافع آنچانی، هر دو به نظر من مثل هم بوده و هستند

و آن عدم تحمل و عدم توان بحث و بررسی بدون جانبداری و تهمت و افترا ووو است

31 March at 21:06 · Like

باک نورانی

عزیز من آقای امید بهروزی. اگر هست و نیست خود را برای مبارزه گذاشته اید که حرفی نیست و من حرفم را پس می گیرم و شرمند شما هستم. اما نمی شود که دستی در آتش نداشت و فقط چپ روی ها و راست روی ها و خیانت ها و فلان و فلان را دید. نمی دانم کی این مثال زیبا را زده بود: خانه ای آتش گرفته، يك عده هست و نیست خود را گذاشته اند و دارند با تمام وجود تلاش می کنند آتش را خاموش کنند و اهل خانه را نجات بدهند. يك عده هم هیچ کاری ندارند جز دیدن اشکالات اینها!! ملاحظه فرمودید دوست عزیز؟
31 March at 21:12 · Like · 1

Ali Golestani

آقا امید بهروزی سلام و عیدت مبارک. ما زابلی ها میگویم وقتی قرار نیست کسی وارد خانه ات بشه می تونی هرچی دلت میخاد از داخل اون تعریف کنی. این یعنی لاف در غربت. شما که نشسته ای و هی به اپوزیسیون ابراد میگبری مثلا خودت در کجای کار قرار داری؟ اصلا اگر کارت تاثیری داشته و به اندازه سر سوزنی علیه آخوندا راه باز کرده نشون بده تا ما هم همونو ادامه بدیم. اصلا اگه راهی بلدی که به جانی میرسه بگو تا ما هم بیفتیم توی اون راه. البته اگه کسی ازت نپرسه چرا خودت راه نمیفتی؟ آقا امید خان در خونه تو واکن تا همسایه ها بدونن اون تو چی داری؟ با دارم دارم گفتن کسی دارا نمیشه

نظری در باره "مازیار رازی: تفسیری از مانیفست کمونیست کارل مارکس (بخش دوم ۲)" - شماره 2

B Jan Af Sar

حرفهای تازه داشت . سپاس از گروه

29 March at 19:19 · Like

هموطن گرامی

در شبکه های اجتماعی، پیرامون مطالب ماهنامه، نکاتی مطرح می شود، که جهت اطلاع بازتکثیر می کنیم.

خوشحال می شویم اگر هموطنان با انعکاس نقطه نظرات خود در این ستون، مبحث تحملگرایی، آگاهی سیاسی و همبستگی ملی را باز کرده، و به مشکلات پیش رو، و نقشه راه اشاره کنند. در صورت تمایل، لطفا نامه های خود را ایمیل کنید.

نظری در باره "داریوش افشار: چشم انداز ایران در سال 2015، از دیدگاه "مرکز روابط جهانی دانشگاه نیویورک" بخش 2" - شماره 3

Benjamin Parsomash

تا زمانی که اوباما بر سر کار باشد/چنین سناریوهایی امکان اجرایی نخواهند داشت.

7 April at 17:46 · Like

[ادامه صفحه 4](#)



نظر فیسبوی در باره "یک سوال صد ساله" - شماره 3
مارسل پوریان: علی آقا ماکسیم گورکی گفت خیلی های دیگر گفتن... مصطفی شعیبان... اما کو گوش شنوا...

علی ناظر: با سلام و تشکر.

آنچه بین گورکی و لنین رد و بدل شد، مختص به انقلاب روسیه نمی شود. پیش از آن در انقلاب آمریکا و فرانسه هم پیش آمده و ریشه این رویکرد را می بایست در مبهم بودن تعریف از واژه "روشنفکر" جست، و اینکه چه کسی روشنفکر، و یا روشنفکر بورژوا است؟ بطور مثال آیا مونتسکیو، روسو و ولتر که "روشنفکران" دوران خود بودند، "روشنفکر بورژوا" و "روشنفکر لیبرال" بودند؟ بدون شک، بدون نقش آفرینی انتلکتونل هایی چون مونتسکیو، که تفکراتش متمایل به تفکر لاک (Locke) بود (لاک بر سه ویژگی تأکید داشت - حق زندگی، حق آزادی، و حق مالکیت)، امروز نه از انقلاب روسیه و ایران خبری بود، و نه از احترام به حقوق "فردی" و "شهروندی".

بسیاری از پژوهشگران، انقلاب فرانسه را علت بسیاری از رفتارهایی که در انقلابات دیگر دیده می شود می دانند. واژه هایی چون "چپ"، "راست"، "قرارداد اجتماعی"، "ژاکوبین" و... در انقلاب فرانسه ریشه دارد. مونتسکیو را شاید بتوان مادر فکری انقلاب فرانسه دانست (شاید). او در 1753 بر این امر تأکید داشت که دولت، پارلمان و قضاوت می بایست از هم مجزا شوند (تفکیک سه قوه). مونتسکیو در کتاب "روح قانون" (spirit of law - book3) به این نکته اشاره می کند که در دستی کتاب قانون، و در دست دیگر شمشیر، به تنهایی نمی تواند ضامن موفقیت باشد، اگر "فضیلت" در حکمرانی دخالت نداشته باشد (اهمیت "اخلاق" قرنها پیش توسط فلاسفه یونان مطرح شده است). برخی از محققین، کنت میرابو که از بنیان انقلاب فرانسه است، را پیرو و شاگرد مونتسکیو می دانند. ژان ژاک روسو یکی دیگر از "متفکرین" آن دوران بود. او تا حدودی، همچون مونتسکیو، بر این باور بود که حق زیستن و بودن و انتخاب تنها در حیطه قانون معنا پیدا می کند، قانونی که فرد به آن رأی داده است (مثلا، بخشی از حق خود را باید فدا کرد تا جامعه بهتر زندگی کند. و یا بطور مثال، اگر من به جمهوری اسلامی رأی می دهم، حق و حقوق من تنها در چارچوب قوانین این سیستم مفهوم پیدا می کند - اگر مخالفم باید رأی ندهم و علیه آن برخیزم). اشتباه نشود، مونتسکیو مخالف اعدام، جنگ، و شکنجه بود. روسو، قهرمان مردم کوچک و بازار و از پرچم داران آزادی بود، اما در عین حال در برخی از نوشته ها از او نقل می شود که حاکم می تواند برای پیشبرد اهداف عالی و حذف فساد اخلاقی و جنایت از سطح جامعه، حقوق فرد را نادیده بگیرد. ماکسیمیلیان روبزپیر که خود یک حقوقدان بود، با سوء استفاده از اینگونه میاخذ، و بازتعریف قرارداد اجتماعی روسو، توانست، از مقام خود بعنوان عضو کمیته امنیت عمومی بهره جسته و جو رعب و وحشت ایجاد کند. روبزپیر نه تنها آزادیخواه، فعال سیاسی برای براندازی سلطنت، و یک "متفکر" فرانسوی بود، بلکه حقوقدان هم بود.

حال سوال اینست که آیا می توان روبزپیر را "روشنفکر انقلابی" نامید، و یا اینکه او با تمام "رفتار انقلابی" اش هنوز یک "روشنفکر بورژوا" بود؟ می خواهم بگویم که آنچه در انقلاب روسیه رخ داد و یا آنچه لنین کرد، مختص به آن کشور و یا آن رهبر نبود.

به نکته ای که شما نوشته اید باز می گردم، و از خود می پرسم، چه باید کرد؟ آیا باید از گفتن کوتاه آمد و دست برداشت و کناری نشست؟ آیا باید آنقدر داد زد و پرخاش کرد تا گلویمان پاره شود و گوشهای کر، شنوا شوند؟ اگر بخواهم به این سوال، کوتاه پاسخ بدهم، جواب اینست که دوستان و همکاران ماهنامه دیدگاه سوم بر این باورند که باید کوتاه نیامد، و داد زدن و پرخاش هم گوشهای کر را شنوا نمی کند؛ بلکه پرخاشگری باعث هُل دادن "اکثریت خاموش و شاهد" به عقب می شود.

برای تضمین دموکراسی، باید "اکثریت خاموش و شاهد" را به دخالت در امور ترغیب و تشویق کرد، و از رفتاری که آنها را دلسرد بکند، اجتناب نمود.

به نظر من، "آزادیخواهی"، تنها "استوار بر آگاهی سیاسی" می تواند معنا پیدا کند - همانطور که در صفحه اول ماهنامه دیده می شود. از آنجا که واژه "روشنفکر" به درستی تعریف نشده، برخورد با "روشنفکر" هم درست تعریف نشده است. اگر بخواهم از حرف های آرمانگرایانه پرهیز کنم، و فقط به واقعیات بپردازم، بسیاری از ما، "تمرین دموکراسی" نداشته ایم. بلد نیستیم بدون پرخاشگری حرف بزنیم و به حرف دیگران گوش بدهیم. اکثر اوقات حرف خودمان را زده ایم، و با شنیدن اولین برخورد و انتقاد از سوی مخاطبین، از کوره در می رویم و شروع می کنیم به پرخاش (به این نتیجه رسیده ایم که اگر لنین در اول قرن بیستم آنچنان نامه هایی نوشت، و به ماکسیم گورکی ها پرخاش کرد، پس منم می توانم در قرن بیست و یکم، در نوشتارهایم به مخالف خود پرخاش کنم)؛ و از آنجاییکه فعال سیاسی هم هستیم، و چهار تا کتاب هم خوانده ایم و یا با بزرگان رفت و آمد داشته ایم، پرخاش ما همراه با واژه هایی است که بار سیاسی به همراه دارد، مثلا "مزدور"، "خائن"، "بریده"، تا برسیم به "لیبرال" و "روشنفکر" و "بورژوا" که مؤدبانه تر است.

روشنفکر بورژوا، و یا روشنفکر لیبرال، که از کتب کلاسیک چپ به عاریه گرفته شده و به میان مسلمانان هم کشانده شده (البته مسلمانها واژه های مخصوص خود را دارند - تواب، کافر، و...)، در چارچوب فکری فعالین سیاسی چپ، عموماً مترادف است با فردی بی عمل، زالو صفت و بی آرمان، که همیشه با خود بار منفی به همراه دارد. از سوی دیگر، اگر "روشنفکر" به آنگونه فکر کند، که حزب و سازمان و دولت حاکم خط می دهد و یا ایدئولوژی حاکم از او توقع دارد، روشنفکر از زالو صفتی خارج شده و به "روشنفکر متعهد" تبدیل می شود. می شود شاعر متعهد، نویسنده متعهد، نقاش و موسیقیدان و طنز نویس متعهد. این "تعهد" به آرمان و باورهای شخصی خود آن فرد نیست، بلکه "تعهد" به آرمان و خط حاکم است. منظور از "متعهد"، مونتسکیو، روسو، و ولتر شدن نیست، منظور روبزپیر شدن است. روبزپیر "روشنفکر متعهد" است، و گورکی چون به "تعهد" خود پشت کرده است "خائن" است. در این حالت، روشنفکر لزوماً "روشن" فکر نمی کند، بلکه از توانایی و انتلکت خود برای تبلیغ خط حزب و اندیشه حاکم، استفاده می کند. بدون شک، در چنین روش و سیستم فکری، مقام "روشنفکر" به همان آسانی که به وی اعطاء شده، از او گرفته می شود و او به نازلترین منصب سقوط می کند. شاعر

هموطن گرامی

در شبکه های اجتماعی، پیرامون مطالب ماهنامه، نکاتی مطرح می شود، که جهت اطلاع بازتکثیر می کنیم.

خوشحال می شویم اگر هموطنان با انعکاس نقطه نظرات خود در این ستون، مبحث تحمیلگرایی، آگاهی سیاسی و همبستگی ملی را باز کرده، و به مشکلات پیش رو، و نقشه راه اشاره کنند. در صورت تمایل، لطفاً نامه های خود را ایمیل کنید.



سناریو 2- برقراری توازن نیرو

خروج نیروهای ایالات متحده از عراق، پویایی های توازن قدرت در خاورمیانه را دستخوش تغییر میکند.

در این سناریو، ایالات متحده مجبور به پذیرش شکست در اتخاذ و پیشبرد سیاست های اشتباه آمیز خود در قبال روند اوضاع در خاورمیانه گشته و لازمه پیدا کردن راه برون رفت از آنرا در خود میبندد. ایالات متحده به این واقعیت رسیده است که با ادامه حضور در عراق، بمنظور اعمال اراده خود در سیاستهای داخلی منطقه، هیچ دستاورد دیگری جز ادامه جنگ و خونریزی و متحمل شدن مخارج بیشتر جانی و مالی برای خود به ارمغان نخواهد آورد؛ تجربه مداخله نظامی در عراق به شکست منتهی شده و در نتیجه، راه دیگری جز فراخواندن نیروهای نظامی خود از این کشور را ندارد. اما در عین حال، فرصت های تازه ای بواسطه ظهور یک توازن قدرت تازه که در حال شکل گیری است نیز در چشم انداز قرار دارند.

تا پیش از خروج نیروهای خود از عراق، حضور ایالات متحده در خاورمیانه، یک سلسله مراتب از تقسیم قدرت بین بازیگران منطقه را بوجود آورده بود. در این سناریو، با خروج نیروهای نظامی آمریکا، هریک از بازیگران منطقه خواهان تغییر توازن قوا بنفع خود هستند. تا آنجا که به برقراری ثبات در منطقه و مناقشه جاری با ایران مربوط میشود، پیشبرد سیاستهایی که بر اصول "نئو رئالیسم"¹¹ (Neo-Realism) منطبق باشد، میتواند ائتلافی را بین "نیروهای ساختاری" از میان برخی از حکومتها شاخاب فارس در مقابل جاه طلبی ها و پویایی های منطقه ای جمهوری اسلامی ایجاد کند و متعاقباً، یک توازن قدرت در مقابل رفتارهای تهاجمی رژیم تهران ایجاد شود. چنین سیاستی، ایالات متحده را در جایگاهی قرار میدهد تا بتواند از طریق دیپلماسی، و نه رو در رویی نظامی، به سه نکته اصلی مورد اختلاف خود با جمهوری اسلامی بپردازد: تروریسم، جلوگیری از گسترش سلاحهای اتمی در منطقه و وضعیت عراق. شایان توجه اینکه، هرگونه پیشرفت در قبال هریک از سه مورد ذکر شده، منوط به توانمندیهای نیروهای می شود که ایالات متحده در این بازی از آنها بهره مند میشود. اتخاذ یکچنین شیوه ای که بر اساس عدم حضور نیروهای نظامی ایالات متحده در منطقه بنا شده باشد، سه امتیاز مثبت را به همراه خواهد داشت: اول اینکه نیروهای تروریستی، انگیزه و بهانه های کمتری را در هدف گرفتن آمریکایی ها در سطح منطقه و دیگر کشورها پیدا خواهند کرد؛ دوم، اتفاق نظر داخلی در ایران برای پیشروی در دستیابی به سلاح اتمی تضعیف خواهد شد؛ و سوم آنکه، از آنجائیکه ایالات متحده دیگر نیروی غالب در روبرویی با نفوذ جمهوری اسلامی در عراق نیست، باعث آن میشود تا دیگر نیروهای منطقه ای مانند عربستان سعودی و دیگر عناصر داخلی در عراق تشویق به برعهده گرفتن چنین نقشی شده و چنانچه لازم باشد، از پشتیبانی های ایالات متحده برخوردار شوند.

در این سناریو، ایالات متحده تصوری را بدست میدهد که گویی جمهوری اسلامی "برنده" بازی در خاورمیانه بوده است؛ با این امید، که نفوذ تهران در منطقه خاورمیانه از آنچه که بدست آورده، گسترده تر نشود. با اینکه اوضاع درگیری های داخلی در لبنان ظاهراً بدینگونه است که ایران، سوریه و حزب الله دست بالا را در آن کشور داشته و این موضوع بخودی خود، نوعی از گسترش نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه محسوب میشود، اما همین مورد، باعث نشان دادن واکنش از سوی نیروهای مخالف ایران در منطقه شده و تنها میتواند انگیزه های قوی تر را به آنها در مقابله با پیشروی های ایران بدست داده و تعادل در منطقه را حفظ کند. در مورد عراق هم همین اصل صدق خواهد کرد؛ یعنی مداخلات ایران در عراق، با مقاومت نیروهای ملی گرا در این کشور مواجه شده و بمرور زمان منجر به ایجاد و تقویت یک اتحاد ملی در این کشور در مقابل دخالتهای جمهوری اسلامی خواهد شد.

اینگونه تجاوات از سوی ایران، حکومتهای عربی و سنی منطقه را به حالت آماده باش درآورده و حتی ترکیه و اسرائیل را در مقابل منافع ایران بیکدیگر نزدیک میکند. در نهایت، تصوری که ایران با خروج نیروهای نظامی ایالات متحده، به داشتن هژمونی در منطقه برای خود تدارک دیده، تنها به یک سراب تبدیل خواهد شد. اگرچه حضور فیزیکی ایالات متحده در منطقه بسیار کمتر مشاهده خواهد شد، اما در صورت هرگونه پیشرفت سریع در توانمندتر شدن جمهوری اسلامی، بویژه در رابطه با برنامه هسته ای یا هرگونه تهدید به یک جنگ تمام عیار از سوی این کشور، گزینه نظامی همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند. یک چنین سیاستی، در رابطه با به خطر افتادن منافع آمریکا در منطقه، یعنی هرگونه تهدید به جلوگیری از ادامه جریان نفت یا بقای اسرائیل نیز صدق خواهد داشت. برای یک چنین منظوری، مرکز فرماندهی نظامی ایالات متحده در قطر هنوز با برجا باقی خواهد ماند.

در این سناریو، احتمال اینکه ایالات متحده تا اندازه ای موفق به برقراری پاره ای از ارتباطات دیپلماتیک با ایران باشد وجود دارد، چرا که منافع ایالات متحده یکچنین چشم اندازی را ایجاب میکند؛ اما برای اینکه عملکرد این سناریو در چارچوب یک احتمال پذیرفتنی واقع شود، چنین پیش فرضی ضروری نیست. همچنین، در این سناریو هیچگونه پیشرفتی در مورد هیچگونه توافق بین اسرائیل و فلسطین در نظر گرفته نشده است. نکته محوری در این سناریو، کاهش چشمگیر نیروهای نظامی ایالات متحده در خاورمیانه و ادامه روند طبیعی پیشبرد سیاستهای داخلی توسط حاکمان ایران است؛ با این ترتیب، این جمهوری اسلامی خواهد بود که میبایستی پاسخگوی مردم ایران در قبال نارسایی های خود در زمینه سیاستهای داخلی خود باشد و قادر نخواهد بود تا ایالات متحده و حضور نظامی آن در منطقه را بهانه قرار دهد.

بازیگران اصلی در این سناریو عبارتند از: ایالات متحده آمریکا، ایران، عراق، عربستان سعودی و اسرائیل. دیگر کشورهایی که در این سناریو نقشهای پیرامونی دارند عبارتند از: ترکیه، روسیه و چین. موقعیت هر یک از این بازیگران به ترتیب زیر است:



بعضی از اصطلاحات بکار برده شده از سوی مقامات رژیم ایران در سخنرانی های عمومی شان بعلت چاشنی طنز گونه نهفته در آنها، بسرعت تبدیل به نقل محافل تفریحی و سیاسی بخش بزرگی از جامعه ایران می شود. یکی از معروفترین آنها، استفاده از اصطلاح "قطار بی دنده و ترمز هسته ای" توسط احمدی نژاد بود که بسرعت در داخل و خارج از ایران به عنوان یک طنز غیر جدی مطرح شد.

یکی دیگر از اینگونه اصطلاحات مکتبی معروف که از سوی امام دوّم نظام ولایت فقیه در ایران، در تاریخ 26 شهریور ماه سال گذشته به سمع همگان رسید، اصطلاح معروف "نرمش قهرمانانه" بود، که در جمع فرماندهان سپاه اظهار شد. در این رابطه بی مناسبت نیست که در سطور زیر بخش های کوچکی از دستاوردهای هسته ای کشور را که در راستای سفارشات "حضرت آقا" کسب شده است، از نظر بگذرانیم تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

گروه سیاسی - رجانیز پنجشنبه، 21 فروردین 1393: دکتر سعید زیباکلام عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه تهران، رییس اسبق اداره سازمان های بین المللی وزارت خارجه و نماینده جمهوری اسلامی در بیست و هشتمین اجلاس آژانس بین المللی انرژی اتمی، در آستانه نهایی شدن کلیات مذاکرات مربوط به گام نهایی توافقنامه ژنو در گزارشی خطاب به ملت ایران ابعادی از مسئله غنی سازی در توافقنامه ژنو را گشوده است.

سعید زیبا کلام که بنظر از پشت گرمی جناح قدرت برخوردار است و در راستای سیاست های باند موسوم به "جبهه پایداری" آخوند مصباح یزدی فعالیت می کند، در اجلاس فوق، نتیجه مذاکرات کنونی اتمی دولت روحانی با غرب را بشدت مورد حمله قرار داد. وی ضمن ارایه تحلیلی پیرامون آنچه که از آن به عنوان **"توافقنامه دردناک و مصیبت بار هسته ای"** یاد می کند، هشدار می دهد که:

"با این توافق هسته ای، استقلال و حاکمیت ملی در حال فروپاشی است."

زیبا کلام با تاکید بر دروغ بودن اظهارات مذاکره کنندگان هسته ای و بویژه محمد جواد ظریف در مورد برسمیت شناخته شدن حق غنی سازی ایران در توافق نامه هسته ای و تایید بیانات جان کری وزیر خارجه آمریکا در رد اظهارات مقامات ایرانی، یاد آور می شود که:

"چنانچه متن اصلی منتشره توافقنامه ژنو را مورد بررسی قراردهیم نخستین نکته ای که با آن مواجه می شویم این است که هیچ ذکری از حق غنی سازی در هیچیک از چهار بخش توافقنامه ژنو نشده است، نه در بخش دیپاچه، نه در بخش اقدامات داوطلبانه ایران، نه در بخش اقدامات داوطلبانه 5+1، و نه در بخش چهارم، یعنی اجزاء گام نهایی راه حل جامع. متأسفانه ناگزیریم ادعان کنیم که سخن دکتر ظریف در این مورد خلاف واقع، و سخن جان کری مطابق واقع است". وی در ادامه می گوید که:

"اجازه بدهید همین جا شما را به نحو تکان دهنده ای شگفت زده کرده و بگویم: حتی اگر به عوض دعوی خلاف واقع دکتر ظریف، در دیپاچه و بخش چهارم توافقنامه ژنو نه دوبر که چهار بار حق غنی سازی ذکر و قید شده بود باز هم آمریکا و متحدان اروپایی اش بندهای دیگر را چنان با تدبیر و ظرافت طراحی و تدوین کرده اند که آن حق و حقوق هیچ اهمیتی پیدا نمی کرد!! اما چرا؟

زیباکلام با توضیح برخی از جزئیات بخش چهارم توافقنامه، به مخاطبین خود هشدار می دهد که این توافقنامه طوری تنظیم شده است که متقابلاً به مذاکره کنندگان آمریکایی و اروپائیان حق باز تعریف برنامه غنی سازی ایران را میدهد. وی در ادامه این سؤال را مطرح می کند که:

"آیا اینک روشن نیست که چرا حتی اگر شصت بار هم قید حق غنی سازی در توافقنامه ژنو آمده بود مطلقاً هیچ ارزش و اهمیتی نمی داشت؟
 — آیا اینک غل و زنجیرهای اسارت و ذلت بر سر و دوش و گردن برنامه هسته ای ایران دیده نمی شود؟
 — آیا دیده نمی شود که استقلال و حاکمیت ملی، به منزله یکی از سه رکن بنیادین انقلاب اسلامی، در حال پوسیدگی و فروپاشی است؟"

سعید زیباکلام در خاتمه اظهاراتش به نمایندگان مجلس رژیم، ائمه جمعه و جماعات، ملت غیور ایران (بخوانید چماق داران و غداره بندان بسیجیان) هشدار می دهد که "اگر از ماجرای توافقنامه دردناک و مصیبت بار اول عبرت نگیریم و دست به اعتراض نزنیم زود شاهد فاجعه نامه ای بسیار دردناک تر و ویرانگرتر خواهیم شد"
 چند روز بعد از سخنرانی و هشدارهای وی در تاریخ یکشنبه 24 فروردین 1393، 110 نفر از نمایندگان مجلس رژیم، طی نامه ای از عزت الله ضرغامی، رئیس سازمان صداوسیما، خواستار تعیین زمانی برای ابراز نظرات منتقدین مذاکرات ژنو در تلویزیون رژیم می شوند، تا آنها هم بتوانند نقطه نظرات خود پیرامون این توافق را بیان کنند.

حملات تند هسته ای بدون هیچ محدودیتی از سوی چندین تن دیگر از سینه چاکان ولی فقیه نثار مذاکره کنندگان ایرانی می شود، که بطور نمونه یکی از نوشته های حسین شریعتمداری، نماینده خامنه ای در روز نامه کیهان را از نظر می گذرانیم.

حسین شریعتمداری، در یادداشت روز یکشنبه 23 فروردین خود، در پی نشان دادن لغزش گاه های مسیری که به قول وی مذاکره کنندگان هسته ای در پیش گرفته اند و با اشاره به امتیازات دور از انتظاری که غرب از ایران گرفته است، نگرانی خود را از تعهدات ضمنی دولت روحانی در **برچیدن تاسیسات هسته ای و حق غنی سازی ایران در حد سلبیک** اینگونه بیان می کند:

"تن دادن به این خواسته غیرقانونی حریف که متأسفانه برخی خیرها از پذیرش - دستکم ضمنی - آن از سوی تیم کشورمان حکایت می کند، یعنی، دست کشیدن از غنی سازی صنعتی و کاهش فعالیت هسته ای ایران در حد آزمایشگاهی! در این صورت، باید تاسیسات فعال هسته ای کشورمان را برای همیشه از چرخه قانونی خارج کرده و



اوراق کنیم و در یک کلام، فعالیت هسته‌ای نداشته باشیم. آمریکایی‌ها در مذاکرات به صراحت از واژه اوراق کردن -DISMANTLE- بهره گرفته‌اند."

شریعتمداری با ابراز ناخشنودی از اینکه در توافقنامه ژنو طرف ایرانی امتیازهای نقد داده - نظیر امتیاز غنی‌سازی 20 درصد - ولی حتی وعده‌های نسبی هم عاید اش نشده است، در بخش دیگری از نوشتارش می‌نویسد که:

"طرح پیشنهادی 5+1 برای راکتور آب سنگین اراک نیز به مفهوم تعطیلی این مرکز است، از جمله با این پیشنهاد که **طرفیت آن از ۴۰ مگاوات کنونی به ۱۰ مگاوات-یعنی تقریباً هیچ- کاهش یابد**".
وی همچنین در مورد پذیرش اجازه بازرسی‌های سرزده از سوی بازرسان اتمی نگرانی خود را اینگونه بیان می‌کند:

" نکته درخور توجه آن که، حریف هیچ نقطه پایانی برای اعلام نتیجه این بازرسی‌ها و عادی شدن پرونده هسته‌ای ایران مشخص نمی‌کند و نقطه پایان را نه در اطمینان فنی و حقوقی، بلکه در اقناع خود می‌داند و در مواردی اعلام کرده است که انجام این بازرسی‌ها و اعلام نتیجه‌نهایی حداقل - تاکید شده است که حداقل - 20 سال طول می‌کشد!"

و سرانجام، این هشدارهای احمد جنتی است که نگرانی‌ها و نیات اصلی افراد فوق و تمامی کسانی را که فرصت طلبانه در پوش حفاظت از منافع ملی کشور، به دنبال منافع گروهی و فردی خود هستند، به روشنی عیان می‌کند.

هشدار احمد جنتی نسبت به توطئه عزل رهبر : "کسانی که سنگر اول را فتح کرده‌اند در پی تصرف مجلس خبرگان و مجلس شورای اسلامی هستند".

احمد جنتی، دبیر شورای نگهبان مطالب فوق را در سخنرانی خود در تاریخ 10 فروردین 1393، در جمع مقام‌های نظارتی شورای نگهبان در مشهد اظهار نمود. بنا به گزارش خبرگزاری ایرنا، جنتی طی اظهاراتش گفت که این عده "پول دارند و برخی از آنان هم در مراکز قدرت هستند" وی همچنین هشدار داد، که اینها می‌خواهند که با تصرف این سنگر "مقاصد فاسد خود" را دنبال کنند.

روشن است که منظور جنتی کسانی چون رفسنجانی، خاتمی و روحانی و حامیان کشوری و لشگری آنها در سیستم حکومتی هستند که شانس بقای خود و این نظام خمینی ساخته را در حذف و یا فرمایشی کردن نقش و اختیارات ولی فقیه می‌دانند.

اظهارات مقامات بلند پایه کشورهای غربی در چند هفته گذشته تماماً مؤید این حقیقت است که غربی‌ها تنها زمانی طوق تحریم‌های گشوده را از گردن رژیم بر می‌دارند، که علاوه بر گردن نهادن تهران بر توافقات هسته‌ای مورد نظر غرب، سایر مسایل مورد اختلاف، چون تعدیل ظرفیت‌های موشکی رژیم و حمایت اش از گروههایی چون حزب الله لبنان نیز آنگونه که مطلوب آمریکا و کشور های غربی است حل و فصل شود. بنابراین اگر این مذاکرات به سرانجام نرسد، رژیم با خزانه خالی کنونی اش و تحریم‌های نفس گیر تری که در انتظار اش خواهد بود، نمی‌تواند احتمال شورشهای خیابانی مردم و فروپاشی تدریجی خود را از نظر دور بدارد. اگر هم تن به توافق با آمریکا و غرب بدهد و تمامی شروط آنها را بپذیرد، که این سر آغاز تن دادن حاکمیت جمهوری اسلامی به تغییر ماهیت سی و چند ساله اش خواهد بود. اگر چنین اتفاقی روی دهد، ولی فقیه دیگر معنی وجودیش را در چهار چوب نظام استحاله شده جمهوری اسلامی از دست خواهد داد. البته اینکه چنین رژیم بد سابقه و منفوری اساساً ظرفیت استحاله پذیری و توان دست بردن در ساختار کنونی اش را داشته باشد، خود جای تردید بسیار دارد.

هشدار های احمد جنتی و دیگران هم که بوضوح نگرانی های کنونی خامنه ای را بازتاب می دهند ناشی از وقوع پیوستن سناریوی دوم است که از آن به عنوان "توطئه عزل رهبر" یاد می شود. حال سئوالی که در ذهن پدید می آید اینست که در صورت وجود چنین تهدیداتی، چرا خامنه ای از حکم حکومتی خود برای جلوگیری از روند این مذاکرات و امتیاز دهی های مورد ذکر استفاده نمی کند؟ جواب اینست که وی در حال حاضر در بن بست است و خود را کاملاً آچمز احساس می کند. وی بعنوان ولی تام الاختیاری که دارای حکم حکومتی است، در یکی از خطیر ترین و سرنوشت سازترین تصمیم گیری های حکومتی، آنگونه که تا کنون نشان داده است، نمی‌خواهد حتی بخش کوچکی از بار این مذاکرات را به دوش کشیده و مسئولیت آن را بپذیرد. معلوم نیست که این وسط تکلیف 200 میلیارد دلار از سرمایه های بر باد رفته این ملت که صرف جاه طلبی های هسته ای ایشان شده است، چه می شود و چه کسی پاسخگوی این زبان کلان ملی خواهد بود؟

سعید اطلس
25 آوریل 2013



شکوفه های سرخ آزادی که در ابتدای بهار ۵۸ بر شاخسار درخت تنومند این کهن دیار روئیده بود، در انتهای بهار ۶۷ و در ۳۰ خرداد با بیرحمی بیسابقه ای درو شدند و هفت سال بعد، بهار ۹۷ به آخرین بهار زندگی هزاران زندانی سیاسی دلاور و از جمله صدها تن از یاران و همبندان عزیز مجاهد در بند زنان اوین، تبدیل گردید. آن فرو ریخته گلکهای پریشان در باد....

زمستان سرد و سیاه سال ۶۷ را در حالی پشت سر گذاشتیم که آخوندهای خونخوار و خام طمع برای شکستن بن بست جنگ با کشور همسایه و کسب پیروزی نظامی، و همینطور گرم کردن تنور آن جنگ خانمانسوز، فوج فوج بچه های مردم را روانه میادین مین و مردابهای مرگ میکردند و رادیو و تلویزیون رژیم، گاه هفته ها مارش جنگی مینواخت...

همزمان آتش جنگ افروزیهای ماجراجویانه خمینی، بطور گسترده مردم بیدفاع و مستاصل شهرهای مختلف میهن را نیز فراگرفته بود و میلیونها شهروند غیرنظامی در «جنگ شهرها» در زیر حملات سنگین هوایی و شلیک موشکهای اسکاد عراقی، از شهر و دیار خود فراری و آواره دشت و بیابان و روستاهای دورافتاده شده بودند.

در چنین شرایط خطیری بود که در پائیز همان سال، بالاترین مسئولان امنیتی و قضایی نظام، تحت امر «بیت جماران» در تدارک آماده سازی برای «تمام کنش» کردن اصلی ترین دشمنان نظام در داخل کشور، اقدام به اجرای یک مانور تبهکارانه در راستای پروژه «کشتار بزرگ» در زندانهای سراسر ایران و بخصوص اوین و کوهردشت کردند.

یک طرح شیطنانی برای حذف کامل صورت مسئله زندانیان سیاسی «سرموضع نفاق» در روز «مبادا» که بخاطر شرایط شکننده و بحرانیهای حاد رژیم اسلامی، اتفاقاً در چشم انداز نزدیک قرار داشت. پروژه ی که در اولین قدم آن، مسئولین زندان و دادستانی انقلاب در تهران و دیگر شهرهای بزرگ، شروع به جابجایی گسترده و دسته بندی جدید زندانیان سیاسی در بندها و زندانهای مختلف کشور، بر اساس مواضع، جرم و هویت سیاسی افراد کردند...

طی این پروژه من و بسیاری دیگر از یارانم به سالن ۲ اوین منتقل شدیم ضمن اینکه بخش بزرگتری از مجاهدین دربند، به سالن ۱ که یک بند تنبیهی با اتاقهای دربسته بود و همینطور به سالن ۲ منتقل شده بودند. بند جدید ما یعنی سالن ۲، بند تنبیهی بود با ترکیبی از بچه های مجاهد در یک جمع کاملاً هماهنگ، صمیمی و سرموضع، و طیفی از بچه های مقاوم مارکسیست با گرایشهای سیاسی مختلف و گاه متضاد که در آن دوره نماز نمی خواندند و سرموضع محسوب می شدند و همینطور یک جمع ۲۰ - ۲۵ نفره از بانوان بهایی که مورد احترام همه ما بودند.

روزهای قبل از نوروز ۶۷ در سالن ۲ اوین، مثل تمام بندها و سلولهای دیگر زندان، همه بچه ها با تمام محدودیتها و محرومیتها موجود مشغول آماده سازی و در تدارک جشن نوروز بودند. این هفتمین بهاری بود که در زندان بودیم. همگی به رسم و سنت سالهای پیشین، به تمیز کردن اساسی بند پرداختیم... گردگیری تمام وسایل و برق انداختن دیوارها، تختها، کف اتاقها و راهروی بند... و بالاخره سفره هفت سین با شور و سروری خاص و البته با سادگی تمام پهن شد.

همزمان با تحویل سال نو، ترانه خاطره انگیز «بهاران خجسته باد» را علیرغم ریسک پذیری بالای آن، بطور جمعی خواندیم. همه بچه های بند از طیف چپ، مجاهدین و بهایی، با تبریک متقابل عید، روبوسی کردیم و دلتنگی و نگرانی خود را با لبخند پوشاندیم.

دقایقی بعد جشن در اتاق ما ادامه پیدا کرد. فریبا عمومی، دانشجوی ریاضی دانشگاه تهران، با صدای زیبایش ترانه بیاد ماندنی «رقص شکوفه ها» از زنده یاد ویگن را برایمان ترنم کرد و فضیلت علامه، دانشجوی مهندسی الکترونیک دانشگاه فنی تهران، با ترانه خاطره انگیز «کوهستان» ما را به کوه و دشت و صحرا برد... فریبا تنها فرزند خانواده اش بود که هنوز اعدام نشده بود و فضیلت بعد از چند سال، هنوز آثار شکنجه و آسیبهای ناشی از ضربات کابل بر روی پاهایش دیده میشد. صفا و صمیمیت و عشق و دوستی در آن فضای تنگ و در آن جمع محدود موج میزد... هیچ کس نمی دانست که برای خیل زندانیان مجاهد بند، این آخرین عید و پایان بهار زندگی کوتاهشان خواهد بود.

انگار همین پارسال بود! علیرغم گذشت سالیان، چهره دوست داشتنی و حالت تک تک اون بچه ها و حتی نقطه ی از اتاق که آن روز نشسته بودند در ذهنم نقش بسته... منیره رجوی (مادر دو کودک خردسال)، زهرا شب زنده دار، اشرف موسوی، محبوبه صفایی، میترا اسکندری، مهین قربانی، سپیده زرگر، مهین حیدریان، مریم گلزاده غفوری...

روز بعد، برای ساعتی اجازه رفتن به هواخوری داده شد. به محض رسیدن به محوطه باز هواخوری با بچه های سالن ۱ که در اتاقهای دربسته طبقه اول ساختمان محصور بودند به سبک معمول و شیوه خاص آن زندان، تماس و ارتباط گرفتیم و شادباش نوروزی و تبریک فرارسیدن بهار طبیعت را با مهر و دوستی نثارشان کردیم. "فضیلت" به بهانه نشستن کنار دیوار، در نزدیکترین نقطه به پنجره آنها با صدای زیبایش از نغمه های بهاری برایشان خواند. تعدادی از ما نیز با کشیک دادن مواظب آمدن پاسداران بند بودیم. با بچه های سالن دو نیز که در طبقه دوم مستقر بودند از طریق پنجره ها و با حرکات دست و ایما و اشاره و البته با خرمنی از بوسه، خوش و بش کردیم و تبریک سال نو را تقدیم شان کردیم.

در بهار ۶۷ ماشین جنگی خمینی که بعد از سالها خونریزی و خانه خرابی بی حاصل، در رویای فتح کربلا و قدس و رفع فتنه در عالم، بشدت فرسوده شده بود، با دریافت ضربات سنگین "آفتاب" و چلچراغ ارتش آزادیبخش تقریباً کمرشکن و زمین گیر شد و همزمان تیغ سرکوب ملاحا نیز در مقابله با اعتراضات و مقاومت روزافزون مردم ناراضی، خیلی کند و ناکارآمد گشته بود و این چنین بود که بتدریج زمینه های بروز یک انفجار



اجتماعی در چشم انداز فرار میگرفت.

در بند و زندانها نیز روحیه مقاومت و همبستگی زندانیان سیاسی با گرایشات مختلف، ارتقا یافته و نمود علنی بیشتری داشت... در این میان جمع منسجم و منضبط مجاهدین زندان، بعد از تحمل سالها زندان و عبور از طوفان فتنه‌ها و کوره گدازان اعدامها و شکنجه‌ها و پشت سر گذاردن مراحل پر رنج و تعب در «**قبر و قفس و قیامت**» و شکنجه گاه «**واحد مسکونی**» این دوزخ مجسم در روی زمین، تا سلول‌های انفرادی گوهردشت و اعتصاب غذاهای طولانی ... حالا تک تکشان همچون پولاد آبدیده شده و تبدیل به کادرهای برجسته‌ای برای خلق و انقلاب گردیده بودند و همگی بسان تنی واحد، یک دل و یک جان شده بودیم. البته هیچ کس نمی‌دانست که جلادان عمامه به سر، چه خوابی برایمان دیده‌اند.



اواخر اردیبهشت ۶۷ وقتی نامم را از بلندگوی بند ۲ خواندند که با تمام وسایل آماده خروج از بند باشم برایم روشن شد که به هر تقدیر از آن جمع باید کنده شوم. هرچند دقیقاً نمی‌دانستم به کجا می‌روم و قضیه از چه قرار است و واقعاً نمی‌توانستم به راحتی از آن همه گل‌های در حصار و یاران با وفا جدا شوم... در راهروی بند بچه‌ها با عجله به صف شدند. تک تک آنها را در آغوش می‌گرفتم و می‌بوسیدم. از کدامیک باید خداحافظی می‌کردم؟ از اعظم طاقدره یا فضیلت که هنوز بعد از هفت سال آثار شکنجه با شلاق و کابل بر کف پاهای آنها بود؛ یا مهری و خواهرش شورانگیز کریمیان که بر اثر شکنجه‌های سالیان به سختی راه میرفت.

از آغوش تک تک بچه‌ها به سختی کنده می‌شدم. به مریم گلزاده رسیدم فدش بلندتر از من بود. به گردنش آویزان شدم و خواستم طبق معمول سر بسریش بگذارم و چیزی بگویم که بخندد، اما بد جوری کم آوردم چون مثل ابر بهاری اشکم جاری شد. همانجور که به او چسبیده بودم و او اشکهایم را پاک می‌کرد گفت: "دوباره که کلاس رو بهم ریختی!"

به دوست خوبم مهین قربانی رسیدم، دانشجوی دانشگاه تربیت معلم بود. طبق معمول دو مشت آرام به شانها هم زدیم و روبوسی کردیم. مهین از خانواده‌ای زحمتکش و دخترکی مقاوم، فروتن و خودساخته بود. عادت نداشت احساساتش را به سادگی بروز دهد. فقط با لیخندی همراه با حلقه‌ای اشک در چشمان درشتش گفت: "۱۰ سال با هم بودیم و فرار بود تا آخر با هم باشیم، پس مارو فراموش نکن". در جوابش گفتم: مطمئن باش هر جای دنیا هم که باشم در کنار شماها هستم... به منیره رجوی رسیدم، با همان متانت همیشگی. با صورتی خیس بوسیدمش. زیر گوشم زمزمه کرد: "امیدوارم هرچه زودتر بتونی برادرت را ببینی و سلام من را هم به «مسعود» برسون و بگو که همیشه در قلب منی و خیلی مشتاق دیدنش هستم." با بغض گفتم: خودت بزودی میایی و شخصاً اینکارو می‌کنی (اشاره من به اتمام حکمش در ۲ یا ۳ ماه بعد یعنی آبان ۶۷ بود). با لیخند تلخی گفت: "فکر نمیکنم با این نام فامیلی اینها دست از سر من بردارند..." منیر واقعاً حق داشت او یک گروهان مظلوم ولی سرفراز بود.

فریبا را که هرازگاهی ترنم نغمه‌های زیبایش مونس لحظات شادی مان بود در آغوش گرفتم و بوسیدم. او بعد از شهادت خواهر بزرگترش "منصوره عمومی" در زیر شکنجه، تنها فرزند خانواده بود و پدر و مادر داغدارش هفت سال متوالی برای ملاقات او از اصفهان به تهران می‌آمدند.

فردین (فاطمه) مدرسی هم که از کادرهای حزب توده بود، طبق معمول ساده و فروتن با موهای سراسر خاکستری توی صف بچه‌های بند برای خداحافظی ایستاده بود. او مدتها بود که زیر حکم اعدام قرار داشت. بوسیدمش و برایش آرزوی سلامتی کردم. میدانست که چقدر نگرانش بودیم... در وراي همه اختلافات خطی و سیاسی، آنجا همه ی ما رودروی رژیم سراپا جنایت، در یک صف و هم بند بودیم.

صف بچه‌های بند همچنان ادامه داشت. می‌بوسیدمشان و با یک دنیا خاطره از کنار تک تکشان عبور میکردم. میترا اسکندری، شهین پناهی، مهین حیدریان، محبوبه صفایی، سپیده (صدیقه) زرگر، ملیحه اقوامی، فهیمه جامع کلخوران، مهری قنات آبادی، زهرا شب زنده دار، فرزانه ضیاء میرزایی، فرنگیس (گلی) کلانتری، شهناز آقانور، مری دارش، سهیلا فتاحیان، سیمین کیانی دهکردی، مریم ساغری، مهناز یوسفی، مریم توانائیان فرد، هما رادمنش، مهناز فتحی، طیبه خسروآبادی، رفعت خلدی، آفاق دکنما، اشرف موسوی، سیمین قدسی نیا... آری، شکوفه‌های سرخ آزادی که در ابتدای بهار ۵۸ بر شاخسار درخت تنومند این کهن دیار روئیده بود، در انتهای بهار ۶۰ و در ۲۰ خرداد با بیرحمی بیسابقه‌ای درو شدند و هفت سال بعد، بهار ۶۷ به آخرین بهار زندگی هزاران زندانی سیاسی دلاور و از جمله صدها تن از یاران و همبندان عزیز مجاهد در بند زنان اوین، تبدیل گردید. آن فرو ریخته گل‌های پریشان در باد....

و حالا در بهار ۹۲ حکایت همچنان باقیست!

مینا انتظاری

اردیبهشت ۹۲

Mina.entezari@yahoo.com



این روزها، سازمان هایی فراوانی وجود دارند که با دیدن جرقه های کوچکترین اعتراضی درهرجای جهان، با هیجان غیرقابل وصفی فریاد برمی آورند "انقلاب آغاز شده است!". همین موضع-گیری شتاب زده در طول حوادث پس از ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ و همچنین انتخابات اخیر حسن روحانی از سوی چنین سازمان ها مشاهده شد اما استفاده از واژه "انقلاب" در وضعیت حرکت های توده ای در جامعه، به دو مفهوم می تواند باشد. یکی به مفهوم اعم و دیگری به مفهوم اخص کلمه. در این امر تردیدی نیست که به طور اعم، ما به عنوان مارکسیست های انقلابی بر این اعتقاد استوار هستیم که در وضعیت ویژه ای، به قول کارل مارکس، نیروهای مولده در تناقض با مناسبات تولیدی قرار می گیرند و در نتیجه جامعه ناگزیر آستان تحولاتی رادیکال می گردد:

"نیروهای مادی تولید در جامعه در دوره ای معین از تکامل انسان، با مناسبات تولیدی موجود یا با روابط مالکیتی - که چیزی نیست جز تعبیر حقوقی همان [مناسبات تولیدی موجود]- در تضاد قرار می گیرند؛ این نیروها درون این روابط پیش از این مؤثر بوده اند. این مناسبات به خاطر اشکال تکامل نیروهای تولیدی تبدیل به غل و زنجیرهایی برای خود می شوند. آن وقت است که عصر انقلاب اجتماعی درمی رسد. با تغییر بنیان اقتصادی، کل رونماهای عظیم، کم-وبیش به سرعت تغییر می کنند. در بررسی چنین تغییراتی باید تغییر مادی شرایط اقتصادی تولید را که با دقت علوم طبیعی قابل تعیین است از اشکال حقوقی، سیاسی، مذهبی، زیباشناختی یا فلسفی- به طور خلاصه ایدئولوژیکی- متمایز کرد" (کارل مارکس، "مقدمه ای بر ادای سهمی به نقد اقتصادی سیاسی"، ۱۸۵۹).

مضاف بر این، مارکسیست ها بر این اعتقادند که عصر امپریالیزم، یعنی دوره کنونی، دوره جنگ داخلی، قیام و انقلاب است. به سخن دیگر شرایط عینی برای انقلاب های اجتماعی در سراسر جهان به وجود آمده است. آن چه کمبودش احساس می شود، شرایط ذهنی یا نبود رهبری واجد شرایط کارگری برای سازماندهی انقلاب است.

برای یک مارکسیست، این تردید ناپذیر است که بدون موقعیت انقلابی، انقلاب غیر ممکن است، به علاوه هر موقعیت انقلابی به انقلاب منجر نمی شود... یا این که موقعیت انقلابی در اغلب کشورهای پیشرفته و قدرت های بزرگ اروپا وجود دارد. آیا این موقعیت برای مدتی طولانی ادامه خواهد داشت؟ تا چه اندازه وخیم تر خواهد شد؟ آیا به انقلاب منجر خواهد شد؟ این چیزی است که ما نمی دانیم، و هیچ کسی نمی تواند بداند. پاسخ آن در تجربه ای که در طی رشد روحیه انقلابی و گذار به عمل انقلابی به وسیله طبقه پیشرو پرولتاریا، به دست می آید، داده خواهد شد.

مارکسیزم پیش از هر چیز یک روش تجزیه و تحلیل مناسبات اجتماعی است، و نه صرفاً انعکاس دهنده نظریات عمومی و یا احساسات فردی در مقابل اعتراضات توده ای و وقایع خیابانی. در واقع تفاوت یک مارکسیست انقلابی با یک روزنامه نگار بورژوا (یا یک عمل-گرای رادیکال خرده بورژوا)، در این است که روزنامه نگار رادیکال تحت مشاهده وقایع روزمره و مطالبات مطرحه در خیابان ها، گزارشاتی متأثر از حرکت های توده ای در روزنامه خود انعکاس می دهد. در صورتی که یک مارکسیست انقلابی، با مشاهده تمام وقایع و ارزیابی دقیق آن، وضعیت کل جامعه را در قبال وقایع، می سنجد و تحلیل مشخصی برای آماده سازی ذهنی و تشکیلاتی نیروهای انقلابی در جامعه به ویژه کارگران پیشرو، بر اساس تجارب پیشین درونی و بین المللی، متکی بر متدولوژی مارکسیستی، ارائه می دهد. زیرا، هدف یک مارکسیست انقلابی دخالتگری در مسائل روزمره جنبش با هدف جهت دادن آن جنبش به سمت و سوی انقلاب سوسیالیستی است. بنابراین هدف یک مارکسیست انقلابی یا یک روزنامه نگار بورژوا از اساس متفاوت است، گرچه هر دو از یک واقعه سخن به میان می آورند. عدم توجه به این موضوع منجر به این می شود که به عنوان مثال، سازمان های مارکسیستی را به چنان درجه ای از توهم درغلط که اعتراضات ملایم یکی دو روزه کسبه و بازاریان محترم را به عنوان "فوران اعتراضات توده ای خیابانی در تهران" به مخاطب جا بزند.

از دیدگاه مارکسیست های انقلابی، انقلاب مبارزه ایست میان نیروهای اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. دولت ابزاری است در دست نیروهای غالب اجتماعی. این ابزار همانند ماشینی، اجزاء مشخص خود را داراست؛ موتور و نیروی محرکه، مکانیزم انتقال و مکانیزم اجرایی. نیروی محرکه دولت، منافع طبقاتی است؛ مکانیزم انتقال آن، تبلیغات ایدئولوژیک در مدارس و دانشگاه ها، حزب ها، مساجد، قوه مقننه و غیره است و بالأخره مکانیزم اجرایی آن، دستگاه اداری، ارتش و پلیس، دادگاه ها، زندان ها و نظایر این ها. گرچه دولت برای قشرهای درگیر جنگ فی نفسه هدف نیست، اما ابزار عظیمی است برای سازماندهی، برهم زدن و سازماندهی مجدد مناسبات اجتماعی. هر تشکیلات سیاسی (چه بورژوازی و چه مارکسیستی) می کوشد تا قدرت سیاسی را به دست آورد و از این طریق دولت را در خدمت طبقه ای که وی نمایندگی می کند، قرار دهد.

کسانی که بدون ارزیابی از وضعیت و آمادگی طبقه کارگر برای سازماندهی انقلاب و جایگزینی آن با دولت کارگری، از "آغاز انقلاب" در ایران صحبت به میان می آورند، در عمل نشان می دهند که مفهوم مارکسیستی دولت و انقلاب را درست درک نکرده اند. برای مارکسیست های انقلابی آغاز انقلاب به مفهوم حضور بالقوه طبقه کارگر برای سازماندهی انقلاب است. روندی که با رودرویی- نه تنها در خیابان ها، بلکه در کارخانه ها- آغاز شده و چشم انداز آن ورود به دوره اعتلای انقلابی برای سرنگون نظام سرمایه داری و قدرت کارگری است. بدیهی است که برای تضمین این روند انقلابی، وجود حزب پیشنواز انقلابی ضروری است.

متأسفانه ارزیابی نادرست و هیجان زده این قبیل سازمان ها می تواند اشکالات اساسی در امر مداخله در جنبش کارگری به وجود آورد. یکی از این اشکالات اینست که توهمات در درون پیشروی کارگری ایجاد می شود مبنی بر این که گویا انقلاب قریب الوقوع است و یا این برخورد می تواند این بحث را تداعی نماید که انقلاب، بدون آمادگی کارگران، در دستور روز قرار گرفته است.

آوریل ۲۰۱۴

ایالات متحده

دولت آینده ای که در ایالات متحده بر روی کار قرار بگیرد، به این نتیجه گیری خواهد رسید که بدلیل گره کوری که ایجاد کرده است، با ادامه حضور نظامی خود در عراق موقعیت منطقه را پیچیده تر خواهد کرد. با عقب نشینی از عراق، ایالات متحده هم از مخارج بیشتر جانی و مالی خود جلوگیری کرده و هم میتواند از یک موضع جهان پسند تر و بنابراین، با بازدهی بیشتر، در مقابل یاغی گری های فرامرزی جمهوری اسلامی و مهار آن به پیشبرد سیاستهای مطلوب خود بپردازد. در ضمن، اتخاذ یک چنین حرکتی از سوی ایالات متحده، جمهوری اسلامی را به این تفکر وا خواهد داشت که با بیرون کشیدن نیروهای نظامی خود از عراق، چنانچه نیاز باشد، توانمندی وارد شدن به یک درگیری نظامی با ایران را پیدا خواهد کرد و هیچگونه موانع لجستیکی بدلیل مشغول بودن نیروهای نظامی خود در عراق را در مقابل خود نخواهد داشت. جمهوری اسلامی از موقعیتی که ایالات متحده برایش بوجود آورده، کمال رضایت و خشنودی را پیدا کرده و نهایت استفاده از آنرا در دستور کار خود قرار خواهد داد؛ چرا که آمریکا رژیمهای سنی در عراق و افغانستان را بزیر کشانده و باعث ایجاد التهاب در میان حکومتهای عرب سنی در قبال این رفتار خود شده است. پس چنانچه ایالات متحده دست به عملی بزند که این التهاب را کاهش دهد (با بیرون آمدن از عراق و نهایتاً برنامه ترک افغانستان تا پایان سال 2014)، میتواند هرگونه فرصت تازه ای که جمهوری اسلامی در صدد بهره برداری از آن باشد را رفته رفته به تحلیل ببرد. اتخاذ یک چنین تاکتیکی از سوی ایالات متحده، رقابت بر سر توازن قوا بین کشورهای عربی در خاورمیانه با حکومت ایران را تشدید کرده و مخارج ایجاد ثبات در منطقه را از گرده ایالات متحده برداشته و آنرا به حکومتهای عربی منتقل و تحمیل خواهد کرد.

از آنجائیکه در این سناریو، ایالات متحده با نیروی قابل ملاحظه کمتری در مصاف با حرکتهای تروریستی در منطقه روبرو خواهد شد، یک بازبینی تاکتیکی در قبال سیاست "نبرد علیه تروریسم" که در زمان "جرج دبلیو بوش" اتخاذ شد و به اجرا درآمد لازم خواهد بود. وارد عمل شدن به یک درگیری نظامی دیگر یک گزینه مطلوب نیست و فعلاً از روی میز برداشته شده است؛ اما در عین حال، اقدامات و حرکتهای "نیروهای ویژه" در افغانستان، پاکستان و عراق افزایش پیدا کرده اند. طبق قرارداد الجزیره، که در سال 1981 به امضاء رسید، ایالات متحده موافقت کرده تا در امور داخلی ایران دخالتگری نکند؛ اما عملیات پنهانی در مقابل شبکه های تروریستی جمهوری اسلامی در خارج از مرزهای ایران همچنان ادامه داشته و تشدید شده اند. منافع استراتژیکی ایالات متحده در این سناریو، ادامه جریان عبور نفت از خاورمیانه از یکسو و از سوی دیگر، با بکارگیری بازیگران منطقه ای و ایجاد رقابت در میان آنها، ممانعت از ظهور یک قدرت برتر در منطقه است.

افزون بر خصومت و ضدیت با ایالات متحده، استقرار نیروهای نظامی آمریکا در چندین نقطه مجاور با مرزهای ایران سبب آن گشته است که جمهوری اسلامی از پیشبرد برنامه اتمی خود کوتاه نیاید. با اینکه خروج نیروهای نظامی آمریکا از اطراف مرزهای ایران دلیلی بر توقف کامل پیشبرد برنامه های اتمی این کشور نمیباشد، اما میتواند پویایی های آنرا کندتر کند. در این سناریو، ایالات متحده با توانمند تر کردن "آژانس بین المللی انرژی اتمی" (IAEA) در مقابل پیشرفتهای اتمی ایران و همزمان با پیشبرد تحریمهای بین المللی، اعتبار و شانس بالاتری را از دید جامعه جهانی، در مقابله با برنامه اتمی جمهوری اسلامی برای خود پدید میآورد.

سیاست کلی ایالات متحده در این سناریو، سپردن قضاوت بر فعالیتهای اتمی ایران با اهرم "آژانس" خواهد بود، که با توانمندتر شدن این نهاد توسط ایالات متحده، سخت گیریهای لازم را به اجرا خواهد گذاشت. اما ایالات متحده بخوبی واقف است که ایران با روش کجدار و مریز و یا بطور غیر شفاف و غیر قانونی به فعالیتهای اتمی خود ادامه خواهد داد و هیچگاه بطور حتم غنی سازی مشکوک خود را متوقف نخواهد کرد. ایالات متحده همچنان به سیاست خود در قبال معاهده منع گسترش سلاحهای هسته ای (NPT) ادامه داده و بهمین خاطر، بر روی ادامه تحریم ها پافشاری خواهد کرد؛ چرا که حاضر به پذیرفتن دستیابی جمهوری اسلامی به سلاح اتمی نخواهد بود. در خلال یکچنین وضعیتی، جمهوری اسلامی همچنان به داشتن حق برای ادامه پیشروی در فعالیتهای اتمی خود اصرار ورزیده و آرام آرام بجلو خواهد رفت؛ اما قادر به دستیابی به بمب اتمی نخواهد شد.

ایران

صرفنظر از اینکه چه نیرویی و یا کدام جناح در جمهوری اسلامی دست بالا را داشته باشد، سیاست خارجی این کشور تابع پویایی های مختص بخود بمنظور حفظ منافع ژئوپولیتیکی خود است. بهمین دلیل، این سناریو، با درجات بسیار کمتری با تحولات سیاستهای داخلی ایران ارتباط دارد. در وهله اول، اینطور بنظر خواهد آمد که با خروج نیروهای نظامی ایالات متحده از منطقه، ایران به یک پیروزی دست پیدا کرده باشد و در کوتاه مدت، نیروهای اصولگرا را به لفاظی های پیروزمندانه، هم در عرصه داخلی و هم خارجی تشویق خواهد کرد. در دراز مدت اما، حضور کمربند آمریکا در منطقه و در نتیجه کاهش در دامن زدن به هرگونه تنش، چه بالقوه یا بالفعل، باعث آن خواهد شد تا از یکسو حاکمان ایران در مقابل عدم کارایی سیاستهای خود به مردمان کشور خود پاسخگو باشند و از سوی دیگر، تاکتیک های متجاوزانه آنها در منطقه را بيمورد نشان داده و صدمات جدی به رویکردهای منطقه ای آنان از دید جامعه جهانی وارد آورد. برای نمونه، زمانیکه ایالات متحده سپاه پاسداران را یک سازمان تروریستی خطاب کرد، باعث ایجاد اتحاد بین طیف وسیعی از گروه بندیها و شخصیتها نا متجانس در پهنه سیاسی ایران شد. عدم حضور نیروهای نظامی آمریکا در همسایگی مرزهای ایران، هرگونه انگیزه برای ایجاد اینگونه اتحاد در میان حاکمان ایران را کاهش داده و احساس امنیت بیشتری را برای حاکمان این کشور بوجود میآورد. یکچنین امری، سبب ثبات بیشتر در منطقه شده و انگیزه های کمتری را برای رفتارهای بی مسئولانه توسط رژیم تهران فراهم میآورد. بنابراین، خروج نیروهای ایالات متحده از منطقه، در نهایت میتواند به تندروهای مذهبی در ایران آسیب رسانده و موانع بوجود آمدن فرصتهایی گردد تا اصول گرایان و محافظه کاران مذهبی در ایران تقویت شده یا بطور جدی در عرصه سیاست مطرح شوند. حکومت ایران یک حکومت توسعه گرا است، نه حکومتی که اشتیاق و یا تمرکز بر صدور انقلاب خود را داشته باشد. تا آنجائیکه ایالات متحده یک حضور نظامی در مجاورت این کشور را نداشته باشد و ایران در موقعیتی قرار بگیرد تا شانس موفقیت در پیشبرد امور اقتصادی خود را داشته باشد، حاکمان تهران قادر هستند تا برقراری یک توازن قوا در



منطقه را پذیرا باشند. از لحاظ ساختاری، سیستم سیاسی در ایران با ثبات بوده و خواهد ماند. تنش ما بین جناح‌های موجود در حاکمیت ایران میتواند همچنان بدون حضور نیروهای آمریکا در منطقه وجود داشته باشد، اما اینگونه تنش‌ها لزوماً تهدیدی مبنی بر فروپاشی حکومت را موجب نمیشوند. در رابطه با برنامه اتمی، ایران خواهان آنست تا به تولید سلاح اتمی نزدیک شود، اما لزوماً خواستار کامل کردن این پروژه و بدست آوردن سلاح اتمی نیست. ایران این حق را برای خود قائل است تا فرصت برداشتن قدم‌های نهایی برای رسیدن به این منظور در آینده را داشته باشد، اما با عدم هرگونه تهدیدی از سوی ایالات متحده، و با یک برنامه از پیش تعیین شده، فاصله شش ماه تا دستیابی به بمب اتمی را حفظ خواهد کرد. در سال 2005، آیت الله خامنه‌ای با صدور فتوا، منع تولید، انباشت و یا استفاده از بمب اتمی را اعلام کرده بود. بنابراین، ما میدانیم که ایران چنانچه در شرایط مطلوب خود واقع شده باشد، تمایل به متوقف کردن پیشروی در بدست آوردن بمب اتمی را خواهد داشت.

عراق

ایالات متحده خود را درگیر یک عملکرد نامعقول در عراق کرده و از قرار گرفتن در یکچنین موقعیتی خسته شده است. هرچند هم اهداف استراتژیکی آمریکا مطرح باشند، این کشور قادر نیست تا 130 هزار تن از نیروهای نظامی خود را تا زمانی نامحدود در عراق نگه دارد. بنابراین، کاهش دادن نیروهای ایالات متحده از عراق، موجب خوشایند بسیاری در واشینگتن و بغداد خواهد بود. برای حفظ آبرو، دولت تازه بقدرت رسیده عراق خواستار خروج نیروهای آمریکایی از کشور خود میشود، ملی‌گرایان عراقی از برنامه عقب نشینی آمریکاییها استقبال کرده و هیاهوهای شادمانه لازم را براه میاندازند، ایده توافق بر سر خروج نیروهای آمریکا از عراق بعنوان دستاورد یک "پیروزی" به ملت آمریکا و جامعه جهانی فروخته میشود؛ و بدین ترتیب، ایالات متحده به این غائله پایان میدهد. در اول کار، حضور بسیار کم‌رنگ ایالات متحده در عراق منجر به نفوذ هرچه بیشتر جمهوری اسلامی در امورات عراق میشود؛ اما در نهایت، با روی کار آمدن یک دیکتاتور با تواناییهای ایجاد وحدت ملی، ثبات داخلی در عراق تدارک دیده خواهد شد. اگرچه این "دیکتاتور وحدت ملی" شیعه خواهد بود، اما از نوع مذهبی میانه رو بوده و حل اختلافات قومی در عراق را در اولویت اقدامات خود قرار خواهد داد. در این مسیر، هرگونه شورش یا طغیان، با سرکوب روبرو شده و هر صدایی مبنی بر تقسیم سه جانبه عراق (شیعه، سنی و کردها) وادار به سکوت و عوامل خارجی از این کشور اخراج خواهند شد. "دیکتاتور وحدت ملی"، با همان درجه از گذشت ناپذیری با مداخلات ایران برخورد خواهد کرد که با نیروهای القاعده انجام خواهد داد. "دیکتاتور وحدت ملی"، پشتیبانی‌های لازم و بدون شائبه از شیعه‌ها، سنی‌ها و کردها را با خواسته‌های ملی‌گرایانه، عدم وفاداری یا سرسپردگی به نیروهای غیر عراقی، رویکردهای غیر قومی و خواسته‌های بی‌چون و چرا برای ایجاد ثبات در عراق و استقلال آن بدست خواهد آورد. برای حصول یکچنین امری، یعنی ایجاد مقدمات برای حضور یک "دیکتاتور وحدت ملی" که بتواند اساس و پایه‌های حمایت از برنامه ریزی‌های آینده خود را با موفقیت به اجرا گذارد، خروج نیروهای ایالات متحده، و متعاقباً دخالت‌گری‌های جمهوری اسلامی در عراق لازم و ملزوم یکدیگرند. بدین ترتیب، "دیکتاتور وحدت ملی"، که خود با خروج نیروهای ایالات متحده از عراق در این کشور به سکوی قدرت رسیده، یکی از ارکان ایجاد تعادل نیرو در منطقه در مقابل جمهوری اسلامی خواهد بود.

برای اطلاعات بیشتر در مورد چگونگی بقدرت رسیدن "دیکتاتور وحدت ملی" در عراق، به یکی از سناریوهای پیشین تحت عنوان "عراق پسا 2010"، در پیوند زیر رجوع کنید. مطالعه این سناریو را به خوانندگان این نوشتار توصیه میکنم. - نگارنده.

<https://www.scps.nyu.edu/export/sites/scps/pdf/global-affairs/iraq-2010-scenarios.pdf>

عربستان سعودی

عربستان سعودی در مقابله با ایران از اعتماد بنفیس کامل برخوردار است. از دید عربستان، هرگونه صغیندی در مقابل ایران نه از زاویه قومی یا ایدئولوژیکی، بلکه از نقطه نظر پویایی‌های حفظ تعادل قوا در منطقه مطرح است و در اینمورد هم احساس امنیت خاطر را با همسویی با سیاستهای کلی ایالات متحده در منطقه دارا میباشد. در ضمن، هرگونه تندروری از سوی بخشهایی در عربستان سعودی، با کم‌رنگتر شدن حضور فیزیکی ایالات متحده در منطقه، کاهش خواهد یافت. روابط سنی - شیعه هم در عربستان امروزه، در مقایسه با آنچه که ما در دهه 1980 با آن مواجه بودیم، بهبود بیشتری یافته و بنابراین، درگیریهای قومی در عربستان، یک تهدید بزرگ و یا جدی که پادشاهی عربستان را به بی‌ثباتی بکشاند محسوب نمیشوند. تنشهای سنی - شیعه در کل منطقه بالا هستند، اما تحت مهار قرار دارند. با براه افتادن "دیکتاتور وحدت ملی" در عراق، توازن قدرت ژئوپولیتیکی و ایدئولوژیکی - مذهبی نیز در مقابل ایران برای عربستان به‌مراه خواهد آمد.

رویه‌مرفته، نقش عربستان در منطقه، با تحولات عراق و ادامه نقش آفرینی در قبال تحولات لبنان و با حضور توانمندتر این کشور در قبال مسائل سیاسی فلسطینیان برجسته میشود. عربستان یک قطب اصلی در آرایش توازن قوا در مقابل جمهوری اسلامی محسوب میشود، که بخشی از خلأ ایجاد شده بواسطه عدم حضور ایالات متحده در منطقه را پر میکند. چنانچه لازم باشد، همانطور که ما در دهه 1980 شاهد آن بودیم، عربستان قادر به پیشبرد بازیهای قومی هم خواهد بود. پرسش عمده اما در آن است، که آیا با عدم حضور ایالات متحده در منطقه، عربستان سعودی حاضر به تن دادن به یک ایران اتمی، بدون اینکه خودش صاحب سلاح اتمی باشد، خواهد بود یا نه.

اسرائیل

اینکه اسرائیل به ایران حمله نظامی بکند یا نکند، باید یک امر منطقه‌ای و بخشی از جریان توازن قدرت شمرده



شود. حمله نظامی به ایران یا خویشتنداری اسرائیل در اینمورد، به منطق بخرج دادن عقلانیت در مقابل خشونت بر میگردد و اینکه، با تمامی لفاظی های ارائه شده علیه یکدیگر، یک تعامل نا گفته و نا نوشته بین این دو نیرو بر قرار شود. اما، چنانچه اسرائیل با تهدیدات ایران مبنی بر حذف آن از صفحه جغرافیا، که با دستیابی ایران به بمب اتمی میتواند بطور بالقوه امکانپذیر باشد، تصمیم به حمله نظامی به تأسیسات اتمی ایران را بگیرد، ایالات متحده را هم با خود به این درگیری نظامی خواهد کشاند و آن پیش فرضهایی را که این سناریو در قبال برقراری توازن قدرت بجای هرگونه درگیری نظامی در نظر دارد، بزیر سؤال برده و یا دستکم با پیچیدگی روبرو خواهد کرد. نکته دیگر در این رابطه آنست که فشارهای داخلی در ایالات متحده نیز این کشور را به یاری دادن به اسرائیل خواهد کشاند. بنابراین، برای اینکه این سناریو از حالت پذیرفتنی بودن خارج نشود و ایالات متحده بطور ناخواسته وارد درگیری نظامی با جمهوری اسلامی نشود، نیاز آن وجود دارد تا ایالات متحده با اعمال فشار های سنگین بر اسرائیل، حتا تا سر حد ایجاد دلخوری بین دو کشور، اسرائیل را از دست زدن به هرگونه عملیات نظامی در مقابل ایران برحذر دارد. بنابراین، در این سناریو، اسرائیل ایالات متحده را قادر به تأمین امنیت برای خود نمیبیند و فشارهای آمریکا بر خویشتنداری از سوی اسرائیل هم با حد و حدود های خود روبرو هستند.

ترکیه

ترکها بازی حفظ توازن قوا را با تمرکز بر روی مناطق شمالی عراق و با زیر نظر داشتن و کنترل منطقه کرکوک در کردستان عراق بیپیش میبرند.

روسیه

ولادیمیر پوتین اولین رئیس جمهور روسی است که از سال 1943 به اینطرف از ایران دیدن کرده است. بنابراین در این سناریو، روسیه یکی از بازیگران مطرح در قبال پیشبرد هرگونه سیاست غیر نظامی برای مهار ایران محسوب میشود. وارد عمل شدن رو به افزایش روسیه با ایران، یک اخطار برای ایالات متحده محسوب میشود؛ چرا که میتواند محاسبات آمریکا برای تعدیل نفوذ ایران توسط حکومتهای منطقه ای را دچار دگرگونی کرده و چیزی بیشتر شبیه به تقسیم قدرت دوقطبی را بوجود بیاورد. به این معنی که ایالات متحده بجای استفاده از کشورهای عربی شاخاب فارس برای برقراری توازن قوا در منطقه، مجبور به رایزنی با روسیه شود.

چین

چین نیز، ایالات متحده را با همان نگرانی که در قبال روسیه دارد میتواند روبرو سازد. حضور یک ابر قدرت خارجی دیگر که خواهان پُر کردن خلأ بوجود آمده از خروج آمریکا از منطقه است، میتواند سیاست ایجاد توازن قوای مطلوب ایالات متحده را دستخوش دگرگونیهای نامطلوب کند. جمهوری اسلامی با برگ چین، میتواند بازی ایجاد توازن قدرت خود را بیپیش ببرد و چین را تا سرحدات بدست آوردن منافع ژئوپولیتیک، در مقابل ایالات متحده قرار دهد و در نتیجه، میل ایالات متحده به کمزنگ کردن حضور خود در خاورمیانه برای خلاصی از گره کوری که برای خود در این منطقه ایجاد کرده است را بزیر سؤال ببرد. هرگونه ائتلاف استراتژیکی بین چین و ایران، بازی برقراری توازن قدرت از سوی حکومتهای عربی را تقریباً ناممکن خواهد ساخت.²

از سال 1980 تا کنون، بر اساس دکترین "جیمی کارتر"، سیاست ایالات متحده در قبال بخطر افتادن منافع خود در خاورمیانه، دخالت نظامی در این منطقه بوده است. این سیاست در دورانی طراحی شده بود که اتحاد جماهیر شوروی هنوز وجود داشت و بهمین دلیل، چنانچه روسیه یا چین در صدد هرگونه بهره برداری از این سیاست نوین ایالات متحده (کمزنگ کردن حضور خود در منطقه برای ایجاد ثبات) باشند، رویکرد به دکترین "جیمی کارتر" میتواند به قوت خود باقی باشد. بهمین دلیل، اعتبار این سناریو در نهایت، بستگی به زمینه های موجود در عرصه سیاستهای جهانی دارد. این زمینه ها میتوانند در رابطه با ماهیت روابط قدرتهای بزرگ با یکدیگر و میزان رقابت یا تنش بین آنها در چیره شدن به پاسداری از منافع خود در منطقه خاورمیانه باشد.

نتیجه گیری از سناریو2

سناریوی برقراری توازن نیرو، بر پایه کاهش چشمگیر نیروهای نظامی ایالات متحده در خاورمیانه، متعاقب قبول شکست گزینه نظامی این کشور در عراق طرح شده است. ایالات متحده به این امر واقف شده که خود را در منطقه خاورمیانه در موقعیت و شرایط نا مطلوبی قرار داده و بهتر است تا هرچه زودتر از مخارج جانی و مالی بیشتر جلوگیری کند. با اینکه متحدان ایالات متحده در منطقه، یعنی اسرائیل، ترکیه و حکومتهای سنی شاخاب فارس، موافق بیرون رفتن نیروهای نظامی آمریکا از منطقه نیستند و کماکان نگران پیشروی های جمهوری اسلامی و پیامدهای آن هستند، اما ایالات متحده مایل به دخالت دادن دیدگاههای دوستان منطقه ای خود در اتخاذ این سیاست نبوده و آنها را مجاب به پذیرش برنامه ریزی های تازه خود در قبال سیاست خارجی نوین خود در منطقه میبیند. این سناریو، متحدان منطقه ای ایالات متحده را وادار به عکس العمل های یکجانبه یا چند جانبه در برقراری توازن قدرت در مقابل ایران کرده و در جهتی تنظیم شده که از یکسو پاسخگو به آنگونه سیستمی در منطقه باشد که در خدمت سیاست کاهش نیروهای خود در منطقه برای حفظ آبروی خود باشد و از سوی دیگر هر زمان که خواستار اعمال نفوذ بیشتر باشد، اهرم های مطلوب را در دست داشته باشد. با وادار کردن نیروهای مخالف جمهوری اسلامی در منطقه به توانمند کردن خود و ایجاد توازن قوا در مقابل پیشروی های جمهوری اسلامی، ایالات متحده هم بطور نسبی از نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه کاسته و هم حملات نیروهای تروریستی بر علیه خود را تا حدودی مشخص به حاشیه خواهد راند. در این میان، برنامه ریزی در این سناریو بنحوی تنظیم شده تا مسأله



اتمی جمهوری اسلامی با یک بن بست توافقی میان حاکمان در تهران روبرو شود. چنین امری، از دیدگاه دیگر بازیگران قدم مثبتی ارزیابی خواهد شد. اما آنچه که این سناریو در مورد آن کاملاً در اشتباه است، در مورد شناخت طراحان آن از ماهیت جمهوری اسلامی است. در این سناریو در "بخش ایران" ادعا میشود که: "حکومت ایران یک حکومت توسعه گرا است، نه حکومتی که اشتیاق و یا تمرکز بر صدور انقلاب خود را داشته باشد." این سناریو، حضور نیروهای ایالات متحده در منطقه را دلیلی بر باغی گریهای جمهوری اسلامی میدانند و معتقد است که چنانچه نیروهای آمریکایی منطقه را ترک کنند، حاکمان تهران بر سر عقل آمده و به یک توازن قوا در خاورمیانه رضایت خواهند داد. این سناریو فراموش میکند که یکی از عاملان شعله ور کردن جنگ خانمانسوز بین ایران و عراق، شخص خمینی و دکتربین او برای صدور انقلاب اسلامی به منطقه از طریق عراق بود. این سناریو فراموش میکند که پس از سه سال از گذشت جنگ بین ایران و عراق و پس گرفتن خرمشهر از نیروهای عراقی، این جمهوری اسلامی و رهبر آن خمینی بود که اصرار بر "فتح قدس از راه کرپلا" را داشت. وجود نیروی "قدس" سپاه پاسداران در برون مرز و سرمایه گذارهای کلان و بی حد و حصر رژیم در عراق، سوریه و لبنان نیز گواه دیگری بر این عملکرد استراتژیک رژیم محسوب میشود. بنابراین، صدور انقلاب اسلامی توسط رژیم ایران یک امر حیاتی برای این رژیم محسوب میشود که بدون آن، پاره بزرگی از موجودیت این رژیم را بزر سوال میبرد.

این سناریو، رژیم جمهوری اسلامی را رژیمی "ثبات" ارزیابی کرده و تنها چالشهای آنرا در تنشهای جناحهای درون حاکمیت میبیند که آنهم طبیعتاً تهدیدی برای فروپاشی این رژیم محسوب نمیشود. شاید بکچین برداشتی از وضعیت کنونی رژیم توسط اتاقهای فکر جهانی، بدلیل ضعف نیروهای برانداز و نبود یک آلترناتیو سیاسی در مقابل کلیت این سیستم حکومتی درست باشد؛ اما ضعف این رژیم از پاسخگویی به نیازهای مبرم مردم و فرو رفتن هر چه بیشتر در بحران اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نمیتواند به منزله ثبات و یا پایداری رژیم تلقی شود. این سناریو تأکید میکند که "از لحاظ ساختاری، سیستم سیاسی در ایران با ثبات بوده و خواهد ماند." به باور نگارنده، آنچه که این سناریو در لافافه به آن اشاره دارد، سرکوبهای وحشیانه رژیم در قبال هر حرکت و صدای حق طلبانه است، که ظاهراً مورد تأیید واقع شده و از این جهت اطمینان کامل را به مراجع تصمیم گیرنده میدهد تا این رژیم را بواسطه سرکوبهای بی امان خود دارای "ثبات" و "ماندنی" ارزیابی کنند.

در این سناریو ادعا میشود که "ایران خواهان آنست تا به تولید سلاح اتمی نزدیک شود، اما لزوماً خواستار کامل کردن این پروژه و بدست آوردن سلاح اتمی نیست." در پاسخ به این ادعا بایستی گفت: چنانچه این فرض درست میبود، با در نظر گرفتن تأثیرات تحریم ها بر اقتصاد جمهوری اسلامی، این رژیم دستکم برای مدتی تمام درهای مراکز اتمی خود را بروی آژانس باز میگذاشت و خود را از شر اینهمه مشکلات ناشی از "گمانه زنی" های جامعه بین المللی مبنی بر تلاش برای دستیابی به بمب اتمی خلاص میکرد. در حالیکه ما بخوبی میدانیم که رژیم در مجتمع راکتور آب سنگین اراک و مرکز هسته ای فردو، هدف دستیابی به اورانیوم غنی شده در سطوح نظامی را دنبال میکند.

ادامه دارد...

توضیحات نگارنده:

تئوری "نئو رئالیسم"، توسط "کنت والتز" (Kenneth Waltz)، با کتاب "تئوری سیاستهای بین المللی" (Theory of International Politics)، در سال 1979 مطرح شد. طبق نظریه "کنت والتز"، سیاستهای هر ج و مرج گونه و غیر متمرکز سیستمهای حکومتی، بویژه در قبال توزیع نسبی قدرت در حکومتها، در کانون مرکزی این قدرت ها قرار دارند و این ساختارها هستند، که کمابیش، در مقام تصمیم گیرنده در قبال اعمال پیشبرد هر نوع عمل و یا سیاست مشخصی قرار میگیرند. تغییرات بین المللی، در دوران ظهور و یا سقوط قدرتهای بزرگ اتفاق میافتند و همین امر باعث جا بجا شدن توازن قدرت در سطح بین المللی میشود. اینگونه ساختارها هستند که حکومتها را مجبور به عملکرد در قبال موقعیت ویژه ای میکنند و بنابر این، خود حکومتها در کلیت خود، در اینگونه موارد از اهمیت چندانی برخوردار نمیشوند؛ به همین خاطر، دیگر هیچ لزومی به پایبند بودن به اصول اخلاقی کشور داری یا سیاستمداری مطرح نمیشود؛ بلکه دستیابی به یک توازن قدرت مطلوب، استراتژی مربوط به آن دوران مشخص را تعیین میکند.

در سال 2007، با تأیید جرج دبلیو بوش، عربستان موشکهای بالیستیک DF-21 را از چین خریداری کرد.

http://www.foreignpolicy.com/articles/2014/01/30/why_did_saudi_arabia_buy_chinese_missiles

این نکته نشان میدهد که ایالات متحده برای دور نگه داشتن چین از ایجاد یک ائتلاف ژئوپولیتیکی با ایران، از یکسو خاطر به تن دادن به برخی امتیازات به رقبای خود بوده و از سوی دیگر جبهه کشورهایی مانند عربستان سعودی را با یک چنین توافقاتی توانمندتر کرده و در عین حال شرایطی را برای حاکمان ایران بوجود میآورد تا آنان به رقبای ایالات متحده اعتماد کامل برای ایجاد یک ائتلاف را نکنند.



حکومت اسلامی، روز تولد «فاطمه» دختر «محمد» پیامبر مسلمانان را روز «زن» می‌گیرد. در این روز، همه مرتجعین ریز و درشت حکومتی، مواضع ارتجاعی و خرافاتی و زن ستیز خود را تکرار می‌کنند. آیت الله علی خامنه ای، سردمدار آدم کشان حکومت اسلامی، در روز زن ستیزشان، با تعریف و تمجید از فاطمه، اعلام کرد باید مرکزی مطالعاتی و فراقوه ای برای تدوین راهبرد همه جانبه درباره زن تشکیل شود.

حسن روحانی رییس جمهور حکومت اسلامی نیز در سخنرانی خود، به نقش خمینی در تغییر موقعیت زنان اشاره کرد و ادعا نمود... حجاب پس از انقلاب اسلامی به آنان امکان ورود به عرصه های گوناگون جامعه را داد. او گفت که روح الله خمینی «زن را از گوشه خانه با حجاب و عفت به جامعه آورد.» «روحانی، بی شرمانه دروغ می‌گوید، چرا که نه تنها در سی و پنج سال گذشته زنان ایران به طور سیستماتیک سرکوب شده اند، بلکه در همین دوره اخیر نیز که خود او به قدرت رسیده گشت ارشاد را برای کنترل و سرکوب بیش تر زنان به خیابان ها آورده است. تحمیل حجاب اسلامی به زور سرنیزه به زنان، به تنهایی نشان دهنده سنبل سرکوب و اسارت زن در جامعه ماست! خمینی، بنیان گذار حکومت جهل و جنایت و ترور اسلامی، روز تولد فاطمه همسر علی امام اول شیعیان را «روز زن» نام نهاده است. بنابراین، روز زن در حکومت اسلامی ایرن هیچ ربطی به روز جهانی زن و حقوق برابری جنسیتی جهان شمول ندارد و ریشه اش به همان ایدئولوژی اسلامی پوسیده و ارتجاعی و زن ستیز و آزادی ستیزشان می‌رسد. خود علی به حدی خشن و زن ستیز بود که فاطمه بارها از دست او به پدرش محمد شکایت می‌کرده اما پدرش هم از موضع مذهبی و مردسالاری اغلب طرف علی را می‌گرفته است. گفته می‌شود یکی از تعبیر لقب ابوتراب (از القاب مورد علاقه علی)، این است که روزی پس از مجادله با فاطمه، علی به جای پاسخ به خشم فاطمه خاک بر سر خویش پاشانده است. محمد با دیدن این صحنه علی را ابوتراب نامید.

در برخی روایت ها، آمده است اختلافات بین فاطمه و علی به حدی بوده است که محمد از علی خواسته بود او را طلاق دهد. اما تقی زاده داور، نویسنده شیعه به این نکته اشاره می‌کند که در شریعت اسلام حق طلاق در اختیار مرد است و طلاق اکراهی نیز باطل است. وی با این استدلال که پیامبر نمی‌توانسته برخلاف باورهایی که خود، آن ها را به عنوان احکام الهی بر مردمان ابلاغ کرده از علی بخواهد - آن طور که در روایت آمده - «ابتدا فاطمه را طلاق دهد.»، درست نمی‌باشد.

بر اساس سخنان خامنه ای، این راهبرد تازه باید از تفکرات «خائنه اما ظاهرا دلسوزانه» نظریات غربی در زمینه اشتغال و برابری جنسیتی دور بماند.

خامنه ای روز ۳۰ فروردین 1392، در جمع شماری از زنان گفته است: «با کدام منطق باید زنان که خداوند آنان را از لحاظ جسمی و عاطفی برای منطقه ویژه ای از زندگی آفریده است، در عرصه هایی وارد کنیم که آن ها را دچار رنج و سختی می‌کند؟»

او درباره محدودیت تحصیل زنان در بعضی از رشته ها که به تازگی در دانشگاه ها اجرا شده، می‌گوید: «اگر تفاوتی هم باشد ضد عدالت نیست چرا که نباید رشته های تحصیلی و مشاغلی که متناسب با طبیعت زنان نیست به آنان تحمیل شود.»

به گزارش سایت خامنه ای، او ادعا کرد: «غربی ها به دلایل مختلف مساله زن را بد فهمیده اند، اما همان فهم غلط و تباه کننده را سکه رایج دنیا کرده اند و با هوچی گری، مجال حرف زدن به دیگران و مخالفان را نمی‌دهند.» او، در سخنان خود تاکید کرد که «باید از افکار غربی در مسائلی نظیر اشتغال و برابری جنسی کاملاً فاصله بگیریم.» خامنه، هم چنین گفت: «اشتغال از مسائل اصلی مربوط به زنان نیست.» او، افزود: «با کدام منطق باید زنان که خداوند آن ها را از لحاظ جسمی و عاطفی برای منطقه ویژه ای از زندگی آفریده است، در عرصه هایی وارد کنیم که آن ها را دچار رنج و سختی می‌کند؟»

این سخنان و مواضع سخیف و کریه رهبر حکومت ست که سی و پنج سال است حتی زنان ایران را از ابتدایی ترین حقوق شان محروم کرده، به زور سرنیزه بر سرشان حجاب انداخته، از مشاغلی مانند قضاوت یا ریاست جمهوری محروم کرده و در قانون اساسی شان نیز آمده است که رییس جمهور باید از رجال (مردان) باشد. هم چنین در سال های اخیر، خامنه ای به محدودیت یا ممنوعیت پذیرش زنان در برخی رشته ها تاکید کرده است. از جمله این محدودیت ها، بیانیه چند هفته پیش وزارت بهداشت درمان و آموزش پزشکی ایران بود که طی آن، اعلام شد که این وزارت، در نظر دارد که سهمیه ورود زنان به رشته های پزشکی را محدود کند. این وزارت خانه گفته است که دلیل اعمال چنین محدودیتی برای زنان پیشی گرفتن آن ها از مردان طی 20 سال گذشته در ورود به این رشته هاست. هم اکنون نیز بیش از ۲۴۰۰ دانشجوی دانشگاه علامه طباطبایی با امضای نامه ای خطاب به رییس این دانشگاه، خواستار رفع مشکلات آموزشی ایجاد شده بر اثر اجرای طرح تفکیک جنسیتی در این دانشگاه شدند. به گزارش خبرگزاری ایسنا، 1/2/1393 امضاء کنندگان این نامه به حسین سلیمی گفته اند اجرای طرح تفکیک جنسیتی تبعات آموزشی بسیاری از جمله نقض عدالت جنسیتی، کمبود و تداخل واحدهای ارائه شده، کمبود اساتید مجرب و پایین آمدن رتبه علمی دانشگاه را در پی داشته است.

خامنه ای در سال های اخیر، خواهان حذف رشته های علوم اجتماعی و انسانی شده که به گفته او، شکاکیت به وجود می‌آورند. بنابراین، تا روزی که چنین حکومت بر سر کار است جامعه ایران، به ویژه زنان آب خوش از گلویشان پایین نخواهد رفت.

خامنه ای، اشتغال و مدیریت زنان را تا جایی که با خانواده منافات نداشته باشد، بدون ایراد توصیف کرده است. او که برابری جنسی زن و مرد را از «حرف های کاملاً غلط غرب» می‌داند، می‌گوید: «این که زنان برخی مشاغل را به عهده نگیرند، هیچ ننگ و نقصی نیست، بلکه چیزی غلط است که متناسب با طبیعت الهی زن نباشد.» خامنه ای، با تاکید با «گفتمان اسلام»، گفته است: «به هیچ وجه نباید در مقابل گفتمان غرب در خصوص زن منفعل شد، بلکه باید گفتمان اسلام در مورد زن را به صورت تهاجمی و طلبکارانه مطرح کرد.»

واقعا «گفتمان اسلام» در مورد زن چیست؟ ارزش زنان از دیدگاه «قرآن» و ایدئولوژی اسلامی، تا حدی است که زیر دست مردان باشند و هیچ گاه نمی‌توانند مساوی مردان باشند چه رسد به این که بالاتر باشند. بدین معنا که مردان قیم زنان اند. علت آن هم اولاً برتری است که «خداوند» به مردان نسبت به زنان داده است.



خشونت علیه زنان در همه مذاهب و امروز به خصوص در اسلام، به معنی هرگونه عمل خشونت باری است که مبتنی بر جنسیت بوده و لزوماً یا احتمالاً می تواند به آسیب یا صدمه جسمانی، جنسی و روانی منجر گردد. هم چنین تهدید به چنین اعمالی و محدود ساختن آزادی در حیات اجتماعی و یا حتی در قلمرو زندگی خصوصی، خشونت محسوب می شود. خشونت علیه زنان، چه در قوانین، جامعه و چه در خانواده، آن گونه که در حال حاضر مرزبندی و طبقه بندی شده است در سه طبقه اصلی جای می گیرد: الف: خشونت جسمی؛ ب: خشونت روانی؛ ج: خشونت جنسی. تعریف و توضیح این سه مورد روشن است. اما دیدگاه قرآن درباره این سه مورد خشونت بر زنان چیست؟

در طول تاریخ، مذهبپون به خصوص گروه های اسلامی و آخوندهای مفت خور و متجاوز، تلاش های زیادی به خرج داده اند تا قوانین و آیه های زن ستیز و آزادی ستیز در قرآن و احادیث را توجیه کنند و چهره پیامبرشان محمد و امام شان علی را با دروغ های تاریخی و ادعاهای بی پایه آرایش کنند. از جمله ازدواج های متعدد محمد با کودک و جوان و پیر را با دلایل و استدلال های مضحک توجیه کرده اند.

در مورد ستم و ظلم و تبعیض فراوان به زنان در آیین اسلام، سخن های بسیاری رفته است. زنان محمد، به راستی کشتارهایی بوده اند که او از هر دری بدان ها وارد می شده است.

آیه 51 سوره احزاب: از زنان خود هر که را خواهی به نوبت موخر دار و هر که را خواهی با خود، نگه دار و اگر از آن ها که دور داشته ای یکی را به طلبی بر تو گناهی نیست در این گزینش و اختیار باید که شادمان باشند و غمگین نشوند و از آن چه همگی شان را ارزانی می داری باید که خشنود گردند و خدا می داند که در دل های شما چیست و خداست که دانا و بردبار است.

آیه 52 سوره احزاب: بعد از این زنان، هیچ زنی بر تو حلال نیست و نیز زنی به جای ایشان، اختیار کردن، هر چند تو را از زیبایی او خوش آید، مگر آن چه به عنایت به دست تو افتد و خدا مراقب هر چیزی است.

سوره النساء (زنان)، آیه 34: ... و آن زنان را که از نافرمانی شان بیم دارید، اندرز دهید و از خوابگاهشان دوری کنید و بزیندشان، اگر فرمانبرداری کردند، از آن پس دیگر راه بیداد پیش مگیرید. و خدا بلند پایه و بزرگ است.

ادله حد سنگسار (سنگسار کردن) در قرآن: اهل سنت همانند شیعه برای ثبوت حکم سنگسار به آیات 15 و 16 سوره نساء و آیه 2 سوره نور استناد کرده اند.

آیات 15 و 16 سوره نساء: «درباره آن دسته از زنان تان که مرتکب فحشا می شوند، پس باید چهار نفر را علیه آنان به شهادت گیرید. پس از آن که شاهدان شهادت دادند، زنان را در خانه حبس کنید تا آن که مرگ آنان فرا رسد و یا خداوند راهی برای ایشان قرار دهد. و درباره مردانی از شما که مرتکب فحشا می شوند، پس آنان را آزار دهید. اگر توبه کردند و اصلاح شدند، پس از ایشان دست بردارید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.»

آیه 2 سوره نور: «درباره زن و مرد زناکار، پس هر یک را صد تازیانه زنید و در دین خدا نسبت به آنان رأفت روا مدارید و گروهی از مومنان را بر مجازات ایشان شاهد بگیرید.»

«شعبی، نقل می کند از علی علیه السلام که روز جمعه، زنی را رجم کرد و فرمود: بر اساس سنت رسول خدا (ص) او را رجم کردم.» (1)

برای اجرای این حکم وحشیانه و تکان دهنده «حد زن زناکار»، اگر زنا یا با شهادت شهود اثبات شده باشد، گودالی که گودی آن تا سینه زن است حفر می کنند، اما اگر زنا یا با اقرار خودش اثبات شده باشد، گودال حفر نمی کنند و هم چنین برای اجرای حد رجم برای مردان نیز گودالی حفر نمی شود. وسیله اجرای حکم، سنگ های متوسط است و شدت ضربه نباید به نحوی باشد که در همان ابتدا فرد را بکشد، اگر زنا یا با شهادت شهود اثبات شده باشد، شهود ابتدا شروع به پرتاب سنگ می کنند و اگر همگی یا یکی از شهود از زدن امتناع کند، حد ساقط می شود و در جایی که حد زنا یا با اقرار فرد صورت گرفته باشد، قاضی یا امام باید آغازکننده باشد.

حکم سنگسار در زمان حکومت اسلامی محمد و به دستور شخص او صادر و اجرا شده است. هم چنین خصوصاً در زمان علی اما اول شیعیان و خلفای اول و دوم (ابوبکر و عمر) نیز این حد انجام می شده است. علاوه بر این موارد تاریخی، علمای مذهبی نیز حکم به سنگسار می دهند.

«ابو زبیر می گوید از جابر بن عبدالله شنیدم که می گفت: رسول خدا (ص) مردی از اسلم، و مردی از یهود و زنش را رجم کرد.» (2)

روایتی در کتب شیعه و سنی نقل شده است که شخصی به نام ماعز بن مالک خدمت پیامبر رسید و گفت: من زنا کرده ام. ... حضرت حکم رجم او را صادر کردند. اصحاب حفره ای حفر کرده و شروع به سنگسار کردند. بعد از برخورد سنگ، ماعز از حفره خارج شده و فرار کرد که زبیر با استخوان شتری به او زد و او را دست بسته برای سنگسار برگردانید. قضیه را به پیامبر مکرم اسلام خبر دادند. ایشان فرمودند: بعد از فرار از حفره چرا رهپیش نکردید؟ سپس فرمودند: اگر گناه خویش را پنهان می داشت و توبه می کرد، برای او بهتر بود. (3)

روایت شده است که پیامبر، همان طور که ماعز را با اقرارش سنگسار کردند، این حکم را در مورد دو زن از قبیله های بنی غامد و جهینه نیز با اقرارشان اجرا نمود. (4)

علی، درباره زنی که زنا کرده بود و حامله شده و فرزندش را به طور پنهانی به قتل رسانده بود، به صد ضربه شلاق حکم نموده و سپس او را سنگسار کردند... (5)

روایت است زن خیبریه از بزرگان خیبر با مردی زنا کرد، در حالی که محصنه بود و نمی خواستند او را سنگسار کنند. فردی را فرستادند نزد پیغمبر (ص) که از این مساله استفسار نمایند به طمع آن که شاید به سنگسار کردن امر نفرماید. آن حضرت (ص) فرمودند: به حکم من راضی می شوید؟ گفتند: آری. پس حکم فرمود که سنگسار کنند. ایشان قبول نکردند. جبرئیل علیه السلام آمد و خبر داد آن حضرت را که این صورت نام شخصی است در میان ایشان او را حکم گردان میان خود و ایشان. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان گفت: این صورت را می شناسید؟ گفتند: آری می شناسیم و تعریف بسیار کردند او را. آن حضرت او را طلب نمود، گفت: سوگند می دهیم ترا به خدای تعالی که در کتابی که موسی علیه السلام از نزد خدا آورده، حد زنا محصن و محصنه را رجم یافتی یا نه؟ گفت: آری یافتیم و اگر نمی ترسیدیم از پروردگار آن کتاب که تورات است، من نیز پنهان می داشتم و اعتراف نمی کردم به صدق قول تو. (6)



زنی به نام شراحه همدانی نزد امام علی آمد و به زنا خویش با اصرار اقرار می کرد. ... امیرالمومنین علیه السلام برای رجم شراحه همدانیه حاضر شدند. ازدحام به قسمی بود که نزدیک بود برخی، برخی دیگر را از فشار هلاک کنند. حضرت دستور دادند او را به صحن خانه آوردند و سنگسارش کردند تا جان سپرد. سپس مردم وارد شدند و هر کس می رسید زبان به لعن مرحوم می گشود. چون آن حضرت چنین دید منادی را فرمان داد ندا کند: ای گروه مردم! زبان سوء را از این شخص برگزید، چرا که هر کس بر او حد الهی جاری شود، همان حد، کفاره گناه اوست در دنیا، هم چنان که بدهی در برابر بدهی است. (7)

روایت شده است امیرالمومنین علیه السلام، سراقه را به جهت آن که زنا کرده و محصنه بود روز پنجشنبه صد تازیانه زد و روز جمعه سنگسار فرمود و گفت: تازیانه زدم او را به کتاب الله و رجم کردم او را به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله. (8)

مردی نزد امیر المومنین آمد و گفت: ای امیر مومنان! من زنا کردم، پاکم کن. آن گاه امیر مومنان- علیه السلام- فرمان داد او را حبس کنند (تا بعد به رجم او اجرا شود). (9)

در اسلام، اگر زن و مردی خارج از ازدواج با همدیگر رابطه عاشقانه داشته باشند به سنگسار محکوم می گردند در حالی که در قرآن، روایات، رساله ها و احادیث و غیره تصویری که از بهشتیان داده می شود غیر از خوردن و خوابیدن و شهوت رانی کار دیگری ندارند. برای مثال، «در آن دنیا، حوری از خیمه خود بیرون آید و روی به تخت مومن بخرامد و چون به نزد مومن می آید با پانصد سال از سال های دنیا همدیگر را بوسه زنند که برای هیچ کدام شان، خستگی و ملال حاصل نمی گردد.» (10)»

تصور کنید نویسندگان و تولیدکنندگان این نوع داستان ها چه تخیلاتی دارد که «با پانصد سال از سال های دنیا همدیگر را بوسه زنند»؟!

هر مومنی را هفتاد زوجه از حوران می دهند و چهار زن از آدمیان، که ساعتی با حوریه صحبت می دارد و ساعتی با زن دنیا و ساعتی با خود خلوت می کند و بر کرسی ها تکیه زده اند و با یکدیگر صحبت می دارند. (11) بیش تر نهرهای بهشتی از نهر کوثر است که در کناره آن دختران نار پستان (مانند گیاه) می رویند. در بهشت نهری وجود دارد که در دو طرفش دختران باکره سفید روی و سفید پوش نشسته اند و مشغول تغنی (آواز خواندن) هستند. (12)

هیچ مومنی داخل بهشت نمی شود مگر آن که خداوند غنی، پانصد حوری به او عطا می فرماید که با هر حوری هفتاد غلام و هفتاد کنیز نیز می باشد که هر یک مانند لؤلؤ منتور و لؤلؤ مکنون می باشند. (13) البته همه این وعده ها و امتیازات ویژه، باز هم مربوط به مومنان مذکر بهشتی است نه مونث. یعنی زن ها وسیله ای برای تأمین نیازهای جنسی مردان مومن به حساب می آیند.

این گزارش های تاریخی و روایی نشانگر این است که محمد و علی و عمر و عثمان، همگی جنایت کار و تبه کار بودند و دین شان نیز مانند اعمال شان جنایت کارانه است.

سنگسار، جنایتی ست که در عهد محمد، خلفا و امامان به عنوان مجازات زناکار اجرا می شده است. روایات فراوانی از سران مذهبی در رابطه با مجازات سنگسار وجود دارد و در کتاب روایی وسائل الشیعه، ج 28 باب دوم از ابواب حد زنا ذکر شده است. این روایات بر این دلالت دارند که اگر مرد عاقلی دارای همسر دائم (یا کنیزی) باشد که هرگاه خواست بتواند از او استفاده کند و با این حال زنا کند، بر او حد زنا محصنه جاری می شود. هم چنین زن عاقلی که همسر دائم داشته باشد که هرگاه خواست بتواند با او خلوت نماید، اگر زنا کند، زناپیش محصنه است.

سنگسار بدین صورت است که مرد را تا کمر و زن را تا سینه در خاک دفن می کنند و او را با سنگ های کوچک می زنند تا بمیرد. اگر اثبات زنا با شهادت شهود صورت گرفته باشد، ابتدا شاهدان سنگسار را آغاز می کنند و اگر شخص خود اقرار به زنا کرده باشد، حاکم شرع سنگسار را آغاز می کند. گفته شده که حضور گروهی که حداقل یک نفر یا سه نفر و بنا بر نقلی دیگر ده نفر هستند، لازم است.

سنگ هایی که در اجرای حکم رجم استفاده می شود، باید قبلا در محل آماده شده باشد و بزرگی آن نباید به حدی باشد که با اصابت یک یا دو عدد، محکوم کشته شود و نباید آن قدر کوچک باشد که نام سنگ بر آن صدق نکند. پس از اجرای حکم، زناکار را غسل و کفن می کنند، بر او نماز می خوانند و سپس وی را دفن می کنند. (14) بر مبنای فقه اسلامی، زنا محصنه از جمله حدود الهی و مستوجب یکی از شدیدترین و خشن ترین مجازات ها یعنی سنگسار است. قضاوت و مجازات نیز از جمله حوزه هایی هستند که فقها خود را در آن حاکم مطلق می دانند و تمایل دارند قانون خود، یعنی فقه را به تمامی بر آن ها اعمال کنند.

مطابق اصل 36 قانون اساسی و ماده 2 همین قانون جدید، تنها اعمالی جرم محسوب می شود که «قانون» برای آن مجازات تعیین کرده باشد. هم چنین در مواد 172 و 198 قانون جدید، آشکارا از مجازات رجم (سنگسار) برای زنا صحبت می -کنند. ماده 172 مقرر داشته است: «انکار بعد از اقرار موجب سقوط مجازات نیست، به جز در اقرار به جرمی که مجازات آن رجم یا اعدام است...» مطابق ماده 198 نیز «...برای اثبات زنا شهادت دو مرد و چهار زن عادل کافی است. مگر مواردی که حد زنا، اعدام یا رجم است که در این صورت حداقل شهادت سه مرد و دو زن عادل لازم است...»

از سوی دیگر، ماده 220 قانون جدید نیز، مجازات حدودی را که در قانون ذکر نشده به اصل 167 قانون اساسی ارجاع داده است. اصل 167 هم موارد سکوت قانون را به منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر ارجاع داده و راه را برای استناد به کتب فقهی و فتاوی فقها باز کرده است.

البته مطابق ماده 221 قانون جدید «هرگاه رجوع به اصل یکصد و شصت و هفتم (167) قانون اساسی لازم شود، مقام قضایی از رهبری استفتاء می کند. مقام رهبری می تواند این امر را به فرد یا افرادی تفویض کند.»

مجازات زنا محصنه نیز در منابع فقهی مورد تأیید حکومت اسلامی - همان گونه که در قانون سابق بدان تصریح شده بود- سنگسار است. به علاوه با توجه به این که این مجازات در زمره حدود قرار دارد، در صورت اثبات، امکان تبدیل یا تخفیف آن نیز وجود ندارد.

محمد دهقان عضو کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس در تاریخ 3/4/1388، در گفتگویی، امکان تغییر «حکم الهی



سنگسار «در قانون جدید مجازات اسلامی رد نموده و تاکید می کند: «عقلانی نیست که مجازات سنگسار حذف شود. «او، همچنین در پاسخ به این سنوآل خیرنگار که «نه حذفی در کار است نه تعدیلی؟ «اظهار می دارد: «بله، صحبت این حرف ها نیست. چرا که حکم سنگسار حدود الهی است. چه کسی می تواند و حق دارد که در حدود الهی دست ببرد، آن را لغو یا تعدیل کند؟... در لایحه جدید مجازات اسلامی که از طرف قوه قضائیه آمده و در بررسی های کمیسیون قضایی مجلس این حدود واگذار به شرع شده است و در قانون نمی گنجد. »

خیرنگار می پرسد: «پس صورت مساله را پاک نکرده ایم و فقط جابه جا کرده ایم؟ «که او، تأیید می کند: «بله، حق نداریم این کار را انجام دهیم چون شرع چنین اجازه ای نداده ... حکم سنگسار واگذار به شرع شده است نه قانون. اختلافی در شرع نسبت به این حدود وجود ندارد. یعنی از قانون به قانون مادر که همان شرع است ارجاع داده شده است. قضاات دادگاه ها هم با استناد به شرع، حکم موضوع را صادر می کنند ... همه ما خبر داریم که متأسفانه در واکنش های جهانی نگاه خوبی به این مساله نیست اما آن ها نمی دانند کتاب آسمانی ما چنین حکمی داده است. یکی از دلایل جلسات اعضای کمیسیون قضایی مجلس با کارشناسان قضایی هم همین بود که این حکم در قانون آورده نشود و احاله به شرع گردد. سوء تفاهماتی همواره برای کشور ما وجود داشته و دارد، غافل از این که ما به حدود الهی عمل می کنیم.»

چند حدیث: - رسول خدا (ص) از حضرت جبرئیل (ع) سوال نمود که آیا فرشتگان خنده و گریه دارند؟ جبرئیل فرمود: بله. (یکی از آن جاهایی که فرشتگان می خندند) زمانی است که زن بی حجابی و بدحجابی می میرد، و بستگان او را در قبر می گذارند و روی آن زن را با خشت و خاک می پوشانند تا بدنش دیده نشود. فرشتگان می خندند و می گویند: تا وقتی که جوان بود و با دیدنش هر کسی را تحریک می کرد و به گناه می انداخت (پدر و برادر و شوهرش و... از خود غیرت نشان ندادند) و او را نبوشانند، ولی اکنون که مرده و همه از دیدنش نفرت دارند او را می پوشانند.

- پیامبر می فرمایند: خداوند شما را از عریان شدن نهی کرده است پس شرم کنید از فرشتگانی که همراه شما هستند همان گرامیانی که از شما جدا نمی شوند مگر هنگام فضای حاجت و خلوت کردن با همسر.

- عایشه می گوید: دختر عبدالله بن طفیل که برادر مادری من بود در حالی که زینت کرده بود به خانه ام آمد. در همان هنگام پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز وارد شد و هنگامی که او را دید از او روی برگرداند. عایشه گفت یا رسول الله این دختر، بردار زاده من و خردسال است! پس پیامبر فرمود: هنگامی که زن به دوران عادت ماهانه رسید بر او جایز نیست که جز روی خود موضع دیگری را نمایان کند. (15)

همه مذاهب اصلی، هرگز زن را به عنوان یک انسان مستقل به رسمیت نشناخته اند به خصوص در دیدگاه همه آن ها، حوا از دنده چپ آدم آفریده شده تا آدم را از تنهایی دریاورد. بنابراین، همه مذاهب زن ستیز و آزادی ستیز و ارتجاعی هستند.

در آیین یهود، شهادت و سوگند زن مقبول نیست و از دعاهای روزانه آن ها یکی این است که می گویند: تبارک الله ای خالق و سلطان عالم که مرا زن نیافریدی. ارزش های رایج در متون مذهبی یهود این است که اگر دید الاغ از نردبان بالا رود زن هم عقل پیدا می کند. دعا کن خداوند تو را از شر زن محفوظ کند. در کتاب مقدس آمده است هرکس که نزد خداوند محبوب است خود را از شر زن محفوظ خواهد داشت و در میان هزار مرد یک نفر پیدا می شود که به نزد خداوند محبوب باشد اما از میان تمام زنان عالم حتی یک زن هم پیدا نمی شود که نزد خداوند محبوب باشد.

در اندیشه مسیحیان، زن عاملی وسوسه گر و عامل فریب آدم و همکار شیطان کوچک خوانده می شد. زن از این که زن است باید شرمسار باشد. زن آخرین حیوانی است که مرد او را اهلی کرده است زن موجودی ست گیسوان بلند دارد و عقلی کوتاه. و از عالم مسیحی بعنوان مرجع بزرگ مسیحیت می خوانیم که فتوا داده است زن بالفطره سبک مغز و شهوت ران و شیفته لباس و تظاهر است و مرد جز این که او را در خانه محبوس نگه دارد راهی ندارد مجمع دینی فرانسه پس از بحث زیادی که در باره ماهیت زن نموده چنین نظر داد که زن انسان است اما برای خدمت به مردان آفریده شده است.

در اسلام، زن عنصر گناه و سرچشمه شر و وسوسه معرفی شده است و گفته اند شیطان از طریق زن مرد را می فریبد. شیطان حوا را فریفت و حوا آدم را، قرآن داستان آدم را مطرح کرده است. در اسلام، زن نمی تواند به مقام های معنوی برسد و یا نمی تواند به مقام قرب الهی آن طور که مردان می رسند برسد. عموماً در نزد مذهب یون، زن یک شر است و او را مایه بدبختی و گرفتار مرد می دانند.

محمد، گفته است: زن چون پیش آید مانند شیطان است و باز چون پشت کند مثل شیطان خواهد بود. و به هر صورت، راهزن ایمان و فریبنده انسان و منحرف کننده دل های مردم می باشد. نیز روایت است که پیامبر روزی در وقت صبح به جانب زن ها، رو کرد و مقابل آن ها ایستاد و گفت: ای جماعت زنان! ندیده ام مانند شما افرادی را که از جهت عقل و دین ضعیف باشند و در عین حال دل های صاحبان خرد را جلب کرده و مفتون خود نمایند. من بیش تر آهل آتش را از شما دیدم. در حدیثی دیگر، او گفته است: شما زن ها اکثریت اهل جهنم را تشکیل می دهید. زنی پرسید یا رسول الله برای چه؟ فرمود: شما بدگویی، بسیار و طرد و لعن زیادی به دیگران می نمایید. و در مقابل شوهر و افراد فامیل کفران نموده و خوبی های آن ها را نادیده می گیرید. و در عین حال، رای شما کوتاه و دین شما ضعیف است. زن ها گفتند: کوتاهی فکر و ضعف دین ما از کجاست؟ فرمود: دلیل نقصان فکر شما، این است که: پروردگار متعال، شهادت دو نفر از شما را به جای شهادت یک مرد قرار داده است. اما نقصان دین شما به این دلیل است که، هر ماه روزها و شب هایی می گذرد، بی آن که مقابل پروردگار سجده کرده و عبادت او را انجام دهید.

علی، گفته است: زن ناقص العقل و الایمان است. این نوع خزعلات به ویژه در نهج البلاغه موج می زند. علی، خطاب به فرزند خود حسن، گفته است: از مشورت با زن ها پرهیز کن؛ زیرا نظر آن ها به نقص و عیب است و



تصمیم آن ها به سستی و

در پایان می توان تاکید کرد که در حکومت اسلامی ایران، این خامنه ای است که در مورد همه مسایل حاکمیت حرف اول و آخر را می زند. از این رو، سخنان و موضع گیری ها و فتوای او بالاتر از هر ارگان و مسئول حکومتی، حتی بالاتر از هر قانونی به خصوص قانونی اساسی حکومت اسلامی است هنگامی که رسماً اعلام می کند همه حقوق زنان باید صرف شوهرداری و خانه داری و بزرگ کردن بچه شود، با صدای بلند ماهیت ضدانسانی و زن ستیز و آزادی ستیز نه تنها حکومت شان، بلکه اسلام شان را نیز به نمایش می گذارد. بنابراین، افراد و جریاناتی که هنوز به جناح های این حکومت چشم دوخته اند و به مردم می گویند منتظر معجزه این امامزاده باشند خاک به چشم جامعه می پاشند. زیرا این حکومت سی و پنج سال است به طور سیستماتیک زنان را سرکوب می کند، گروه گروه انسان ها را اعدام می کند؛ هیچ حق و حقوقی برای شهروندان قائل نیست، چگونه می توان منتظر وعده های دروغین سران و مقامات آن ماند. به علاوه آن طیف های سیاسی که ظاهراً در میان اپوزیسیون هستند و حکومت اسلامی هیچ جایگاه و ارزشی به آن ها نیم دهد اما هم چنان چشم به تحولات درونی حاکمیت دل خوش کرده اند منافع طبقاتی شان را در نظر می گیرند و حواس شان است که اصلاحات گام به گام و کنترل شده به نفع آن هاست نه سرنگونی کلیت این حاکمیت تبه کار و جنایت کار با قدرت مردمی!

حکومت اسلامی ایران، در این سی و پنج سال حاکمیت خونین خود، با اتکا به قوانین وحشیانه اسلامی و سیاست های محمد و علی، ده ها هزار انسان را به دیار نیستی فرستاده است و میلیون ها زن، حتی دختر بچه ها را در معرض دایمی سرکوب و تجاوز قرار داده است. نهایتاً این حکومت جانی، رسماً و علناً یک جامعه نزدیک به هشتاد میلیونی را به اسارت گرفته و مانند اسرا با آن ها رفتار می کند. در این بیش از سه دهه، اکثریت شهروندان جامعه ایران، هرگز احساس امنیت جانی، شغلی و مالی نکرده اند و امروز بیش از هر زمان دیگری این ناامنی را سراسر جامعه ایران را فراگرفته است.

در چنین شرایطی، تنها راه رهایی مردم ایران از آپارتاید جنسی و سرکوب و اعدام و فلاکت های اقتصادی، از جمله ایدئولوژی به غایت غیرانسانی و وحشیانه این حکومت، روی آوردن به مبارزه متحدانه و آگاهانه علیه کلیت حکومت اسلامی با هدف برپایی یک جامعه آزاد و برابر و انسانی است! بی تردید با اوج گیری مبارزه طبقاتی علیه حکومت اسلامی، زنان آگاه و مبارز در صف مقدم و رهبری آن قرار خواهند گرفت.

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

منابع:

- 1- صحیح بخاری، ج 22، ص 346؛
- 2- صحیح مسلم، ج 9، ص 75؛
- 3- الف- مصنف ابن ابی شیبہ، (به نقل از حقوق زندانی وموارد زندان در اسلام، ص 28)، ج 10، ص 72؛ ب- شیخ طوسی، الخلاف، ج 5، ص 366؛ ج- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج 7، ص 185، ج 5، دار الکتب الإسلامیة، تهران، 1365 هـ ش؛
- 4- حسائی، ابن ابی جمهور، عوالی اللئالی، ج 3، ص 441، انتشارات سیدالشهداء، قم، 1405 هـ ق؛
- 5- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 28، ص 65؛
- 6- صحیح مسلم، مسلم النیسابوری، دارالفکر- بیروت، ج 5، ص 123؛
- 7- (الف- قمی، صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ایران، دوم، 1413 هـ. ق، 4 جلد، ص 25؛ ب- مغربی، ابو حنیفه، نعمان بن محمد تمیمی، دعائم الإسلام، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم - ایران، دوم، 1385 هـ. ق، 2 جلد، ص 445؛
- 8- صحیح البخاری، بخاری، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ج 8، ص 21؛
- 9- بحار الانوار (به نقل از تفسیر قمی)، ج 76، ص 35، ج 7؛
- 10- بحار الانوار، ج 8، ص 157، ج 98؛
- 11- بحار الانوار، ج 8، ص 196؛
- 12- بحار الانوار، ج 8، ص 196؛
- 13- بحار الانوار، ج 8، ص 205؛
- 14- العاملی، محمد بن جلال الدین؛ الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدشقیه، تحقیق السید محمد کلانتر، ج 1، انتشارات داوری، قم، 1410 ق، ج 9، ص 89؛
- 15- جامع البیان، ج 9.



روی خط جام جهانی 2014 برزیل هر چه بود گذشت و کلمه فوتبال در قرن نوزدهم وارد فرهنگ لغات شد. در فرهنگ لغات کلمه فوتبال بصورت کلیشه ای چنین معنی شده است:

“فوتبال از بازیهای میدانی رایج است که اولین بار در انگلستان به سال 1863 میلادی برای آن قوانین وضع گردید. زمین فوتبال مستطیل شکل و ابعاد آن بین 90 تا 120 متر طول و 95 تا 55 متر عرض تعیین شده است. این زمین به دو قسمت است که در هر نیمه دروازه ای به عرض 32/7 متر و ارتفاع 2/44 متر بر پا داشته اند. عده لازم برای این بازی 22 تن است که شامل بازیکن ثابت و ذخیره می شوند.”

اینک فوتبال از این قالب و کلیشه خارج شده و جهان را تسخیر کرده است. فوتبال در ابعاد ملی برای هر کشوری اهمیت بسزایی دارد که در قاره بین المللی در تورنمنت های جهانی و قاره ای سیماک ملی کشورها از طریق فوتبال نشان داده می شود. مرز بین المللی فوتبال چنان وسیع و گسترده شده است که از دبیر کل سازمان ملل متحد گرفته تا سیاستمداران/تجار بزرگ و روسای جمهور و نمایندگان مجالس قانون گذاری کشورها به وسعت این مرز صحنه می گذاشته اند.

وقتی موضوع فوتبال و مرز آن جام جهانی باشد مکاتب مختلف سیاسی و نظریه پردازان ورزشی و تئورسین های اقتصادی میدان جام جهانی را برای بیش برد اهداف خود مناسب ترین مکان می دانند.

در مقابل این بلند پروازی ها/توده های مردم قرار می گیرند که خواست اکثریت آنان متفاوت و متضاد با خواست برگزارکنندگان و حامیان سیاسی و اقتصادی جام جهانی است.

حسادت من به جام جهانی

ممکن است تعجب کنید از اینکه دبیرکل سابق سازمان ملل درباره فوتبال مقاله ای می نویسد. کوفی عنان غنائی در باره اهمیت و نقش فوتبال و جام جهانی نوشته است: اما حقیقت امر این است که جام جهانی موجب شده حسادت ما در سازمان ملل به شدت برانگیخته شود. به عنوان نقطه اوج تنها مسابقه واقعاً جهانی، که در تمامی کشورها به وسیله تمامی نژادها و مذاهب بازی های مربوط به آن انجام شده است. جام جهانی یکی از چند پدیده نادری است که مانند ملل متحد جنبه جهانشمولی دارد، حتی می توانید بگویید که جهانشمول تر است زیرا فدراسیون بین المللی فوتبال (فیفا) 207 عضو دارد و اعضای ملل متحد تنها 191 است. اما دلایل بسیار بهتری نیز برای برانگیخته شدن حسادت وجود دارد.

“ای کاش نگرستن به موضوع مهاجرت انسان و این امر که در مجموع می تواند سه عامل برنده ایجاد کند نیز برای همه به همین سادگی بود؛ یعنی برنده بودن برای مهاجران، برای کشوری که از آن آمده اند و برای جوامعی که به آن پیوسته اند. آن مهاجران نه تنها برای خود زندگی بهتر می سازند، بلکه عوامل توسعه، اقتصاد، جامعه و فرهنگ در کشورهایی هستند که به آن جا رفته و در آن کار می کنند و همچنین در کشور خودشان به هنگام بازگشت برانگیزاننده افکار جدید و دانش فنی خواهند بود. برای هر کشور، بازی در جام جهانی موضوعی است که به گونه ای مطلق به غرور ملی ربط دارد. برای کشورهایی که برای نخستین بار به جام جهانی راه یافته اند، مانند کشور من غنا، این موجب افتخار است .

برای آنان که پس از سال های توأم با ناملایمات در جام جهانی شرکت می کنند مانند انگولا، حسی همراه با نوسازی ملی به ارمغان می آورد و برای آنها که در حال حاضر درگیر نبرد هستند، اما تیم جام جهانی شان يك سمبل منحصر به فرد و قدرتمند از وحدت ملی است، مانند ساحل عاج، چیزی کمتر از امید به تجدید تولد ملی را القا نمی کند. آنچه شاید بیش از همه برای تمامی ما در سازمان ملل نسبت به جام جهانی حسادت برانگیز است اینکه، جام جهانی مناسبتی است که در آن عملاً می بینیم هدف ها جامعه عمل می پوشند. تنها درباره گل هایی که به حساب کشوری گذاشته می شود صحبت نمی کنم. منظورم مهم ترین هدف است یعنی حضور در آنجا به عنوان بخشی از خانواده ملل و مردمان، بزرگداشت بشریت مشترکمان است.”

شاید استفاده از تئوری توطئه در ورزش ایده خوبی نباشد، اما ورزشی مثل فوتبال که پرطرفدارترین ورزش جهان بشمار می رود، می تواند محیطی خوب را برای فعالیت سیاستمداران فراهم سازد .

ورزشی که دارای بیش از سه میلیارد طرفدار است و ملت های گوناگون را در یک زمان مشخص به تماشای خود می کشاند بی شک، بدون دخالت سیاست اداره و کنترل نمی شود. این ورزش می تواند به عنوان اسلحه یا شاخه زیتونی در جنگ های سرد بین مللها استفاده گردد .

جام جهانی که معتبرترین تورنمنت این ورزش است، به مدت یکماه هرروز حدود سه میلیارد نفر را در سراسر جهان به ایده ای خاص متحد می کند درحالی که بین آنها با استفاده از طرفداری تیمی خاص دو دسته گی ایجاد می کند .

این تورنمنت همچنین هر چهار سال یکبار سیستم آموزشی کشورهای جهان را تغییر می دهد. مدرسه ها و دانشگاه ها امتحانات خود را با زمان شروع و پایان این تورنمنت تنظیم می کنند.

میخائیل سرگویچ گورباچف- (Mikhail Sergeevich Gorbachev) معمار پروستریکای وبانی سقوط شوروی سابق در جریان جام جهانی 2006 در گفتگو با سایت فیفا به نکاتی اشاره می کند که از دیدگاه و نظر سیاستمداران حکایت می کند. وی در پاسخ سئوال مصاحبه کننده که پرسیده بود /پیام یا صحبت خاصی برای سایت FIFAworldcup.com دارید؟ این گونه جواب داده:

“فوتبال تنها بازی است که میلیون ها نفر از طرفدارانش را در سراسر جهان با هم متحد می کند و بدون در نظر گرفتن مذهب، رنگ پوست، نژاد و تعهدات سیاسی، تماشاگران مشتاق را از اقصی نقاط جهان گرد هم می آورد.

این مشخصه فوتبال را به یک سمبل همبستگی بین المللی تبدیل کرده است .

آرزوی قلبی ام این است که چنین اتحاد و همبستگی برای مقابله با مشکلات زیست محیطی، به وقوع می پیوست. بحران آب که هر سال به قیمت از دست دادن جان میلیون ها انسان تمام می شود؛ فقدان الکتریسیته که باعث شده در حال حاضر یک سوم از جمعیت جهان در تاریکی مطلق به سر برند؛ قربانیان حوادث ناگوار طبیعی؛ این ها مشکلاتی هستند که همه و همه قلب فعالیت های سازمان صلیب سبز را تشکیل می دهند . منتظر تغییر جهان نباشید، با حمایت از صلح سبز این تغییر را خودتان رهبری کنید” .



با همه این پند و اندرزا جام جهانی برزیل یکی از سیاسی ترین و اجتماعی ترین جام جهانی از آغاز تاکنون است حتی فراتر از دوران قدرت فاشسیم و نازیسم و جنگ سرد بین دو بلوک سابق شرق و غرب. خواست و مطالبات گسترده اقتصادی مردم برزیل جنبش اجتماعی فراگیری را پدید آورده که توانائی تاثیر گذاری بر روی دادهای جام جهانی را چنان نشان داده که فیفا و سرویس های امنیتی انگلیس/آمریکا/به کمک سرویسهای امنیتی و پلیسی برزیل شتافته اند .

در برابر جنبش مردم برزیل مردمان دیگری قرار می گیرند که بنام توریست و تماشاگر به برزیل سفر می کنند. در این میان معادله ای مجهول برای برگزار کنندگان جام جهانی باقی مانده /بدین معنی آنان نگران هستند که گروههایی از توریست ها و تماشاگران فوتبال در جریان برگزاری مسابقات با خواست مردم برزیل همراهی کنند و موضوع را به یک رویداد جهانی تبدیل کنند. در چنین وضعیتی با توجه به ترکیب بین المللی معترضین شرائط سخت و دشواری را بیش روی دولت برزیل و فیفا قرار دهد.

یکی از شعارهای معترضان در روزهای اخیر این بود: استادیوم‌های جهان اولی، مدارس و بیمارستان‌های جهان سومی. نرخ بیکاری جوانان در برزیل بسیار پایین است و از این نظر در شرایط کنونی جهان، یک رکورد به حساب می آید. استاندارد زندگی مردم در برزیل در یک دهه گذشته به طور چشمگیری رشد داشته است و میلیون ها نفر از فقر بیرون آمده و به طبقه متوسط مطالبه گر پیوسته اند. این طبقه متوسط در عین ستایش پیشرفت های سالهای گذشته، همه رفتارهای دولت را زیر نظر می گیرد و به خطاها اعتراض می کند. برزیلی ها مالیات بالایی می پردازند و از این نظر در ردیف کشورهای ثروتمند جهان هستند.

«نیمار»، سوپر استار جوان فوتبال برزیل، از معترضان پشتیبانی و به دولت انتقاد کرد. او گفت، فکر نمی کرده که برزیلی ها ناچار باشند برای بدیهیاتی چون وسایل نقلیه عمومی بهتر، امکانات آموزشی، سیستم بهداشتی فراگیر و امنیت شهروندی، حرکت های اعتراضی کنند. مربی و سایر بازیکنان تیم ملی فوتبال برزیل نیز همبستگی خود را با کسانی که برای «یک برزیل بهتر» به خیابان ها رفته اند، اعلام کردند و روماریو یکی از ستارگان بزرگ فوتبال برزیل که عضو کمیته برگزارکننده مسابقات نیز هست در ماه گذشته ضمن دفاع از خواست مردم برزیل و انتقاد از واریز شدن پول به حساب و جیب فیفا و شرکایش و فقیر شدن بیشتر مردم برزیل/بلاخره رئیس فیفا و معاون وی را کثیف/دزد و غارتگر منابع مالی برزیل در جام جهانی نام برد.

شبکه تلویزیونی فرانس بیست و چهار گزارش داد: جام جهانی فوتبال به میزبانی برزیل کمتر از دو ماه دیگر آغاز می شود. در حالی که در سراسر جهان بسیاری برای آغاز این رقابتها لحظه شماری می کنند، بخشی از مردم برزیل از این میزبانی ناراضی اند. تظاهرات در این کشور گسترده تر شده است. علت اصلی اعتراضات نیز هزینه سنگین برگزاری رقابتها و بازداشت معترضان است. شهر سائوپائولو که فرار است مراسم افتتاحیه جام جهانی در آن برگزار شود به نماد اعتراضات تبدیل شده است. یکی از معترضان می گوید: «ورزشگاهی که فرار است اولین مسابقه جام جهانی دو هزار و چهارده در آن برگزار شود هنوز آماده نیست و در سائوپائولو نیز کمبود آب خواهیم داشت. فرماندار نیز هیچ کاری نمی کند. به این ترتیب این احتمال وجود دارد که در زمان برگزاری جام جهانی با مشکل تامین آب مواجه شویم. مشکلات ساختاری فراوانی از جمله در زمینه امنیت نیز وجود دارد».

گزارش می افزاید: تظاهرات در سائوپائولو روز سه شنبه در آرامش آغاز شد اما در ساعات عصر حوادثی رخ داد. معترضان اقدام به شکستن شیشه ها کردند و نیروهای امنیتی نیز پنجاه و چهار نفر را بازداشت کردند. در



ماهها آخر هزاران برزیلی تظاهرات خود را در سراسر کشور افزایش داده اند. این معترضان می گویند در حالی که برخی از بخش ها از جمله آموزش و حمل و نقل یا بهداشت با کمبود شدید امکانات مواجهند چه توجیهی برای هزینه مبالغ سنگین برای برگزاری جام جهانی وجود دارد. حدود یازده میلیارد یورو برای برگزاری این رقابتها سرمایه گذاری شده است اما در چند هفته مانده به آغاز مسابقات، هنوز کارهای آماده سازی سه ورزشگاه به پایان نرسیده است.

کوروش طاهری

Korosh_ims@yahoo.com

این مطلب ویژه نشریه ماهانه دیدگاه سوم نوشته شده و استفاده از آن فقط با ذکر منبع مجاز است



نوشتار در این قسمت گذری کوتاه به استبداد دینی افکنده تا بتواند در پرتو آن علل زبانه کشیدن "شعله های مقاومت" را بکاود. قرائت دینی حاکم در ایران، زمختی این استبداد را با گفتمانی شلاقی نهادینه کرده است. وقتی نگاه به هستی و پدیده های اجتماعی/سیاسی نگاهی کلامی باشد، مباحث کلامی جامعه را هزار پاره می کند تا در سایه روشن های آن، فقیهی را بر مسند صدارت بگمارد که قرائتی ویژه از دین را نمایندگی می کند. گفتمان این نوع صدارت حتماً گفتمانی است شلاقی.

در چار و جنجالهای خشونت گران کف بر دهن، راه نیل به بهشت با شلاق و درفش هموار می گردد.

استبداد وحشی زیر پرده دین

دستگاه کهنات دینی در عهد ایمان، رفتار مستبدانه خویش را چنین تئوریزه می کرد: کلیسا و "ولایت" پاپ، نماینده خداوند در روی زمین است. بدین سیاق کلیسا مجاز است به نیابت از جانب آفریدگار هستی هر نوع قانونی را که صلاح بداند وضع و اجراء نماید. رعایا در مقابل حکمران وظیفه مند و واجب الاطاعه می باشند. حکمران اما هیچ مسئول نیست. او باید فقط در برابر باری تعالی پاسخگوی اعمالش باشد. این طرز تلقی سرپوشی بود برخشونتِ عربان دینی.

قرائتِ امروزی استبدادِ زمخت دینی فقهای ایران چنین است: "اطاعت از ولی فقیه واجب الاطاعه و رهبر حکیم و فرزانه حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (دامت برکاته) حجت شرعی و قانونی برای همه است." (1) مصباح بزدی تصریح دارد که: "همانند مقام معظم رهبری به هیچ عنوان نمی توان بر روی زمین و آسمان پیدا کرد." قرنهای پیش فیلسوف نامدار عصر روشنگری ولتر جوابِ چنین مهملاتی را در رساله فرهنگ فلسفی اش بدین گونه داد:

"پوچترین، تحقیرآمیزترین و کشنده ترین نوع استبداد برای سرشت آدمیزاد از آن کشیشان است و درمیان سلطه های کشیشان، سلطه کشیشان مسیحی بانء کلام جنایت آمیزترین آنهاست، و این عمل آنان خلاف نص انجیل است، چرا که مسیح در بیست جای مختلف انجیل ادعان می دارد که درمیان شما هیچ یک بر دیگری برتر نیست" (2)

در این نگرش بلاهت بار، ملت با تیغ و درفش کوبیده می شود تا فرم پذیرد؛ همان فرمِ مرادِ آیات عظام. اما با وجود قدر قدرتی و ترکنازی محافل دینی جامعه دافعه نشان می دهد. کلیسا چهره ای بسیار کربه از مسیحیت در معرض قضاوت عام قرار داد. توده عامی بیزار از دین اقتدارگرای کشیشان بود و از آنها دوری برمی گزید. اعتماد به صاحب منصبان و دستگاه دینی رخت بر بسته بود. اندیشمندان، آزادیخواهان و دگراندیشانِ معترضِ تشنه رهایی و رواداری، بدنبال چاره بودند تا این نظم را در هم بکوبند. دین اقتدارگرا و اعمال خشونت در ظلّ ولایت فقیه بطور اتودینامیک "دین گریزی" را دامن می زد. وقتی فقها و "نمایند خدا بر روی زمین" اعمال شخصی و باطل خود را به خداوند منتسب می کنند، نفرت دینی بروز می کند. تکبر و نخوت این قوم مردم را از دین می ماند و نفرت را بر می انگیزاند. این قوم خود بدترین دشمنان دین هستند.

در طول تاریخ مذاهب همواره تمسک به خدا توجیه رفتار مستبدانه بوده است. کلیسا خود را نماینده نام و تمام خداوند بر روی زمین می دانست و برای هر جعل و تزویری کلاه شرعی می دوخت. شریکان اهدافشان را در زیر پرده دین به پیش می برند و خشونت و فریبکاری را توجیه می کنند. حرصِ لجام گسیخته، تجمل پرستی و شکمبارگی روحانیون حتی اعتراض کلیسا را در پی داشت. در آن دوران سیاه مصلحین نیکوکاری که متحمل مرارت های فراوانی شدند، به ثبت رفتار "مردان روحانی" همت گماشتند. اطلاعات کنونی ما مدیون تلاشهای آنان است. پتر دامیان قدیس، برنارد قدیس، فرانسیس قدیس، کاردینال دوویتری (de Vitry) و رهبانان عادی فراوانی در تلاش بودند اعتماد مردم را کسب نموده بین دین خدا و "دین فروشان" مرز روشنی را ترسیم نمایند.

استبداد زیر پرده دین بیداد می کرد. شقاوت اربابان کلیسا در حافظه تاریخ ثبت است: ضبط اموال، در آتش افکندن، حلق آویز کردن، محروم کردن از حق ارث و حق تصدی مشاغل پر درآمد، تخریب خانه ها و ممنوع کردن ترمیم و بازسازی منازل توسط بستگان، شکنجه و حبس ابد از جمله مؤاخذهائی بود که بر علیه معترضین بکار گرفته می شد. فرد خاطی می توانست با اظهار توبه، نادم شدن و "لو دادن سایر ملاحده، کفاره معاصی" خود را پرداخت نماید. در سال 1183 فلیش کنت فلاندر "جمع کثیری از اشراف، روحانیون، شوالیه ها، دهاقین، دوشیزگان، زنان شوهردار و بیوگان" را زنده زنده در آتش سوزانید و "اموال آنها را ضبط و بین خود و اقوام تقسیم کرد." (3)

شعله های مقاومت

زوال فزاینده ارزشهای اخلاقی در کلیسای کاتولیک و زندگی مملو از فسادِ روحانیونِ کلیسا زمینه های اعتراض را فراهم می کرد. فساد و اجحاف گسترده، حتی اعتراض کشیشان را هم برانگیخت. جیرولامو ساوونارول (Girolamo Savonarola, 1452-1498) فساد در دستگاه روحانیتِ کلیسا را مغایر با آئین مسیح خواند و به شدت آن را افشاء می کرد. این کشیشِ ریاضت پیشه که البته متهم به ستیز با رنسانس می باشد، کلیسای رُم را به "فاحشه ای" تشبیه می کرد که الطاف خویش را به معرض فروش نهاده است. او در نوشته هایش تنفر خود را از تشکیلات پر از "اسرار هزار ساله" (4) کلیسا و سازمان اداری آن (Roman Curia) عیان می کند و از فریاد زدن نمی هراسد. گفته های او سرش را بر باد داد.

در اواخر قرن دوازدهم پیروان فرقه کاتاری (Catharism) نخستین مقاومت نسبتاً سازمان یافته جدی و شدید بر علیه اقتدار کلیسا را در جنوب فرانسه شکل دادند. پیروان این جنبش خود را کاتار به معنی پاک و خالص نام نهادند و گوئیا متأثر از مانویان



دو انگارگرا بودند، یعنی در جهان آفرینش به حکمرانی خدای نیکو و خدای شرارت باور داشتند. آنها تشویق به فقر و ریاضت می کردند و تزئین کلیسا را حرام می دانستند. بدلیل زندگی بی آلابش و زاهدانه اشان و دوری گزیدن از زرق و برق دنیوی در میان مردم عامه به محبوبیت خاصی دست یافته بودند. مراکز فعالیت و گسترش این آئین در جنوب فرانسه در شهرهایی چون مارسلی، تولوز، نابون و مون اورلئان بود. هنوز هم خرابه های برج و باروهای برپا شده در مناطق کوهستانی صعب العبور و استراتژیک، سالانه توریستهای بسیاری را به سوی خود جلب می کنند. سوداگران از سرزمینهای بوسنی، ایتالیا و بلغارستان نهضت نو پا را در این دیار اشاعه دادند. ویل دورانت می گوید:

"شاید این امر از آنجا ناشی می شد که مرابطات میان فرانسویان با مسلمانان و یهودیان در این منطقه بسیار زیاد بود. اصول و مناسک این فرقه مسیحی متأثر از "پندارهای مانوی ها و سایر آراء مشرق زمین" بود. (5) آنها شدیدترین حملات را بر علیه پاپها و کلیسای قدر قدرت ابراز می کردند: "پاپها جانشینان امپراطوران بودند نه خلفای حواریون مسیح. عیسی چند وجب زمین برای خفتن نداشت لکن پاپ در یک کاخ مجلل زندگی می کند. عیسی از مال دنیا هیچ چیز حتی پیشیزی را مالک نبود، و حال آنکه اسقفان عیسوی مردمی ثروتمند بودند. پیروان فرقه کاتاری همچنین می گفتند که مردم مگر چشم حقیقت بین ندارند: این سر اسقفان و اسقفان مغرور و آقا منش، این کشیشان دنیا دار، این رهبانان چاق و چله همان فریسی ها یا خشک مقدس های عهد عتیق اند که دوباره با بعرضه وجود نهاده اند، در نظر کاتاری بلاشک کلیسای کاتولیک روم همان فاحشه بابل بود، طبقه کشیشان پیروان شیطان بودند و شخص پاپ دشمن مسیح." (6)

مجازات چنین بی پروانیهایی خوفناک است: اینوسان سوم در مقام پاپ اعظم بر علیه این "بدعتگذارها" در سال 1198 در مکتوبی خطاب به اسقف اعظم چنین فرمان می دهد: "...ما بشما اکیداً فرمان می دهیم که با هر وسیله ای که در اختیار دارید جمیع این بدعت گذاران را منهدم سازید، و کلیه مردمانی را که بر اثر آراء آنها آلوده گردیده اند از قلمرو خویش بیرون کنید... و در صورت لزوم می توانید ملوک و مردم را برانگیزانید تا بزور شمشیر آنها را پایمال نمایند." (7) شوالیه ای که مأمور اجرای فرمان بود با شگفتی می پرسید: "چطور به چنین عملی مبادرت ورزیم؟ ما با این مردمان بزرگ شده ایم، خویشان و بستگانی در میان آنها داریم و بچشم خود می بینیم که پا از جاده عفاف و تقوی بیرون نمی گذارند." از طرفی هم سراسقف تساهل پیشه فرمان مکتوب "ولایت فقیه" را جدی نگرفت و به آن عمل ننمود. تا اواسط قرن دوازدهم میلادی در شهرهای اروپا شبکه عظیمی از فرق مختلف شکل گرفت. هدف اصلی آنان مبارزه با "روحانیون" و اقتدار کلیسا بود. این اعتراضات در هسته مرکزی خود مطالبات اقتصادی بی چیزان را حمل می کرد. پیکان پیکار به متوجه اغنیاء بود. مبارزه ای عدالتجویانه شهرها را در می نوردید. یکی از رجال مقتدر نهضت پاتارین (Patarine) سمت و سوی اعتراضات را چنین بیان می کرد: "ثروت کشیشان ضبط شود، اموال آنها را در معرض حراج قرار دهند، خانه های آنها را بکشایند تا مردم چپاول کنند، و خود آنها و حرام زادهایشان را از شهر بیرون رانند." (8)

از آن دوران قهرمانیهای بسیاری در سینه تاریخ ثبت گردیده است. در پیکار برای آزادی زنان و مردان شجاعی بر اصول خویش پای فشردند. گرچه آنها سر بدار شدند، ولی نهال آزادی بشریت را آبیاری کردند. "سربازان حق بر علیه باطل" به فرمان پاپ اعظم با شمشیرهای آهیخته، شهر Béziers (در ناحیه لانگدوک روسیون فرانسه) را برای کشتار پیروان فرقه کاتاری محاصره کردند. آنان به شکار مرتدین و ملاحده آمده بودند تا کار بدعت گذاران را یکسره کنند و به جاری کردن حمام خون به بهشت برین نائل آیند. اما ساکنان و زعمای غیرتمند شهر حاضر نبودند "ملاحده و یاغیان" را تسلیم لشکر پاپ نمایند. جواب آنها در مقابل تهدیدهای مکرر محاصر کنندگان و نمایندگان پاپ بسیار روشن بود: تن به محاصره دادن و حتی خوردن اطفالمان به مراتب شرافتمند تر و اولیتر است از تسلیم همسایگانمان. آنها حاضر نشدند به این ذلت تن دهند و همسایگان خود را تسلیم نمایند. "همیشه در صحنه" ها از حصار و برج و باروی شهر بالا رفتند و شقاوت گونه بیست هزار انسان بیگناه را از دم تیغ گذرانند. آنها به کودکان و زنان بی دفاع هم رحم نکردند. منبع موثقی که قساوت آن روز شوم را پرشته تحریر در آورده است، نقل می کند که از نماینده اعزامی پاپ سؤال شد که با کاتولیکهای خودی چگونه برخورد کنیم؟ آیا آنها هم سزاوار مرگ اند؟ فتوی نماینده پاپ صریح است: "همه را بقتل رسانید، زیرا خداوند می داند که چه کس بر حق است." (9) کینه صلیبیون شهر را به آتش کشانده با خاک یکسان کرد.

دکتر عزیز فولادوند

کلن/آلمان

25 فروردین 1393 (14 آپریل 2014)

منابع و پی نوشته ها

1- خبرگزاری فارس، 9 دیماه 1388. <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13910411000689>

2- مجتبی عبدخدای: واتیکان (کلیسای جهانی کاتولیک)، ص. 52.

3- همانجا، ص. 378.

4- "اسرار هزار ساله" نام کتابی است از علی اکبر حکمی زاده که در سال 1322 شمسی در نقد بینش ملایان نگارش یافته است.

روح الله خمینی در پاسخ به این جزوه "کشف الاسرار" را برشته تحریر درآورد.

5- ویل دورانت: جلد 13، ص. 372، 373.

6- همانجا، ص. 375.

7- به ظن قوی خمینی از محتوی این فرمان بی اطلاع نبوده است. فتوی و فرمان نسل کشی خمینی در سال 1360 و

قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان 1367 تکرار همان سفاکی ها است.

8- سمت و سوی خشم مردم ما نیز در تسویه حساب با ملایان بدین سیاق است.

9- ویل دورانت، همانجا، ص. 380

ادامه دارد



شعر، موسیقی، تئاتر، سینما و رقص از جمله هنرها و توانایی های خلاقانه ی هنری انسان به شمار می روند. هنرهای تجسمی، تصویرگری، و نیز گفتاری، از دیگر هنرهایی می باشند که انسان با تکیه ی بر آنها خود را در موقعیت یک خالق قرار می دهد. درست به همانگونه که در ورزش - چه ورزش های دسته جمعی و چه انفرادی و رزمی - انسان توانایی ها و خلاقیت های خود را کشف می کند و سپس ارائه می دهد. در موسیقی که می توان آن را به زعم نگارنده سمفونی خلاقیت نامید، در مواردی ده ها و بل صدها دست توانا و هنرمند، در ارائه یک اثر دلنشین نقش بازی می کنند. گاه یک سمفونی عمیق، که به طور زنده در حال اجراست، انسان چنان مجذوب می شود که گویی در حال مشاهده جا به جایی کهکشانی هستی است.

نیروهایی که خلاقیت انسان را در برابر خلاقیت بی بدیل خداوند و یا آن شعور هستی بخش - که می توان گفت هنرمندی و خلاقیت بشر از سوی او در انسان به ودیعه گذاشته است تاب نمی آورند - خلاقیت انسان را کفر و شرک می شمارند و به انکار هنرمندی انسان بر می خیزند. این نیروها، نیروهایی برخاسته از پس غبار قرن ها می باشند. جریاناتی که تحول، خلاقیت و توانایی انسان را بر نمی تابند. توانایی و خلاقیت انسان، می تواند توانایی و خلاقیت "خدا"ی حقیر آنان را به چالش بکشد.

این است که می بینیم بسیاری از اصحاب ادیان و مذاهب رسمی و پاسداران ارتجاع، هیچ نواندیشی و نوگرایی را بر نمی تابند. در مذهبی که سال هاست بر جامعه ما حکومت می کند - حال چه حکومت "معنوی" و سنتی و چه حکومت سیاسی که امروز شاهد آن هستیم - در مقابله با خلاقیت انسان، از هیچ واکنش خردستیزانه ای روی گردان نیستند. چنین به نظر می آید که هنر یکی از موانع تداوم سیطره و تسلط آنان به شمار می رود. به همین دلیل هم هست که چه در رژیم قبلی و چه رژیم کنونی بسیاری از سردمداران مذهب رسمی، بخشی از هم و غم خود را در مبارزه با هنر به کار گرفته اند.

بسیاری از "روحانیان"، "مراجع تقلید" و آخوندها در رساله های عملیه خود، خرید و فروش و استفاده از ابزار و آلات موسیقی را ممنوع و "حرام" اعلام کرده اند. بیشتر "روحانیان" در زمان حکومت سلطنتی، موسیقی، رادیو و تلویزیون و سینما را تحریم کرده بودند. برخی از آنها هم اکنون نیز که همه ی این هنرها طبق جبر تاریخ و برای حفظ و گرداندن حاکمیت از دستگاه های "جمهوری اسلامی" نیز پخش می شود، را بر نمی تابند.

در چنین فضایی علی شریعتی - به عنوان یک متفکر نواندیش، کنشگر سیاسی و روشنفکر مذهبی - نه تنها خود شعر نو می نوشت، بلکه تمایل خود نسبت به تئاتر، سینما و موسیقی را پنهان نمی ساخت. او نه تنها در دانشگاه مشهد اقدام به برقراری تئاتر نمود که بعدها آن را در حسینیه ارشاد نیز به اجرا گذاشت. او به تماشای بسیاری از فیلم های سینمایی نشست. از زوربا، لورنس عربستان، گاو، و تعدادی دیگر از فیلم ها یاد می کرد و محتوای هنری آنها را مورد ارزیابی قرار می داد.

در زمانه ای که در تریبون مذهب، و در حسینیه که یک مکان مذهبی بود سخن گفتن از هنر، مارکسیسم، آگزیستانسیالیسم، تئاتر و سینما انحراف از دین تلقی می شد، او نه تنها این مقولات را به بحث می نشست، بلکه تلاشش بر این بود، تا طرح این مقولات را در محیط های مذهبی نهادینه سازد. او در واکنش به موضعگیری های نیروهای رسمی مذهب که موسیقی برایشان مترادف با شیطان پرستی و ابزارهای آن مساوی با چنگال های در دست ابلیس و شیطان بود، در محیطی مذهبی به دفاع بر می خاست و از آن اینچنین دفاع می کرد: "دستگاه های تبلیغاتی شیعه فعلی که از توجیه و تفسیر منطقی و تحلیل تاریخی بسیاری از عقاید و احکام خاص شیعه عاجز است، در برابر انتقاد روشنفکران که "چرا موسیقی که یک هنر عمیق و موثر است و می تواند بسیار مثبت هم باشد در شیعه حرام شده است؟" از پاسخ درمانده است زیرا نه در قرآن و نه در سنت، سندی در حرمت موسیقی نمی یابد، برخی بر آیه "واجتنبا قول الزور" تکیه می کنند و "قول زور" را که به معنی "حرف مفت" است دلیل حرمت موسیقی در قرآن گرفته اند و نمی دانند که اساسا موسیقی "صوت" است و نه "قول"! این ها گویی تنها تصنیف های چندری را که مطرب ها به آواز می خوانند موسیقی خیال کرده اند! یا موسیقی را جزء "لهو و لعب" شمرده اند در حالی که "لعب" بازی های سرگرم کننده بی فایده است و لهو هر عملی یا سخنی که وقت و انرژی را صرف می کند و هیچ چیز مثبتی تولید نمی کند، در حالی که برخی از انواع موسیقی، مثل دیگر هنرها (مثلا شعر) می تواند در خدمت ایمان و روح و علم و تربیت و تکامل و تلطیف احساس قرار گیرد و یک سمفونی عمیق از یک کتاب فلسفی یا اخلاقی اثربخش تر است.

شنیدن سمفونی پنجم بتهوون که آن همه شکوه و اقتدار به انسان می بخشد حرام است و کشیدن تریاک - چون مسکر مایع نیست - حلال؟ این چه جور فقهی است؟ (1) اما اوج کار و موضع گیری مدرن و مترقیانه او بردن تئاتر و اجرای آن در یک محیط مذهبی بود. محیطی که به نام حسینیه و حسینیه ها پاتوق آخوندها و اهل منبر و روضه و گریه و اشک بود. درست است که حسینیه ارشاد، محیطی مدرن و نو بود. اما فراموش نکنیم که نام آن حسینیه بود و شریعتی صاحب آنجا نبود. او نه تنها در پی اجرای نمایش و تئاتر در آن حسینیه بود، که حتی برای نخستین بار در تاریخ اسلام و تشیع در قرن بیستم، بر این امر اصرار داشت تا آن نمایش با اجرای موسیقی همراه باشد:

"همین ابودر [را که می خواستیم روی صحنه بیاوریم، می گفتند] تئاتر در ارشاد؟! این دیگر نمی شود... تئاتر آن هم در محراب! بعد که مخالفت ها خیلی شدید شد، حتی صمیمی ترین رفقا فرار کردند! ... من گفتم می خواهیم با موسیقی بگذاریم و همه تمرین ها را هم با موسیقی انجام دادیم؛ اینها دیگر تحمل نکردند و گفتند که "اگر صدای موزیک بیاید، مردم می گویند اینجا شکوفه نو است... بعد گفتند"فلانی اگر ما را می خواهد، باید [تئاتر] "ابودر" را جمع کند، یا اگر ابودر را می خواهد بگذارد، ما دیگر خداحافظی می کنیم" و به خانه شان رفتند! من گفتم "راه سومی هم وجود دارد، و آن این است که اول ابودر را می گذاریم و بعد هر دوی ما - من و ابودر - می رویم و ارشاد مال شما باشد که هر کاریش خواستید بکنید! من دیگر آرزویی غیر از همین کار در زندگیم ندارم."

او در نهایت هنر را در کنار مذهب قرار می داد و بر این باور بود که "مذهب دری است و هنر پنجره ای" (3)

منابع و توضیحات:

- 1) مجموعه آثار 7 (شیعه) چاپ اول، خرداد 58، سحاب کتاب، ص 156 و 157
- 2) م. آ. 23، جهان بینی و ایدئولوژی، چاپ اول 1361، ص 307 و 308
- 3) مجموعه آثار 32، هنر



اساس و شالوده ی جنبش های ملی که مضمون آن با ستم ملی تعریف می شود، ریشه در نظام طبقاتی دارد. در ایران گرچه زمینه های عینی مسئله ی وابستگی و سرکوب جنبش ملی از دیر باز و بطور مشخص از دوره قاجاریه نطفه بسته بود، اما با روی کار آمدن دولت کودتا در اسفند ۱۲۹۹ مستعمره نوینی پیاده گردید. به بیانی دیگر شکل نوینی از استعمار و استثمار بنیان نهاده شد. این شرایط موجب درهم ریختگی مناسبات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و سنتی گشت. روشن است چنین حکومتی وظیفه ای جز استقرار و تثبیت برنامه ی از پیش تعیین شده ی متناسب و مکمل با سرمایه ی جهانی نخواهد داشت. صد البته پیش برد، چنین سیاستی مستلزم اعمال قدرت بر ضد مردم این سرزمین خواهد بود، به بیانی دیگر ساختار چنین جامعه ای یک سیستم متمرکز سیاسی - اقتصادی و نظامی و دیکتاتور معاونه است. سرکوب هر گونه جنبش های سیاسی و اجتماعی قابل درک است. و بدین طریق زمینه های غارت ثروت های طبیعی و اجتماعی فراهم می شود. چنین سیاست های اقتدارگرایانه، فرمان بری، از بیگانگان هدایت شده، ساختار متناسب و همگون خود را می آفریند. با توجه با ساختار مشخص جامعه ی ایران زبان ملی نه در یک روند طبیعی رشد جامعه، و بر اساس انتخاب ملیت های ساکن ایران، بلکه همچون مناسبات مسلط از بالا به این مردم حفته شده است.

جنبش های ملی در آذربایجان، گیلان، و خراسان و خوزستان و جای جای این ایران بر علیه نظام حاکمه شکل گرفت. که از بارزترین آنها می توان جنبش خیابانی را نام برد. ولی بدلیل فقدان رهبری مقتدر و عدم وجود جنبش های وسیع توده ای، این جنبشها نتوانستند در برابر سرکوب متحدانه ی دستگاه حاکمه که متشکل از اتحاد امپریالیزم و دولت کودتا و خوانین محلی و منطقه ای بود، دوام بیاورند. از طرفی فقدان عنصر آگاهی موجب شده بود، بخشی از مردم نتوانند دیوار سرکوب و خفقان را بشکنند و به صف مبارزه بپیوندند. تا اینکه در سالهای جنگ جهانی دوم، تضادی که بین امپریالیزم جهانی بر سر غارت و تقسیم ثروت ملل جهان پیش آمده بود و رضا خان بتوسط ارباب تبعید شده بود، این سکون و خاموشی موقت، یکباره و اینبار نه نحو قدرتمندی در آذربایجان و کردستان بین سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ تا تشکیل حکومت ملی پیش رفت و بمدت یکسال توانست زمام امور سیاسی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را در دست بگیرد. تحولات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی که در آذربایجان برهبری فرقه دمکرات بوقوع پیوست، توانست زمینه های حضور مردم، بخصوص زنان را در عرصه های مختلف اجتماعی فراهم سازد. حق برابری زنان با مردان و حق رای به زنان از بارزترین دست آوردهای جنبش دمکراتیک آذربایجان در آن دوره است. اما همانطور که می دانیم سرکوب این دو جنبش اینبار نیز با هدایت و رهبری امپریالیسم امریکا و انگلیس و محمدرضا و سرسپردهای داخلی، همینطور بنا به دلایلی که در بالا اشاره شد، نتواند موقعیت خود را تحکیم بخشد. تا اینکه مجدد در دوران قیام بهمن ۱۳۵۷ بواسطه ی مبارزات نیروهای انقلابی که منجر به سرنگونی شاه شد، فضای رشد علنی برای جنبش های ملی بوجود آمد. در این مقطع با قدرت گیری ضد انقلاب برآمده از قیام ۵۷، تحت حمایت امپریالیزم جهانی، برای حفظ مناسبات نظام سرمایه داری کردستان و ترکمن صحرا و انقلابیون و مبارزین را در سراسر ایران بوحشیانه ترین شکل بخون کشید. تا خطری که نظام سرمایه را تهدید می کرد، از میان بردارد. بمرور و در ضعف جریانات پیشرو و رهبری انقلابی، زمینه های گرایشات سازشکارانه، با رخنه ی جریانات راست میان این جنبش ها تا جایی که منطق مبارزه با رژیم سرمایه به منطق سازش و مذاکره با آن مبدل گردید، را می توان بطور روشن مشاهده کرد. البته دلیل این سیاست سازش چیزی نیست که توده های آگاه از فهم آن ناتوان باشند. بورژوازی در ارائه راه کار و ادامه ی مبارزه تا همانجا پیش می رود که منافع اش را به خطر نیاندازد، و پوپولسیسم بدلیل درک ناقص از تئوری و راهنمای عمل، نمی تواند خود را از سطحی که بورژوازی در آن قرار گرفته است، بالا بکشد. از این منظر، معتقدم توجه به خواسته ها و مطالبات این جنبش از طریق جهت گیری انقلابی با ترسیم چشم انداز روشن برای توده های تحت ستم و استثمار بر این گونه ستم و نابرابری در نظام طبقاتی تنها از طریق تغییرات بنیادین سیاسی - اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی تحقق پذیر است. یعنی برچیدن این نظام متعفن و بنای ساختاری که خود مردم توان اداره ی امور را در دست گیرند، عملی خواهد بود. این تحول، منوط به آن راهنمای عمل انقلابی خواهد بود که قرار است هنجارهای مطابق با شرایط مختص آن جامعه را مستقر سازد.

باید به توده ها عشق ورزید، تا بتوان رنج ها و دردها و سختی های آنان را درک کرد و فهمید. و فارغ از هر گونه منافع و تمایلات شخصی و گروهی، که سر منشاء تمام تنگ نظری ها، جاه طلبی ها، قدرت طلبی و انحرافات است، در جهت رفع مشکلات مردم برآمد. همانطور که آگاه هستید، جنبش انقلابی ایران، خصوصاً جنبش فدائی در سالهای خفقان دهه چهل و پنجاه در ارتباط با ستم ملی، و رفع آن نه تنها مبارزه عملی بر علیه ستم ملی را در کنار مبارزات طبقاتی پیش برد، بلکه با تحلیل مشخص از شرایط مشخص به جمع بندی شرایط سیاسی و اقتصادی اقدام نمود و با ارائه تزه های منطبق بر واقعیت در ارتباط با مسئله ملی، امپریالیزم، انقلاب، جنبش کارگری، زنان، مذهب، اصلاحات ارضی و غیره. تزهائی که همگی قابل در دست رس است. اما امروز در دفاع از جنبش های ملی، صرف بیان شعاری مسائلی چون استقلال، آزادی، دمکراسی و عدالت و صلح و برابری و غیره و حتی مطرح ساختن تر داهیانه ی لنین آموزگار کبیر انقلاب اکتبر یعنی "حق تعیین سرنوشت تا سر حد جدائی" نمی تواند پاسخ جدی و مسئولانه به مسئله باشد. تمام این مفاهیم پایه مادی دارند و در ارتباط با نقش انسان در تولید اجتماعی و رهائی آن از نظام مزدوری قابل تعریف هستند. چیزی که کمتر برای توده ها تشریح و توضیح داده می شوند. این همان ضعفی ست که بورژوازی این ملت ها را تقویت نموده است. باید دقت داشت، آزادی ضرورت آگاهی است، و این ضرورت، بعمل نمی آید مگر انسان در ارتباط با سرنوشت خود به تئوری انقلابی مسلح شود. حال انسانی که اسیر خرافات و مذهب و سنت های غلط فرهنگی - تاریخی است چگونه می خواهد بدون رها شدن از این منجلاب بر سرنوشت خود تصمیم بگیرد؟! آیا با پندارگرایی و برخورد غیر علمی با مسائل می توان مشکلی را حل کرد و بهشت نوینی را برای توده ها ترسیم نمود؟! مسلم است، وقتی از تئوری انقلابی صحبت می شود، هدف این نیست که این تئوریا را



چندی پیش در یک جلسه ای که از سوی چند تشکل دموکراتیک سازماندهی شده بود شرکت کردم. متأسفانه در این نشست برخوردی (بهرتر است بگویم درگیری) مابین دو تن از افراد شرکت کننده درگرفت که یکی به دیگری فحش های چارواداری را رگبار وار نثار مادر و خواهر طرف مقابل نمود و دیگری هم به یک بانوی شرکت کننده با الفاظ ناشایست توهین کرد. این واقعیت جامعه ماست که متشکل از انسان هایی با پایگاه های طبقاتی اجتماعی متفاوت و هر کدام در شرایط بحرانی، واکنش های خاصی از خود نشان می دهند. برای من بسیار دردآور و تأسف آور بود که این افراد که خود را فعال سیاسی دانسته ولی متأسفانه در مکالمات شخصی خود از ادبیاتی ناهنجار و غیر معمول استفاده نمودند در آن روز دریافتم که بسیاری از افراد به دلیل فقر فرهنگی و حتی فقر اجتماعی، توانایی تشخیص محیط و تغییر ادبیات سخیف خود نسبت به شرایط اجتماعی را ندارند و از خود می پرسم که آیا این ناهنجاری های اخلاقی در جامعه مخالفان رژیم اسلامی امری عادی است؟

همه ما با چنین صحنه هائی روبرو شده و احتمالاً خواهیم شد. زشتی و قیاحت چنین رفتارهایی بر کسی پوشیده نیست و به قشر یا طبقه خاصی از جامعه نیز اختصاص ندارد، اما چرا این رفتارهای زشت به کرات مشاهده می شود؟ در مناسبات جامعه، مقوله آگاهی نقش تعیین کننده دارد. موازین اخلاق در مناسبات مابین انسان و اجتماع در نحوه عملکرد مشخص کننده درک از موازین اخلاقی است. هماهنگی آگاهی و عملکرد انسان در فعالیت های سیاسی و اجتماعی لازم و ضروری است پس موازین و معیارهای اخلاقی برای هر فرد به ویژه فعال سیاسی تنظیم کننده روش زندگی را در بر دارد. به هر میزان عقب نشینی از اخلاق انسانی، چیزی جز قلب ماهیت انسانی و فرسودن و خالی کردن زیر پای خود آن فرد و جریان سیاسی را در پی نخواهد داشت. به کلی باید گفت نبود موازین اخلاقی برای پراتیک و غفلت از جایگاه اخلاق در عمل انسانی و اجتماعی و تاریخی و رعایت نکردن اصول اخلاقی و اهمیت ندادن به اخلاق، از جمله معایب اساسی برای یک فعال سیاسی چپ است. هرگز فعالین سیاسی واقعی مجوز پرخاشگری و بی اخلاقی را به هیچ کس نخواهند داد و در تقابل با آنان دارای یک موضع اصولی اند.

واژه اتیک ((**Ethique**) که اغلب به معنای "علم اخلاق" به کار می رود، در برابر آن ((**Morale**) به معنای اخلاق مربوط به هنجارهایی است که هرگز به طور کامل تحقق نمی یابند. گاه یک جابه جایی انجام می گیرد و بر اثر آن اتیک مترادف **Morale** بکار می رود. اتیک در واژه نامه های فارسی "علم اخلاق و **Morale** اخلاق ترجمه شده است" رابطه مابین اتیک و سیاست یکی از معضلات مهم است که انرژی و ذهن بسیاری از صاحب نظران را به خود معطوف کرده است. چه رابطه ای مابین این دو است؟ که بدون شک نقش تعیین کننده در انقلابات اجتماعی دارد.

فعال سیاسی بودن بدون رعایت اتیک، در نهایت آلوده به انواع بی اخلاقی هاست. اخلاق در مبارزات اجتماعی ایجاب می کند که انسان در بیان و کردار خود از موارد ضد اخلاقی دوری جوید. بدون شک این نوع بیان و رفتار در جامعه، به هیچ وجه اثرات مثبتی از خود به جا نخواهد گذاشت، بل برعکس عمل خواهد نمود. انسانی که به همراه احساسات، وادار می شود که یک فضای اهانت و توهین و چیزهایی مشابه ایجاد نماید چگونه می تواند از عقل در تبیین و تغییر شرایط اجتماعی برخوردار باشد. با بی اخلاقی در روند مبارزه نمی توانیم، طرحی نو دراندازیم. واضح است که نقد کردن و سؤال پرسیدن از یک شخص یا سازمانی در رابطه با تفکراتش و عملکرد او امری معقول و منطقی است. چه اتفاقی رخ می دهد که نقد عملکرد و اعتراض به مواضع فرد یا سازمانی، فضایی بوجود می آید که توهین کردن به طرف مقابل امری عادی تلقی می شود و در این شرایط هیچ گونه حرمتی در حفظ شخصیت افراد وجود نخواهد داشت!

علم اخلاقی (اتیک) و رعایت قواعد آن به فرد یا گروه خاصی تعلق ندارد بل تمام اقشار جامعه چه عوام و خواص می بایست به نحوی تکلیف اخلاق را در کار روزمره به کارگیرند. در جمهوری اسلامی رابطه مابین اخلاق و سیاست در تمامیت نظام را می توانیم مشاهده نماییم که آنان فاقد اخلاق در سیاست و پراتیک روزمره اجتماعی می باشند. نظام اسلامی به هیچ وجه پاینده اصول اخلاق نیست، این نوع اندیشه باعث گسترش استکبار و ظلم و فساد و در نتیجه تباهی و سقوط انسانیت می گردد. انگلس در رابطه با اخلاقیات می نویسد: "اخلاقیات" تابع تحولات اجتماعی است! جامعه سرمایه داری خشن و همه چیزش برای فروش است، از این رو پایندی اش به "اخلاقیات" تا جایی است که جلوی سودش را نگیرد.

انسان بودن اسلوب و سبک عمل در مبارزه اجتماعی ناشی از نوعی "احساسات بافی اخلاقی" بورژوازی بدون محتوی نیست، بررسی پراتیک یک فرد یا جریان سیاسی به رابطه مابین پراتیک اجتماعی و اتیک دارد. اگر مبارزه علیه رژیم اسلامی و در کل سرمایه داری از افراد و نیروهائی که به عمل عینی و اصولی مجهز نباشد، محکوم به شکست می شود و فاجعه ای بسی دردناک برای نسل های آینده ببار می آورد. اصول اخلاق، رفتار هر انسان (به ویژه عنصر سیاسی) را بررسی می کند و همین طور فعالیت های اجتماعی فرد و جریانهای سیاسی. اتیک در مناسبات اجتماعی با یکدیگر، معیارهایش نه بر پایه ذهنیات، بل بر پایه عینات شکل می گیرد. معیارهایی که بر ارزش های ذهن استوار است از دیدگاه چپ ارزش علمی ندارد. سنوآلی مطرح است آیا قوانین اخلاقی در زمان های مختلف قابل تغییر هستند؟ مگر نباید اصول اخلاقی در هر شرایطی زیر پا گذاشته نشوند، مگر نه اینکه، طبقات هر جامعه قوانین اخلاقی خاص خود را دارند. تغییر قوانین اخلاقی تغییر اجتماعی را به همراه دارد.

در جوامع طبقاتی، اخلاق دارای خصلتی طبقاتی است. یعنی طبقات استثمارگر و طبقات استثمارشونده دراین مورد هر کدام بینش خاص خود را دارا هستند. اخلاق طبقات مسلط ابزار ایدئولوژیک آنها برای اعمال و تحکیم دیکتاتوری آنهاست. مارکس می گوید بورژوازی برای فریب خلق ها همواره خصلت طبقاتی و تاریخی اخلاق را برده پوشی کرده تا آن را نه مدافع منافع استثمارگران خود بلکه مدافع همه بشریت قلمداد کند. وقتی جامعه به طبقات تقسیم می شود، بینش های سیاسی، اخلاقی، دینی و غیره پدید می آیند این جهان بینی ها برای آن بروز می یابند که اقتدار طبقه مسلط را تحکیم یا تضعیف نمایند. یکی دیگر از مسائل اساسی در تفکر چپ تلفیق علایق فردی و علایق اجتماعی است. مارکس معتقد است که اخلاق متعارف به هیچ وجه نمی تواند این تلفیق را حاصل



همانگونه که هست وارد مغز توده ها کرد، بلکه با زبان ساده اما با حفظ عصاره ی آن، باید آموزش داده شوند، تا توده ها قادر باشند در عمل اجتماعی آنرا پیاده کنند. چیزی که از آن تعمیم و بست آگاهی در میان توده یاد می شود. وگرنه صرف نیازهای نظری قادر نخواهد بود به نیارهای عملی پاسخ دهد. اندیشه زمانی تحقق می یابد که واقعیت نیز، خود برای به اندیشه درآمدن تلاش نماید. توده های آگاه هنوز شکست انقلاب را فراموش نکرده اند، دیگر مردم را نمی توان با این حرف بی پایه که "انقلاب" توسط آخوند دزدیده شد، فریب داد. اگر همه نمی دانند، حداقل برای روشنفکران انقلابی مشخص است، که در آن دوران مردم و صد البته چپ سازشکار بر این تصور بودند که خواسته و مطالبات شان تحقق یافته و دیگر نیازی به پیشروی انقلاب را حس نمی کردند. روی همین اساس تمام رفتارهای جنایت آمیز ضد انقلاب را امری عادی و چه بسا انقلابی می پنداشتند. مسئله ای که خود به تحکیم ضد انقلاب منجر شد.

سخن پایانی:

امروز جمهوری اسلامی برای تحکیم کاخ بی بنیان خود و ادامه ی حیات ننگین اش از هر سو تلاش می کند جنبش انقلابی طبقه کارگر را که تنها خطر جدی در برابر آنست، با وارد آوردن ضرباتی از سر راه خود بردارد. در این میان ایجاد تفرقه میان ملیت های ساکن ایران وسیله ای است برای رسیدن به این هدف پلید. چرا که اولاً تحت چنین شرایطی امکان سرکوب را برای خود مهیا کرده و در ثانی طبقه کارگر ایران ترکیبی از همین ملیت ها هستند، بوجود آمدن هر گونه اختلاف میان ملیت ها دقیقاً بر علیه جنبش و به نفع رژیم خواهد بود. از طرفی امپریالیزم برای تامین منافع خود در منطقه، بدون این جنبش ها نفوذ کرده و با تامین امکانات مالی جریانات راست این جنبش ها سعی می کند سربازان بی مزد خود را همانند عراق تحت هر شرایطی آماده نگه دارد. و در صورت لزوم با تحریک آنان زمینه های دخالت خود را فراهم سازد. عامل سوم، پان ایرانیزم تمامیت گراست، که با پیش بردن سیاست شوونیستی و انکار حقوق حقه ی ملیت های غیر فارس زبان راه را برای اختلافات ملیت ها هموار کرده است.

برای غلبه به سه عامل بالا، که همگی در راستای حفظ شرایط موجود گام بر میدارند، و کسب حقوق پایمال شده، ملیت های تحت ستم استعمار، که در پرتو جنبش های ملی حرکت می کنند، راهی جز این ندارند مگر محتوای خود را بر اساس حرکت انقلابی تنظیم کنند. خصلت سازشکاری و ذهنیت مذاکره با ستمگران و صاحبان سرمایه و زور را از اذهان خود برویند و اتحاد و همبستگی میان هم سرنوشت های خود و طبقه کارگر را تقویت کنند. جنبش خود را از چهارچوبهای معینی که نظام سرمایه داری و نمایندگان بومی آن ترسیم نموده و یا در حال تکوین آن هستند، درآورند و چکامه ی خود را نه از گذشته بلکه از متن آینده بگیرند. بی باکانه نه بر اصلاح برای تغییر گام بردارند. آینده ای که تصمیمات نه از بالا بلکه به اراده و خواست پایینی ها اتخاذ خواهد شد.

زنده باد مبارزات متحدانه ملل تحت ستم برای کسب حقوق برابر
سوم اردیبهشت ۱۳۹۲ برابر با بیست سوم آپریل ۲۰۱۴
روزبه کوراعلی

مجید مشیدی: نا به کی شاهد بی اخلاقی باشیم ؟

نماید بل این نتیجه تنها با انقلاب حاصل می شود. پس معیار باید و نباید چیست؟ چه فعلی را باید انجام داد و چه فعلی را نباید انجام داد؟

اخلاق از شرایط مادی نشات می گیرد و باید بگوئیم که قوانین اخلاقی قابل تغییر هستند. هر اجتماعی قوانین اخلاقی خاص خود را دارد، تغییرات اجتماعی با تغییر قوانین اخلاقی توأم است. ما شاهد هستیم که قوانین اخلاقی امروزه با نیازهای اجتماعی رابطه ای ندارد بل در حقیقت مانع رشد جامعه است. حکومت ها تماماً مایلند که از این مجموعه قوانین اخلاقی حفاظت نمایند تا بیشتر بتوانند حاکمیت خود را تثبیت کنند در این شرایط تضاد مابین اخلاقیات حاکم و واقعیت بیشتر خواهد شد. هر چه قدر تضاد بین توده ها نسبت به نظم اجتماعی عمیق تر شود آنان خواستار نفی مناسبات خواهند بود. قوانین اخلاق سرمایه داری که در آن "هدف وسیله را توجیه می کند" در مقابل، قوانین پرولتری از صداقت، صراحت، وفاداری و انضباط تشکیل شده است. اتیک مسئولیت فرد را در برابر خود و طبقه اش روشن می سازد. مبارزه طبقاتی با داشتن برنامه مبارزاتی و عملکرد صحیح هر سازمان و حزب مترقی می بایست همبستگی و اخلاق پرولتری فعالانه را در عرصه مبارزه بکار گرفته شود. همبستگی نیرو های مترقی به عنوان روشی برای رسیدن به پیروزی و دستیابی به جامعه بی طبقه، اجتناب ناپذیر است. پس داشتن اتیک برای این نیروها از اهمیت زیادی برخوردار است.

پس از این درگیری، دوستی که در این جلسه حضور داشت از نگارنده درخواست نمود که نظر خود را راجع به این اتفاق بگویم. امیدوارم این نوشتار که به نظرم کامل نمی باشد، در مرحله نخست افراد درگیر، آن را بخوانند و سپس به خود آیند و هر چه سریع تر از خود انتقاد کرده و از اشخاصی که در آن روز حضور داشتند، عذرخواهی نمایند. تابه کی شاهد بی اخلاقی باشیم؟

آوریل 2014

www.m-moshayedi.com
madjidmoshayed@gmail.com



حال، به سوال اول باز گردیم. "اگر نظام بر تمام مشکلات مطرح شده فائق آید، آیا رژیم از سقوط رهایی می یابد؟" و یا به زبانی ساده، اگر آنچه در اتاق فکر مطرح می شود، عملیاتی بشود، آیا نظام از سقوط رهایی می یابد؟ قاعدتا و با توجه به تمام این نکات، باید پاسخ منفی باشد، اما پاسخ من به این سوال مثبت مشروط است. مشروط به اینکه رژیم "حقوق" را به رسمیت بشناسد - اسلامی سیاسی را آنطور که خمینی می گفت، تعریف نکند.

به نظر من، بازسازی برخی از زیرساختارهای اقتصادی ممکن است، و استفاده از ظرفیت های داخلی تا حدودی از عهده این نظام هم بر می آید، اما به شرطی که نظام بتواند در حوزه اقتصادی، "حقوق" سرمایه داران و سرمایه گذاران را به رسمیت بشناسد. سرمایه گذار، چه خارجی و چه سرمایه دار ایرانی، یک هدف بیشتر ندارد - حداکثر برداشت با حداقل هزینه.

بدون شک، برای بسیاری از سرمایه گذاران و صاحبان پروژه، احداث صنایع و یا عملی کردن طرح های کشاورزی در ایران کم هزینه تر از سرمایه گذاری در کشورهای پیشرفته صنعتی است. اما، سرمایه گذار می داند که این هزینه به ظاهر کم در ایران، لزوما تضمین کننده برداشت (منفعت) زیاد نیست. سرمایه گذار می داند که تصمیمات، "حقوق" و "قوانین" در ایران "تعین" ندارند (روی آن نمی شود حساب باز کرد). اگر جنگ جناحین به نقطه حاد برسد، قوه قضائیه می تواند سرمایه گذار را مورد مؤاخذه های شرعی و سیاسی قرار دهد. دست بسیجی ها باز گذاشته می شود تا جلوی منزل سرمایه گذار تظاهرات کنند، و یا سفارت را اشغال کنند، که به تلف شدن وقت و سرمایه سرمایه گذار می انجامد.

پایندی رژیم به قوانین

رژیم با این واقعیت آشنا است که جذب سرمایه با "امنیت سرمایه و سرمایه دار" جوش خورده است؛ و می داند که این یکی از موانع اصلی بر سر راه است. بنابراین، نظام در کنار تبلیغات عریض و طویل برای جذب سرمایه داران، چاره ای نخواهد داشت به جز تصحیح "فرهنگ تجاری"، و پرهیز از دوگانه گویی از سوی جناح های مختلف نظام. دست اندرکاران و کارشناسان داخل نظام، این قبیل موانع را "قوانین مزاحم" نام می برند؛ و حذف قوانین مزاحم مشروط به همکاری سه قوه است، و یا به زبان خودشان "تطبيق قوانین". مجلس باید قانون وضع کند (که با بقیه قوانین تداخل نداشته باشد)، و قوه قضائیه باید از دخالت خودداری کند. این، هرچند در دستور کار رژیم است، اما تاکنون پیاده نشده است و باعث شده تا سرمایه داران از ورود به تعهدات طولانی مدت خودداری کنند. نتیجتا، طرح ضربتی حسن روحانی برای جذب سرمایه و تقلیل تورم در کوتاه مدت، با مشکل روبرو خواهد شد.

"چرخش به راست میانه" یک میحث عینی است و فقط به "خواستن" برای بهبود سیستم اقتصادی، ختم نمی شود. چرخش به راست میانه، میحثی پیچیده، چند لایه، و چند بُعدی است. موفقیت این "خواستن" از مسیر تعهد به قانون (هدفمند کردن قوانین و تعامل بین سه قوه)، بهزیستی (کارآفرینی، بهداشت و بیمه برای همه)، حقوق بشر (از جمله حقوق کارگران، کارفرما، صاحب سرمایه)، آزادی های فردی (از جمله حق اعتراض به پوشش، و تساوی حقوق زن و مرد)، آزادی مطبوعات (از جمله حق نقد بی هراس و گسترش توانمندی اینترنت)، و تعریف و تدوین "جرم سیاسی" (از جمله آزادی زندانی سیاسی، و نه ضرب و شتم زندانیان در بند 350) می گذرد. در صورتیکه حسن روحانی نتواند به وعده های انتخاباتی (آزادی زندانیان سیاسی و تلطیف صدور احکام) خود جامه عمل بپوشاند، تمامیت نظام مجبور به عقب نشینی استراتژیک خواهد شد.

اگر دولت و نظام بخواهد این موانع را در کوتاه مدت و دوران حسن روحانی، حذف کند، نادیده گرفتن هرکدام از این "حقوق"، به شکست پروژه "چرخش به راست میانه" و خیزش عمومی، منتهی می شود. برخی از تحلیلگران بر این باورند که موضع ارتجاعی خامنه ای پیرامون حقوق زنان، و ضرب و شتم زندانیان در بند 350 اوین، بیانگر ناتوانی حسن روحانی، و یادآور موقعیت خاتمی در دوران قتل های سیاسی زنجیره ای است؛ و در نتیجه پروژه در نطفه خفه شده، و طولی نخواهد کشید که وابستگی به جهانخواران در ابعاد گسترده تری خودنمایی کند. اگر این تحلیل درست باشد، اختلافات بین جناحین، نظام را به فروپاشی خواهد کشاند.

برای رهایی از فروپاشی، اولین گام تطبیق عملکرد سه قوه، تغییر رئیس قوه قضائیه و تلطیف احکام آن قوه است. چرخش به راست میانه، تلخ ترین جام زهر برای رژیم است.

علی ناظر
آوریل 2014

منابع:

- 1- http://www.bbc.co.uk/persian/business/2014/04/140320_145_imf_iran_report.shtml
- 2- <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13930201001145>
- 3- <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13930128000046>
- 4- http://www.radiofarda.com/content/f12_iranian-soil-exported-illegally/25355998.html
- 5- <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13930130000878>
- 6- <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13930130000184>
- 7- <http://www.tabnak.ir/fa/news/393814/>مسیر-انقلاب-در-اقتصاد-ایران-سیار-کند-شده-است
- 8- http://www.radiofarda.com/content/f12_iran_vmp_criticizes_economy/25358274.html



در باره ی شبه جشنواره ای زیر عنوان فجر ماهیت، اهداف و بی هویتی آن در حد توانم گفته ام، نوشته ام و مصاحبه کرده ام.

در فجر امسال که دولت نا امید را وارد گود کردند، بخشی از خانواده ی سینما در ج. اسلامی به امید اینکه دوره ی سور چرانی باند به گفته خودشان محافظه کار به سر آمده و دار دسته ی متمایل به اصلاح طلبان بار دیگر بیشترین امتیاز را می گیرند زیادی دلخوش شدند دولت ریاکار روحانی هم که نیاز به رای اینان داشت در باغ سبز نشانسان داد ، اول سینماگران اکثرا دوم خردادی را کشیدند به برنامه ی نمایشی دیدار با رئیس جمهور محبوب، برایشان نطق هایی دیکته شده حاوی نکته های انتقادی هم تهیه کردند و اینان متن سفارشی را در مجلس دیدار خواندند و آقای پرزیدنت هم با لبخند ملیح خاتمی گونه سر مبارکشان را تکان میدادند که یعنی خوشمان آمد.

وقتی فجر یا همان زجرامسال آغاز شد همانگونه که تصور می شد سینماگرانی که خودشان را مخالف احمدی نژاد شناسانده بودند هم دوباره وارد صحنه شدند مطمئن هم بودند که امسال در جشنواره فجر سهمی خواهند داشت. در میان آنان که به پرزیدنت جدید دل سپردند چهره رخشان بنی اعتماد دوست دیزینه خود من واز دوم خردادی های همچنان وفادار شاخص تر بود که در دوره استبداد (از دید خاتمی چپان فقط در دوره احمدی نژاد این نظام مقدس دیکتاتور شد وگرنه قبل از این زمان پیشرو ترین، متمدن ترین و آزاد ترین کشور در دنیای امروز بود) خانه نشین شده بود به هنگام ظهور کلید ساز بازگشت خودش را اعلام کرد.

کیانوش عیاری یکی از سینماگران خلاق گروه ما(جنبش سینمای آزاد) هم چندین سال بود فیلم آماده نمایشش (سفره ایرانی) را توقیف کرده بودند هر چند بار یک بار هم شایع می کردند که فیلم را اجازه نمایش میدهند. انقدر باری سریش درآوردند که به گفته خودش دچار افسردگی عصبی شد او هم طعمه خوبی بود برای ایجاد توهم مردم

به دولت کلید ساز ، او را هم کشاندند به برنامه نمایشی دیدار وهم این تصور را در او زنده کردند حالا که با نمایش سفره ایرانی در فجر رضایت داده اند پس امتیازی هم از میان سیمرغ های پر شکسته برایش در نظر می گیرند. اما همانطور که به هنگام برگزاری شبه جشنواره فجر گفتیم ونوشتیم نه فیلم رخشان ونه کار کیانوش ونه هر کار دیگری که ذره ای از خط حزب الله ولایت سفیه دور بود نگذاشتند در حد همان جشنواره بی ارزش فجرشان هم رشد کند. همه امتیاز ها را بین حامیان خالص وبدون تردید ولایت تقسیم کردند .میدانیم کمبود سینما در ایران (200 سالن نمایش اکثرا فاقد امکانات تکنیکی /ایمنی با وسایل مستعمل دوره ی طاغوت ! برای 75 میلیون جمعیت) به حدی است که می شود گفت در ج. اسلامی سالن سینما در حد استانداردهای



صحنه ای از نوار محرک معراج کار چماقدار مشهور ده نمکی

معمول حکم کمیا را دارد اما در همین شرایط هم خیلی سریع امکان نمایش فیلم هایی که در خط انقلاب بودند فراهم کردند. فیلم مبتذل«ج» (از حاتمی کیا جانشین بر حق مخملباف و خانواده) بعد از درو کردن سیمرغ های فجر همراه با نوار مبتذل دیگری از چماقدار سرشناس ده نمکی را به اکران آوردند در حالیکه دهها فیلم در انتظار اکران در انبار های فیلم خاک می خورد نصف سینمای های موجود را در اختیار «ج» «نصف دیگری را برای «معراج» در نظر گرفتند. این مسایل که برشمردیم اتفاقات جدیدی در ج. ا نیست این روال همیشگی اینان است اما مردم سالها بود دیگر فیلم های روی اکران را نمی دیدند مقامات سینمایشان هم تاکید می کردند که مردم با سینما قهر کرده اند اما چرا مراسم آشتی کنان مردم وسینمای ج.ا با فیلمهای حاتمی کیا و ده نمکی برگزار می شود؟ وسایل ارتباط جمعی حکومتی خبر میدهنداین دو نوار مبتذل با اقبال عامه مواجهه شده اند.

اصل خبر را بخوانید:

«امیر قطبی مدیر فروش فیلمیران در گفتگو با خبرنگار مهر با یادآوری این مطلب که دو فیلم سینمایی «معراجی ها»

و «ج» تا زمانی که به کف فروش برسند در سینماها باقی میمانند، گفت: فیلم سینمایی «معراجی ها» به کارگردانی مسعود ده نمکی بعد از گذشت 41 روز از نمایش و 80 سالن سینما در تهران یک میلیارد و 550 میلیون تومان و در شهرستانها 2 میلیارد و 450 میلیون تومان فروش داشت که در مجموع فروش این فیلم به 4 میلیارد تومان رسید....

قطبی در پایان گفت: فیلم سینمایی «معراجی ها» نیز در ایام عید بین 65 تا 70 میلیون تومان به صورت روزانه در تهران فروخته است که البته در برخی از روزها فروش این فیلم در تهران به 150 میلیون تومان نیز رسید. این فیلم سینمایی به غیر از پردیس آزادی در سینما ایران، ماندانا، پردیس شکوفه، زندگی و کارون نیز به سانسهای فوق العاده رسیده است»



ج. اسلامی برای آماده شدن فیلمهای تبلیغاتی/ مکتبی از کیسه ملت هزینه میکند. بودجه وامکانات صحنه بسیار خرج فیلم «ج» می شود



بله باید به استقبال مردم از این دو نوازیر عنوان فیلم تو چه کرد، آیا مردم ده نمکی را نمی شناسند و نمی دانند که او به هنگام جنبش 88 علنا گروه های ضد جنبش را هدایت می کرد؟ در این نوار مبتذلش هم که با بودجه عظیم ساخته شده و برای بازیگران دستمزد های کلان در نظر گرفته اند تا متقاعدشان کنند بازیگر یک نواز ضد مردم و تهوع آور باشند (توضیح این که هنگام تهیه این نوار جان 6 نفر که در میانشان کارگران صحنه هم بودند به خاطر بکار گرفتن مواد حقیقی آتش زای برای تجسم فضای جنگی کشته شدند که مسئولیت متوجه ی همین آقای کارچرخان است اگر مملکت حساب و کتابی داشت که نمی بایست همچنین موجودی بدون بازخواست با گردن برافراشته فیلمساز هم باشد و فیلمش از حمایت های دولت هم برخوردار شود) من اصلا حاضر نیستم یک لحظه این نوار ها را تحمل کنم اما خواننده ام محتوای این فیلم هم در باره ماجرا ئی است که رویش خیلی سروصدا راه انداختند و بیادمان مانده دولت می خواست استخوان های شهیدانشان را در دانشگاه ها چال کند که با مخالفت گسترده دانشجویان مواجه شد به ناچار عقب نشینی کرد حالا این آقای چماقدار، نوازی سرهم می کند برضد حرکت ها و اعتراضات دانشجویی علیه این اقدام به شکست رسیده ی ج.ا.

فیلم دیگر هم برای بزرگداشت چمران نامی است که شهید جبهه های جنگ خمینی و صدام است. و نام «چ» هم حسابگرایانه برای فیلم انتخاب شده تا برای این موجود حزب الهی متحجر شخصیتی همطراز چه گونه وارا بسازند! (چه غلط های زیادی ای ج.ا مرتکب می شود)

برگردیم به سئوالی که مطرح کردیم چرا از این دو نوار استقبال می شود؟ میدانیم 15 میلیون از واحدین شرایط به اعتراف خودشان که اصلا در خیمه شب بازی انتصابات اخیر شرکت نکردند و آنها هم که رفتند به روحانی رای دادند که قاعدتا باید لاف در برابر ده نمکی مو ضع داشته باشند و از فیلم این نا انسان فاصله بگیرند. اما چنین اتفاقی نمی افتد از این دو نوار ننگین استقبال هم می شود.

مردمی که پادشان می رود که چه کسی چماق بسرشان می کوبید ، مردمی که پادشان می رود جنگ ارتجاعی خمینی/ صدام چه مصائبی ایجاد کرد چه میزان خسارت جانی و مالی به مردم تحمیل شد ؟ چطور توقع داشته باشیم که جنایت های این نظام در طول عمر ننگینش را درحافظه داشته باشند؟ چطور توقع داشته باشیم که جنایت های ج.ا در سالهای 60 و 67 و در کردستان و بلوچستان و خوزستان و هر منطقه و هر شهر دیگری بیادشان مانده باشد؟ ایجاد آتش سوزی عمدی در سینما رکس آبادان و سوزاندن نزدیک به 400 تماشاگر جنایت کمی بود؟ این مردم اگر این رفتار های ضد انسانی را از حافظه شان پاک نکرده اند چطور هنوز برای نزول جنایت کاری دیگر رقص و پایکوبی می کنند؟ چطور از نوار هایی مبتذل نظیر «چ» و «معراج» استقبال می کنند؟

باید بیشتر در احوال مردم خود دقیق شویم چرا که اگر به این باور باشیم که مردم کاملا آگاهند و بر اساس این تصور پروژه هایمان را برای به سقوط کشاندن آخوندها طراحی کنیم کار به جایی نمی بریم همانگونه که تاکنون نتوانستیم از فرصت های بدست آمده بدرستی بهره برداری کنیم.

اگر یک صدم نیرو و انرژی ای که صرف اختلاف های گروهی، پرونده سازی برای یکدیگر و یا میدان دادن به حامیان صادرات فرهنگی ج.ا، چشم امید بستن به فرزادی ها، کیارستمی ها ، مهرجویی ها، هدر دادیم برای شناخت شگرد های آخوند ها بکار گرفته بودیم و به احوال و خوی و منش وضعف ها و کاستی های مردم زادگاهمان تامل کرده بودیم دلیلی نداشت هنوز آخوند ها بر ما حکومت کنند ما همچنان بر این توهم باشیم که اتحادیه اروپا، کشور های چپاولگر غربی، محافل رنگارنگ زیر عنوان مدافعان حقوق بشر، قرار است قدمی در جهت منافع ما بردارند.

فروش و استقبال عامه از نوار های ضد جنبش مردم، موفقیت پروپاگاندا فیلم های حکومتی را دست کم نگیریم. هوشیار باشیم هوشیار و بیدار.

بصیر نصیبی. 12 آوریل 2014
www.cinemaye-azad.com

بازیگران دو فیلم مکتبی/ حکومتی

*اکبر عبدی، محمدرضا شریفی نیا، سید جواد هاشمی، حمید لولایی، رضا رویگری، دانیال عبادی، علی صادقی، سید مهرداد ضیایی، مهران رجبی، نیما شاهرخ شاهی، برزو ارجمند، امیر نوری، کاوه خدائشناس، حسین مهری، غلامحسین لطفی، مجید شهرباری، اصغررفعی زاده، اسماعیل سلطانیان، بهاره افشاری، مریم کاویانی، پوراندهخت مهیمن، لاله صوری، سمانه پاکدل ، حدیثه تهرانی نیز از بازیگران نوار مبتذل ده نمکی هستند (فیلم معراج)

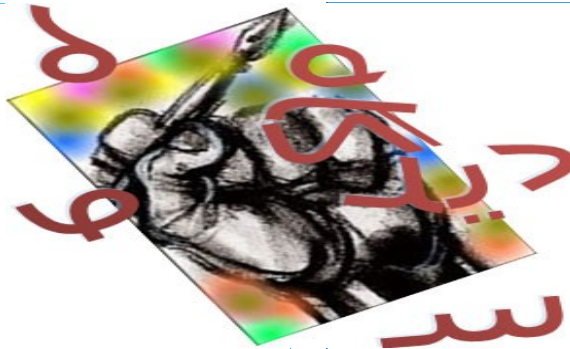
*گزارش خبرآنلاین، ابراهیم حاتمی کیا کارگردان، سعید راد، (آقای راد پناهنده سیاسی مقیم امریکا بود ببینید بعد از توبه و برگشت کارش به کجا کشیده است!) فریبرز عرب نیا، مریلا زارعی، اسماعیل سلطانیان و بابک حمیدیان بازیگران، مهدی کریمی تهیه کننده و جمعی از عوامل فیلم «چ» در این مراسم تجلیل از چمران حضور داشتند و با قرائت فاتحه و سر دادن نوا «کجایید ای شهیدان خدایی «یاد و خاطره شهید چمران را گرمای داشتند»(در باره ی فیلم چ)

مازیار رازی: تفسیری از مانیفست کمونیست کارل مارکس - بخش 3

علی فیاض: پیش در آمدی بر نسبت، و رابطه ی دین و حکومت - بخش 3

بورژواها و پرولترها
نقش پرولتاریا

در این بخش، مارکس سپس به مقایسه ی طبقات و لایه های مختلف اجتماعی مبادرت می کند: "از تمام طبقاتی که امروزه روی روی بورژوازی ایستاده اند، فقط پرولتاریا را به راستی طبقه ای انقلابی است. بقیه ی طبقات در برابر صنعت جدید پوسیده شده و عاقبت ناپدید می شوند." طبقه ی



متوسط پائین "محافظه کار" و "ارتجاعی" است زیرا که خواهان حفظ تولید خرد و بازگشت به عقب است. این طبقه عمدتاً از ترس رانده شدن به درون پرولتاریا به مبارزه کشیده می شود، لومین پرولتاریا نیز هر چند که ممکن است به واسطه ی جنبش پرولتری به حرکت در می آید، اما، شرایط زندگی اش بیشتر آن را برای "نقش مزدور رشوه گیر توطئه ی ارتجاع" آماده می کند. طبقه ی کارگر پس از کسب قدرت سیاسی نیز با تمام طبقات ما قبل خود متفاوت است: "تمام طبقات پیشین، به محض کسب قدرت می کوشیدند با تحمیل شرایط مالکیت خود بر سراسر جامعه، موقعیتی را که به دست آورده بودند تحکیم کنند." طبقه کارگر، اما نمی تواند بر تولید مسلط شود مگر آن که کل شیوه های مالکیت کهن را لغو کند. "آنها از خود چیزی ندارند که حفظ و تقویت کنند." به علاوه، برخلاف تمام جنبش های پیشین، "نهضت پرولتاریا نهضت خودآگاه و مستقل اکثریت عظیم جامعه و به نفع این اکثریت است."

بدین ترتیب، بورژوازی با رشد خود شرایط برای سرنگونی خود را نیز آماده می سازد. بورژوازی خود گورکنان خود را تولید می کند.

پرولترها و کمونیست ها
حزب پرولتری

در این بخش، مارکس به رابطه ی کمونیست ها با جنبش پرولتری می پردازد؛ و بلافاصله اعلام می کند که "کمونیست ها در مقابل سایر احزاب طبقه ی کارگر حزب جداگانه ای تشکیل نمی دهند." منظور مارکس این است که کمونیست ها منافع جدا از کل پرولتاریا ندارند و هیچگونه اصول افتراقی از خود به وجود نمی آورند تا به وسیله ی آن جنبش پرولتاریا را شکل داده یا قالب گیری بکنند.

برخی از جریاناتی «چپ» که از سازمان های بوروکراتیک پیشین خود گسست کرده، به این نتیجه رسیده اند که «حزب طبقه کارگر» ضروری نیست و با استفاده از این نقل و قول در مانیفست می خواهند نشان دهند که مارکس نیز مخالف تشکیلات بوده است. اما این استدلال کاملاً نادرست است، زیرا منظور مارکس از «حزب» این جا تشکیلات نیست بلکه «نهضت» یا جنبش است. منظورش این است که کمونیست ها «جنبش» ویژه ای جدا از جنبش پرولتاریا ندارند. زیرا، در آن دوران رسم بود که به نهضت ها تحت عنوان حزب اشاره کنند. مثلاً، در اوائل انقلاب ۱۸۴۸ آلمان، مارکس نشریه ی خود را به عنوان ارگان "حزب دموکراتیک" معرفی می کند در صورتی که چنین حزبی وجود نداشت و منظور جنبش یا نهضت دموکراتیک بود. به علاوه، فراموش نشود که در همان زمان انتشار بیانیه خود مارکس به عضویت "اتحادیه کمونیست" درآمده بود و بنابر این نمی توانست مخالف ایجاد تشکیلات کمونیستی بوده باشد. نکته ی اول اگر در باره ی وجه مشترک کمونیست ها با سایرین بود، نکته ی دوم مارکس در باره ی ویژگی آنهاست. نزد مارکس،

علی فیاض: پیش در آمدی بر نسبت، و رابطه ی دین و حکومت - بخش سوم

حاکمیت دین زرتشت در دوره ساسانیان

پیش از این نوشته بودیم که در دوره هخامنشیان و اشکانیان، حاکمیت با مذهب رابطه ای نداشت و آزادی ادیان به طور کامل رعایت می شد. در دوره اشکانیان با وجودی که کمتر از مذهب

آنها سخن رفته، اما قرائن و شواهد، حکایت از این دارد که؛

"دولت پارت[اشکانی] در امور مذهبی تبعه خود دخالت نمی کرد و آنها را به احوال روحی خود واگذارده بود... در دوره پارتی هم مانند دوره هخامنشی مذهب رسمی وجود نداشته و مردم ایران و کلیه ملل تابعه دولت پارت در اختیار مذهب آزاد بودند. دو چیز از خصایص دولت پارت است: عدم مرکزیت در امور سیاسی و آزادی مذهب در امور دینی." (1)

بر خلاف دوره هخامنشیان و اشکانیان، در دوره ساسانی چنان دین و دولت در هم آمیخته شدند که به گفته فردوسی آنها را نمی توان برادر خواند! (2)

اما در دوره ساسانیان چنان دین زرتشتی بر شئون اجتماعی و سیاسی حکومت می کرد که یادآور انگلیزیسیون قرون وسطا بود. روحانیون زرتشتی از چنان نفوذی برخوردار بودند که در تغییر و جا به جایی پادشاهان نقش اساسی داشتند.

"مهم تر از همه دخالت روحانیون در تعیین جانشینی برای پادشاه و گذاشتن تاج بر سر او بود، زیرا تا موبد موبدان به پادشاهی کسی که حق سلطنت داشت رای نمی داد و به دست خودش تاج سلطنت را بر سرش نمی گذاشت، پادشاهی او مشروعیت پیدا نمی کرد. آنچنان که از محتوای نامه تنسر برمی آید، اگر در انتخاب شاهنشاه، بعد از فوت شاهنشاه متوفی، اختلافی پیش می آمد، نظر نهایی و قابل قبول با موبد موبدان بود که می توانست شاهنشاه جدید را انتخاب کند." (3)

دکتر عبدالحسین زرین کوب نیز، در اثر ارزشمند خود، دو قرن سکوت" به نقش روحانیان و سپاهیان و نفوذ گسترده آنها در دربار و نقش آنها در تعیین و تغییر پادشاهان ساسانی اشاره می کند. (4)

در قرون وسطای اروپا نیز شاهد بودیم که پاپ ها و کاردینال ها، به پادشاهی یک فرد مشروعیت می بخشیدند و فرمان های آنها در زمان جنگ و صلح، از اهمیت و اعتبار ویژه ای برخوردار بودند. چنانکه حتا جنگ های صلیبی نیز با اشاره و اجازه پاپ شکل عملی به خود می گرفتند. در دوره ساسانی نیز موبد موبدان از چنان اعتباری برخوردار بود که تنها شخصی به شمار می رفت که همواره در کنار شاه قرار داشت، مصاحب و طرف مشورت او به شمار می رفت و تنها او بود که می توانست اسب خود را پا به پای اسب شاه براند.

روحانیان در این دوره تاریخی روابط و مناسبات خود را با طبقات "اشراف" و شاهزادگان و دهگانان - به معنی زمیندار، و نه دهقان به مفهوم امروزی کلمه - مستحکم ساخته بودند و در کامیابی های آنان سهیم و شریک بودند. فساد اخلاقی و طبقاتی در این دوره باعث روی گردانی توده های مردم از آنها شده بود و میل به ادیان دیگر را در آنها بیدار ساخته بود. حاکمیت مذهب زرتشتی و نفوذ روحانیان بر مردم و سوء استفاده ی از قدرت و مذهب، و بی علاقه گی به سرنوشت توده های خرده پا و محروم، فاصله توده با آنها را زیاد ساخته بود و فضای گسترده ای از بی اعتمادی را پدید آورده بود.

ادامه صفحه 34

ادامه صفحه 33



"سید حسن تقی زاده از جمله عواملی را که در ضعف ساسانیان ذکر می کند یکی را همین استبداد مذهبی و فساد موبد موبدان می داند که در آن آزادی افکار وجود نداشت و پیروان عقاید مذهبی، غیر از مذهب زرتشتی از طرف موبدان و با همکاری دولت به سختی تعقیب می شدند." (5)

از جنبه ی طبقاتی نیز در این دوره، شدت فقر و تنگدستی به حدی بوده است که مزدک که دینی نو پدید آورد با تکیه ی بر نیازهای توده های مردم، دعوت خویش را آغاز نمود. مزدک پسر بامداد "مردم را به مشترک ساختن زن و خواسته می خواند و می گفت که این امر پیش خداوند پسندیده است و آن را اجری بزرگ خواهد بود و اگر احکام و مواعظ دینی هم نباشد عموم خلق باید در آنچه دارند با یکدیگر مساعدت کنند. بدین طریق زیردستان را بر ضد بزرگان و توانگران برانگیخت..." (6)

استقبال توده های مردم از عقاید مزدک، نشان از نیاز جامعه ی ساسانی به یک نجات بخش و راه گشا داشته است. آنچه که از آثار تاریخی می توان دریافت، این است که ظهور مزدک در برهه ای از تاریخ بوده است که جامعه ایران دوره ساسانی دیگر توان ایستادن نداشته و توده منتظر ظهور یک منجی به سر می برده اند. اقبالی که به نهضت مانی و مزدک و حتا مسیحیت می شود و بعدها اسلام، ساختار به هم ریخته و بیمارگونه ی حاکمیت مذهب و سلطنت و فساد آنان را بر ملا می سازد.

اگر این آمار درست باشد که؛ "پس انوشیروان امر داد تا مزدک به دار آویخته شد. آنگاه فرمود تمام مزدکیان را بکشند. در یک نیمروز بین جازر، نهروان، و مدائن صدهزار زندیق به دار آویخته شدند" (7)، نشان دهنده تعداد بی شمار گرایندگان به مزدک می باشد. مورخ ادامه می دهد که "از آن روز بود که او را به لقب انوشروان خواندند." (8)

از روایت مسعودی در مروج الذهب چنین به نظر می آید که نه تنها انوشیروان عادل! حدود هشتاد هزار مزدکی را به قتل رساند، که بار دیگر با رسمی اعلام کردن دین زرتشتی، ادیان دیگر را ممنوع کرد؛ "چون انوشیروان پادشاهی یافت مزدک را بکشت و هشتاد هزار کس از یارانش را نیز بدو پیوست و این حادثه مابین حادر و نهروان عراق بود و از آن روز انوشیروان نامیده شد که به معنی شاه نو است وک مردم مملکت خود را بر دین مجوس هم سخن کرد و تامل و اختلاف و مباحثه درباره ادیان را ممنوع داشت." (9)

اساسا رسمی شدن دین زرتشتی و نفوذ غیر قابل تصور آنان در شکل دهی زندگی سیاسی، اجتماعی و انفرادی مردم، جامعه را به سمت و سویی می راند، که سرانجام آن با فروپاشی آن همراه می بود. در فضایی که هولناک ترین شکنجه ها بر مخالفان و دگراندیشان روا می شد، و حتا چهره های اصلاح طلب درونی همچون مزدک و مانی با تعقیب و کشتار رو به رو می شدند، طبیعی بود که فساد دامن گستر، سرار جامعه را در بر بگیرد. مسیحیت از یک سوی، کشمکش های درونی از سوی دیگر، فساد روحانیان زرتشتی و ظلم و ستم آنان بر مردمان آن روزگار، و نیز ناتوانی و فساد شاهان ساسانی، حاکمیتی را که به نام دین اداره می شد، به تباهی کشانده و از درون پوک و پوچ ساخته بود. نتیجه ی این بی عدالتی ها و بی رحمی ها، بی اعتمادی توده های فقیر و محروم نسبت به پادشاهان، روحانیان و اشراف بود. قیام های مانی و مزدک که واکنشی در قبال تحمیل مذهب و بی اعتنایی به حقوق مستمندان بود، جامعه مذهبی موجود را به چالشی سخت، پایدار و بی سرانجام کشانید.

وضعیت و موقعیت جامعه ی ایران در زمان ساسانیان که نقش مذهب در هدایت آن، به گونه ای چشمگیر در تاریخ نگاشته شده است، نشان می دهد که حاکمیت مذهب، و اتکای قدرت دولتی به آن، هر دو را بیش از حد در منجلاپ فساد فرو برده بود. منجلاپی که زمینه ساز تسخیر ایران توسط اعراب مسلمان شد. و این موارد بخشی از مشخصات جامعه شناختی حاکمیت هایی است که با قوانین مذهبی اداره می شدند. که امروز جامعه ما نیز از آن چندان دور نیست.

ادامه دارد...

منابع و توضیحات:

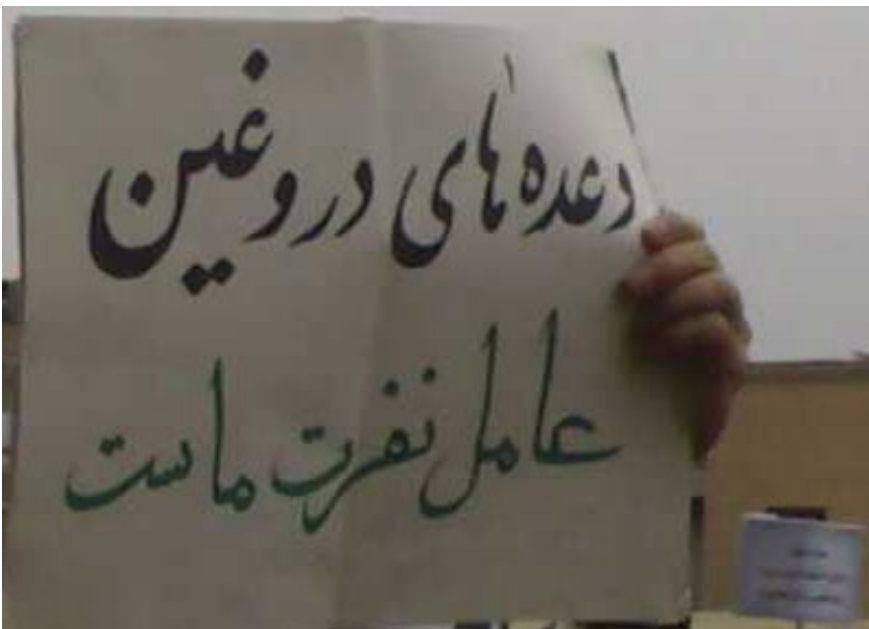
- 1) پیرنیا، حسن؛ ایران باستان، ج. سوم، دنیای کتاب، چاپ پنجم، صفحات 2690 و 2692
- 2) چو دین را بود پادشاه پاسیان تو این هر دو را جز برادر مخوان
- 3) ایمان پور، محمدتقی؛ مبنای نفوذ روحانیان زرتشتی، فصلنامه هستی، شماره 8 و 9 (زمستان 1380 و بهار 1381)، ص 124
- 4) رجوع شود به صفحات 38 و 39
- 5) کتاب تقی زاده، حسن؛ از پرویز تا چنگیز، تهران، انتشارات فروغی، 1349، ص 20 (به نقل از ایمان پور، محمدتقی؛ مبنای نفوذ روحانیان زرتشتی، فصلنامه هستی، شماره 8 و 9 (زمستان 1380 و بهار 1381)، ص 124)
- 6) کریستنسن، آرتور امانوئل؛ سلطنت قباد و ظهور مزدک، ترجمه احمد بیرشک، کتابخانه ظهوری، چاپ 1374، صفحات 41 و 42
- 7) کریستنسن، آرتور امانوئل؛ سلطنت قباد و ظهور مزدک، ترجمه احمد بیرشک، کتابخانه ظهوری، چاپ 1374، صفحات 56 و 57
- 8) منبع قبلی. انوشروان، یعنی صاحب روان جاوید
- 9) ابوالحسن علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب و معادن الجواهر، جلد اول، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم 1374، ص 258



فرق کمونیست ها با سایر گرایش ها در جنبش پرولتری در این است که کمونیست ها همیشه از منافع بین الملل پرولتاریا دفاع می کنند و همواره در هر مرحله ای از جنبش، منافع کل جنبش را در مد نظر دارند. بنابر این کمونیست ها مصمم ترین و پیشرفته ترین بخش جنبش را تشکیل می دهند (بخش پیشگام) و در هیچ مبارزه ای مسیر حرکت و اهداف نهایی جنبش را فراموش نمی کنند. مارکس چند جمله پایین تر، مشخص تر جایگاه کمونیست ها در جنبش کارگری چنین بیان می کند: «کمونیست ها از یکسو، یعنی در عمل، پیشرفته ترین و عزم جزم کرده ترین بخش احزاب طبقه ی کارگر هر مملکت را تشکیل می دهند، و در واقع بخشی هستند که همه ی آن دیگران را به حرکت در می آورند؛ و از سوی دیگر، یعنی از دیدگاه نظری، آنان نسبت به توده ی عظیم پرولتاریا این امتیاز را دارند که بروشنی، مسیر حرکت، شرایط، و نتایج نهائی و کلی نهضت پرولتاریا را درک می کنند. هدف فوری و فوری کمونیست ها همان است که همه ی احزاب پرولتاریائی دیگر نیز دارند: متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله ی پرولتاریا. «این نظریه بر خلاف ایرادات برخی از گرایشات «چپ» نسبت به ایجاد حزب پرولتری برای سازماندهی انقلاب سوسیالیستی، نزدیک تر به مواضع لنین در مورد حزب پیشتاز انقلابی است.

پرولترها و کمونیست ها
سرنگونی بورژوازی و نبرد برای دموکراسی

مارکس به عنوان اهداف کمونیسم، از تشکیل پرولتاریا به مثابه یک طبقه، مبارزه برای سرنگونی سیادت بورژوازی، تسخیر قدرت سیاسی و الغای مالکیت خصوصی بر وسائل تولید اجتماعی نام می برد. پس از تجربه کمون پاریس، مارکس اضافه می کند که پرولتاریا نمی تواند به سادگی دستگاه دولتی موجود را به چنگ آورده، از آن برای تحقق اهداف خود استفاده کند، بلکه باید آن را در هم بشکند و دولتی از نوع جدید بنا سازد. مارکس تأکید می کند که این نتیجه گیری ها به هیچ وجه مبتنی بر مجموعه ای از عقاید و اصول نیست که این یا آن متفکر کشف کرده باشد، یا بدان تمایل پیدا کرده باشد. کمونیست ها صرفاً مناسبات واقعی ناشی از مبارزه ی طبقاتی موجود را بیان می کنند. مبارزه ای واقعی که درست در برابر چشمان ما جریان دارد. جنبه ی ضدایدئولوژیک تئوری های مارکس و نگرش علمی او در همین نکته نهفته است. بیان واقعیات، آنطور که واقعاً هست. این مبارزه طبقاتی عاقبت پرولتاریا را به سطح طبقه ی حاکم ارتقاء خواهد داد. تشکیل این قدرت کارگری را مارکس به معنای «پیروزی در نبرد برای دموکراسی» می داند. این عبارت نشان می دهد که مارکس مبارزه برای کمونیسم را با مبارزه برای دموکراسی یکسان می گیرد دلیل این مطلب این است که نزد مارکس مبارزه برای دموکراسی، نه به معنای مبارزه برای صرفاً دموکراسی سیاسی، بلکه در عین حال مبارزه برای دموکراسی در حوزه ی اقتصاد، یعنی استقرار مالکیت اجتماعی، نیز هست. به همین خاطر، مبارزه برای سوسیالیسم، یعنی مبارزه برای خلع ید از بورژوازی و استقرار مالکیت سوسیالیستی، در عین حال مبارزه ای است برای رشد و گسترش واقعی دموکراسی.



مهمترین ترین بخش
بیانیه شاید بخش
مربوط به برنامه ی
اقدامات انقلابی
پیشنهادی باشد. به
قول خود بیانیه، اما،
کاربرد عملی اصول
برنامه در همه جا و
همه ی زمان ها
بستگی به شرایط
تاریخی موجود در آن
زمان خاص دارد؛ و به
همین دلیل نمی توان
در مورد این برنامه ی
پیشنهادی تأکید ویژه
ای کرد. اما، همین جا
نیز ذکر چند نکته
ضروری است. مثلاً
مارکس برخلاف نظریات
بین الملل دوم و فرصت
طلبان امروزی «چپ»
هرگز از روش تقسیم
برنامه ی انقلابی به

بخش حداقل و حداکثر استفاده نمی کند.

از لحاظ روش، برنامه ی پیشنهادی مارکس برنامه ای است انتقالی برای رسیدن از شرایط کنونی به جامعه ای که در آن به قول او "رشد آزادانه ی هر فرد شرط رشد آزادانه ی جمع باشد". او بین برنامه برای خواست های فوری در چارچوب نظام سرمایه داری و برنامه ای برای اهداف سوسیالیستی در آینده تفاوت قائل نیست. در روش بیانیه، مبارزه برای اهداف فوری باید خود ضرورت گذار به سوسیالیسم را دربر داشته باشد.

ادامه دارد

عدالت برای ایران
Justice for Iran



تغییر فرهنگ

عدالت برای ایران
JUSTICE FOR IRAN

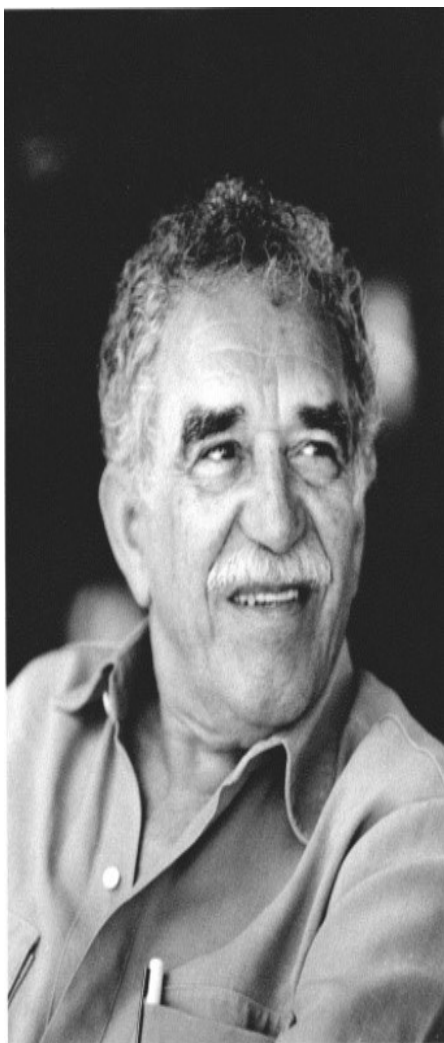
انسان تا وقتی فکر می کند نارس است به رشد و کمال خود ادامه می دهد و به محض آنکه گمان کرد رسیده شده است ، دچار افت می شود. گابریل گارسیا مارکز

دوست داشتن و مورد محبت قرار گرفتن بزرگترین لذت دنیا است. گابریل گارسیا مارکز

هیچکس لیاقت اشکهای تو را ندارد و کسی که چنین لیاقتی دارد باعث اشک ریختن تو نمیشود. گابریل گارسیا مارکز

زیاده از حد خود را تحت فشار نگذار، بهترین چیزها در زمانی اتفاق می افتد که انتظارش را نداری. گابریل گارسیا مارکز

همیشه افرادی هستند که تو را می آزارند، با این حال همواره به دیگران اعتماد کن و فقط مواظب باش به کسی که تو را آزرده دوباره اعتماد نکنی. گابریل گارسیا مارکز



کتابهای گابریل گارسیا مارکز: صد سال تنهایی ، طوفان برگ ، پاییز پدر سالار ، زیستن برای باز گفتن ، زائران غریب ، ساعت نحس ، خانه بزرگ ، وقایع نگاری یک قتل از پیش اعلام شده ، یادداشت های روز تنهایی و ... برگرفته از "حکیمانه"
<http://jomalatziba.blogfa.com/cat-44.aspx>



من از پایان دنیا نمی ترسم!
از این میترسم که دنیا بدون هیچ شعبهبری ادامه یابد!

سخن گابریل گارسیا مارکز نویسنده کلمبیایی برنده جایزه نوبل ادبیات

انسان تنها زمانی حق دارد به انسانی دیگر از بالا به پائین بنگرد که ناگزیر است او را یاری رساند تا روی پای خود بایستد. گابریل گارسیا مارکز

رمز خوشبخت زیستن ، در آن نیست که کاری را که دوست داریم انجام دهیم بلکه در این است که کاری را که انجام می دهیم دوست داشته باشیم گابریل گارسیا مارکز

ترسوی حقیقی از پرواز نمیترسد ، بلکه آن کس که با ترس پرواز را یاد میگیرد ، ترسو است. گابریل گارسیا مارکز

مرگ از پیری نمی آید ، بلکه با فراموشی می آید! گابریل گارسیا مارکز

برای عشق مبارزه کن ولی هرگز گدایی نکن. گابریل گارسیا مارکز دوستت دارم نه بخاطر شخصیت تو، بلکه بخاطر شخصیتی که من هنگام با تو بودن پیدا میکنم. گابریل گارسیا مارکز

اگر کسی آنطور که میخواهی دوستت ندارد، به این معنی نیست که تو را با تمام وجودش دوست ندارد. گابریل گارسیا مارکز

دوست واقعی کسی است که دستهای تو را بگیرد ولی قلب تو را لمس کند. گابریل گارسیا مارکز

بدترین شکل دلنگی برای کسی آن است که در کنار او باشی و بدانی که هرگز به او نخواهی رسید. گابریل گارسیا مارکز

هرگز لیغند را ترک نکن حتی وقتی ناراحتی، چون هر کسی امکان دارد عاشق لیغند تو شود. گابریل گارسیا مارکز

تو ممکن است در تمام دنیا فقط یک نفر باشی، ولی برای بعضی افراد تمام دنیا هستی. گابریل گارسیا مارکز

هرگز وقت را با کسی که حاضر نیست وقتش را با تو بگذراند، نگذران. گابریل گارسیا مارکز

آینده چیزی نیست که انسان به ارث ببرد ؛ بلکه چیزی است که خود آن را می سازد. گابریل گارسیا مارکز

انسانها همه میخواهند در قله کوه زندگی کنند ، بی آنکه به خوشبختی آرمیده در دست خود نگاهی انداخته باشند. گابریل گارسیا مارکز

خود را به فرد بهتری تبدیل کن و مطمئن باش که خود را میشناسی، قبل از آنکه شخص دیگری را بشناسی و انتظار داشته باشی او تو را بشناسد. گابریل گارسیا مارکز

10 درصد از زندگی چیزهایی است که برای انسان اتفاق می افتد و 90 درصد آن است که چگونه نسبت به آن واکنش نشان می دهند. گابریل گارسیا مارکز

کتاب بهترین دوست انسان و پیروی کورکورانه بدترین دشمن وی است. گابریل گارسیا مارکز

تصمیمات کوچک را باید با مغز گرفت و تصمیمات بزرگ را با قلب. گابریل گارسیا مارکز

بدون عشق می توان ایثار کرد اما بدون ایثار هرگز نمی توان عشق ورزید. گابریل گارسیا مارکز

زندگی مساله در اختیار داشتن کارتهای خوب نیست بلکه خوب بازی کردن با کارتهای بد است. گابریل گارسیا مارکز



30 فروردین | تیرباران شدند

برگرفته از تاریخ ایرانی(1):

در روز ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ بیژن جزنی به همراه ۸ نفر دیگر از فعالان سیاسی چپ‌گرا تیرباران شد. بیژن جزنی سال ۱۳۱۶ در خانواده‌ای سیاسی متولد شد. خانواده پدری و مادری او هر دو از هواداران و فعالان حزب توده بودند. پدرش حسین افسر ژاندارمری و از اهالی جزن (روستایی در حوالی نطنز) اصفهان بود و مادرش عالمتاج کلانتری نظری اهل نطنز بود. حسین جزنی ابتدا عضو حزب توده بود و بعد به فرقه دموکرات پیوست و پس از شکست این فرقه به آذربایجان شوروی رفت و تا سال ۱۳۴۵ به ایران بازنگشت. بیژن نیز به تبعیت از پدر در حالی که تنها ۱۰ سال سن داشت، در سال ۱۳۲۶ به سازمان جوانان حزب توده ایران پیوست و با اینکه شرایط سنی عضویت حداقل ۱۳ سال بود، اما به علت فعالیت و علاقه چشمگیر چند نوجوان کمتر از ۱۳ سال، حوزه مخصوصی برایشان

تشکیل شد و جزنی یکی از افراد این حوزه بود. ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ محمدرضا شاه مورد سوء قصد قرار گرفت و در پی این اتفاق هیات وزیران، حزب توده را غیرقانونی اعلام کرد و حمله به سازمان‌های حزبی آغاز شد. در همین سال بود که بیژن جزنی ۱۱ ساله فعالیت‌های مخفی خود را آغاز کرد. جزنی در این دوران رابط بین کادرهای مخفی حزب بود و طی سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ به فعالیت‌های مخفی سازمانی از یک سو و فعالیت‌های علنی در سطح دانش‌آموزان می‌پرداخت.

فعالیت‌های سیاسی جزنی در دوران مصدق ادامه یافت اما در پی وقوع کودتای ۲۸ مرداد بود که با شدت گرفتن برخورد با نیروهای سیاسی، جزنی چند باری به واسطه فعالیت‌های سیاسی روانه زندان شد. اولین بار چند ماه پس از کودتا بود که بازداشت شد. اما با وجود کشف مدارکی دال بر فعالیت‌های مخفی‌اش به علت سن کم او از یک سو و نفوذ افسران توده‌ای در دادرسی ارتش از سوی دیگر، پس از چند هفته آزاد شد.

در پاییز ۱۳۳۳ بیژن جزنی بعد از چندبار بازداشت و آزادی، بار دیگر دستگیر و این بار به ۶ ماه زندان محکوم شد. جزنی پس از آزادی در بهار ۱۳۳۴ فعالیت‌های خود را پی گرفت و به دلیل مشکلات شدید مالی و در عین حال علاقه‌ای که به نقاشی علاقه داشت، در یک مؤسسه تبلیغاتی استخدام شد. در این مقطع بود که روزها به محل کار می‌رفت و شب‌ها به ادامه تحصیل می‌پرداخت. در همین سال‌ها بود که به همراه برخی همفکرانش از جمله محمد چوپان‌زاده در تدارک تشکیل گروهی برآمد. در فروردین ۱۳۳۸ اولین نشریه گروه که جزنی در تنظیم مقالات و خط مشی آن نقش اساسی را ایفا می‌کرد به صورت پلی‌کپی با دستگاه دست‌ساز منتشر شد. در پاییز ۱۳۳۸ با لو رفتن گروه و دستگیری یکی از اعضای آن انتشار مرتب نشریه متوقف و تصمیم بر این شد که به مناسبت‌های مختلف اعلامیه‌هایی صادر کنند. در ۱۳۳۹ با شروع کار جبهه ملی دوم بیژن جزنی هم به جبهه پیوست و فعالیت‌های سیاسی خود را در آن پی گرفت.

پس از سرکوب جبهه ملی در سال ۱۳۴۲ جزنی و عده‌ای از دوستانش مدتی نشریه‌ای سیاسی به نام «پیام دانشجو» منتشر می‌کردند. پیام دانشجو، نماد جبهه متحد جناح‌های مختلف سیاسی در جنبش دانشجویی بود. به این ترتیب که تا اوایل ۱۳۴۳ حسن ابراهیم حبیبی (که بعد از انقلاب اسلامی چند دوره معاون اول رییس‌جمهوری شد) سردبیر و مسئول گردآوری مطالب و اخبار آن بود و بیژن جزنی امور فنی مانند آماده‌سازی و چاپ اول آن را برعهده داشت. در بهار ۱۳۴۳ هیات تحریریه‌ای برای پیام دانشجو انتخاب شد که تقریباً همه جناح‌های دانشجویی را در بر می‌گرفت و هوشنگ کشاورز صدر، متین دفتری، مجید احسن و منصور سروش در

آن حضور داشتند. جزنی آماده‌سازی و چاپ و بهزاد نبوی پخش آن را عهده‌دار بودند. ماشین‌نویسی و تهیه استنسیل و امکانات چاپی که محدود به یک دستگاه پلی‌کپی دست‌ساز بود، توسط بیژن تهیه می‌شد. در اواخر سال ۱۳۴۲ و بهار ۱۳۴۴ از هر شماره پیام دانشجو در حدود ۵۰۰ نسخه چاپ می‌گردید. جزنی در فاصله سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ بارها به زندان افتاد. در سال ۱۳۴۲ به عنوان شاگرد اول رشته فلسفه فارغ‌التحصیل شد. در همین سال بود که با توجه به اتخاذ خط مشی جدیدی که گروه به آن رسیده بود، فعالیت‌ها در قالب یک سازمان سیاسی- نظامی وارد فاز نوینی شد و بیژن جزنی به همراه ۳ تن دیگر از همفکرانش به عنوان کادر مرکزی آن انتخاب شدند. در اوایل پاییز ۱۳۴۲، سازمان دانشجویان جبهه ملی که پس از



درگیری‌های میدان بهارستان (۱۵ شهریور ۱۳۴۲) از سیاست رهبری جبهه ملی ناامید شده بود، درصد برآمدند تا به یاری برخی از رهبران و مسوولان جبهه ملی، رهبری جدیدی برای این جبهه برگزینند و از انحلال آن جلوگیری کنند. این تلاش‌ها به تشکیل جبهه ملی سوم در سال ۱۳۴۴ انجامید که جزنی در تدارک آن شرکت داشت. جزنی آخرین بار در سال

۱۳۴۴ به واسطه فعالیت‌های دانشجویی بازداشت شد و به همراه دیگر اعضای کمیته دانشجویی دانشگاه تهران که حالا دیگر از انشعاییون جبهه ملی محسوب می‌شدند، در دادگاه نظامی به ۹ ماه زندان محکوم شد.

بعد از آزادی از زندان مسئولیت فعالیت‌های علنی به عهده بیژن گذاشته شد. در پاییز ۱۳۴۶ به مناسبت مرگ تختی یکی از بزرگترین گردهمایی‌های علنی سازمان انجام گرفت که جزنی در سازمان‌دهی آن نقشی کلیدی داشت. در همین دوران بود که تدارک مبارزه مسلحانه و تامین سلاح برای آن در دستور کار گروه قرار گرفت. زمانی که جزنی همراه با یکی دیگر از اعضای گروه به نام «سورکی» اسلحه‌های تهیه شده را به همراه داشتند به دام پلیس افتادند. به دنبال این اتفاق چند تن دیگر از یاران جزنی نیز بازداشت شدند و در دادگاه، دادستان نظامی ابتدا برای جزنی و ۷ نفر دیگر تقاضای حکم اعدام کرد اما آنان نهایتاً به ۱۵ سال زندان محکوم شدند.

در همین دوره بود که با به هم پیوستن دو گروه «بیژن جزنی و حسن ضیاطریفی» و «مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان»، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران شکل گرفت و با حمله به پاسگاه سپاهکل در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه را آغاز کرد.

جزنی تا فروردین ۱۳۴۸ در زندان قصر بود اما به دنبال فرار نافرجام یارانش از زندان به قم تبعید شد و پس از عملیات نظامی سپاهکل، به اوین منتقل شد. هرچند جزنی در طول دوران زندان تحت فشارهای شدید و شکنجه‌های فراوانی قرار گرفت اما در همین دوره مجموعه مقالاتی از زندان به بیرون داد که در ساختار ایدئولوژیک سازمان متبوعش تاثیرگذار شد. بیژن جزنی در اواسط اسفندماه ۱۳۵۲ پس از چند سال تبعید به زندان اوین بازگردانده شد اما در ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ همراه با ۶ نفر دیگر از چریک‌های فدایی خلق به نام‌های حسن ضیاطریفی، احمد جلیلی افشار، مشعوف کلانتری، عزیز سرمدی، محمد چوپان‌زاده و عباس سورکی به همراه مصطفی جوان خوشدل و کاظم ذوالانوار دو عضو سازمان مجاهدین خلق در تپه‌های اطراف زندان اوین توسط عوامل حکومت تیرباران شدند.

روزنامه‌ها فردای آن روز خبر کشته شدن جزنی و یارانش را با تیتراژ «زندان در حین فرار از زندان کشته شدند» پوشش دادند اما حقیقت ماجرا تا زمان وقوع انقلاب در بهمن ۱۳۵۷ مسکوت ماند. زمانی که به دنبال دستگیری و محاکمه اعضای ساواک معلوم شد بیژن جزنی و یارانش نه در هنگام فرار که به وسیله ماموران به تپه‌های اوین برده و در آنجا به رگبار گلوله بسته شدند.

1- <http://tarikhiran.ir/fa/events/3/EventsDetail/144/>



نقد و نظر این نقد و نظر

متعهد، می شود شاعر مزدور، نویسنده متعهد، می شود "قلمزن جیره خوار"، ژورنالیست متعهد، می شود "بلندگوی امپریالیسم"، و برای تحقیر "روشنفکران متعهد دیروز"، یک سری "روشنفکر متعهد جدید" به صف کشیده می شوند تا "روشنفکران متعهد" پیشین را به منجلاب بکشانند.

روش و سیستم فقط در زمان لنین و ماکسیم گورکی رسم نبود؛ در دوران مشروطه هم، به همین شکل بود. در صدر اسلام هم به کرات اتفاق افتاد. این یک سیستم و روش برای "استفاده ابزاری" از افراد، در راستای پیشبرد خط حزب است. به رژیم جمهوری اسلامی هم محدود نمی شود. در رژیم پیشین بازجو در زندان

به تو می گفت "تو که عددی نیستی" تا تو را از فکر کردن و اتکاء به نفس خلع سلاح کند. در صحنه سیاست، به تو "روشنفکر لیبرال" می گویند تا روش درست فکر کردن را بر تو حرام کنند.

همانطور که در نوشتار پیشین (ماهنامه شماره 3) نوشتم، از نامه های ماکسیم گورکی نزدیک به صد سال می گذرد. به همچنین از دوران مشروطه، اما هنوز که هنوز است نمی توانیم تعریف درستی از "روشنفکر" ارائه بدهیم. پس از صد سال که از مشروطه می گذرد، هنوز که هنوز است در ذهن خود "کمیته مجازات" تشکیل می دهیم. یک روز کریم دواتگر می شویم و روز بعد کریم دواتگر را ترور می کنیم. جهت یادآوری، مختصراً به حال و روز کریم دواتگر اشاره می کنم.

کمیته مجازات در دوران مشروطه لرزه بر اندام "وطن فروشان" می انداخت. برای شناخت بهتر از کمیته مجازات، به بخشی از یک بیانیه آنها دقت کنیم "ای مردم! ای ساکنین کره ارض بشنوید و به دیگران بگویید که سیاست روس و انگلیس در خانه ما این بوده و بازو و سرنیزه و اقتدار مجازات را حق کسانی معمول می دانستند که نسبت به وطن خود خیرخواه و از دزدی و خیانت احتراز داشته باشند. شکر خدا که دیگر غضب الهی از آه مظلومین و سوز دل ملل صغیره به جوش آمده دست قهار طبیعت از آستین بیچارگان دنیا صورت دول طمع و زر دنیا را نیلگون و آن روز خواهد رسید که بیرق دول جابره را در ممالک دیگران سرنگون نماید..." کریم دواتگر یکی از عاملین اجرای احکام این کمیته بود. کمیته مجازات هر آنکس را که به منافع ملی خیانت می کرد، مجازات می کرد. بطور مثال، کریم دواتگر مأمور می شود فضل الله نوری را به ضرب گلوله بکشد. دواتگر در این عملیات موفق نشده و فضل الله نوری فقط مجروح می شود. گفته می شود که کریم دواتگر کلیه عملیات را در ازای دریافت پول انجام می داده است. حال، با تعریفی که در ذهن خود از "روشنفکر" داریم، آیا سه عضو بنیانگذار این کمیته (ابراهیم منشی زاده، ابوالفتح زاده، مشکوة الممالک) را می توان "منورالفکر" دانست؟ شایان توجه اینکه، کمیته مجازات بعدها حکم قتل کریم دواتگر را صادر و به مورد اجرا گذاشت.

با توجه به تمام این نکات، می خواهم دو سوال مطرح کنم. اول اینکه مونتسکیو و لاک و روسو های ما ایرانیان در قرن بیست و یکم چه کسانی هستند؟ اگر نداریم، چرا نداریم؟ و سوال دوم، آیا پس از سرنگونی رژیم چهل و جنایت، آیا ملت ایران باز هم شاهد آنچه در دوران انقلاب فرانسه، لنین و مشروطه رخ داد، خواهد بود؟ از آنجا که جای روسو ها و مونتسکیو های ایرانی خالی است، شعائیان ها سالهاست که به دفتر تاریخ سپرده شده اند، پاسخ من به سوال دوم آری است؛ چرا که آزادیخواهی ما، استوار بر آگاهی سیاسی ما نیست. بسیاری از ما می خواهیم به هر قیمتی، رژیم برود، اما حاضر نیستیم خصوصیات جایگزین و آلترناتیو رژیم را از هم اکنون و به هر قیمتی تعریف کنیم. اشتباه نشود، حاضریم قیمت سرنگونی را بپردازیم، اما حاضر به پرداخت بها برای تضمین مفاهیم آزادیخواهی برای روز پس از سرنگونی نیستیم. مونتسکیوهای زمان خود را (اگر بیاییم) با تمسخر و تحقیر، "روشنفکران بورژوا" و یا "روشنفکران لیبرال" می نامیم. در غیاب تعریف منسجم از آنچه می خواهیم و حقوقی که به آن باور داریم، بر این باورم که در ایران فردا، کمیته های مجازات، دادگاه های انقلاب، جوخه های اعدام، و خلاصه تمام آنچه از آن و این رژیم نفرت داشته و داریم دوباره برپا خواهد شد؛ و روبرویرها به نام آزادی، کمیته امنیت عمومی تشکیل خواهند داد، و "روشنفکر"ها متهمین ردیف اول خواهند بود؛ و سعید سلطانپورها به قتل می رسند. چرا که بسیاری از ما، امروز و هنوز نیاموخته ایم که اول باید "تحمّلگرا" بشویم، تا بعداً بتوانیم آزادیخواه بشویم. طولانی شد. ما به شعائیان ها، به علی شریعتی ها، و شاملوها با دیدگاهی قرن بیست و یکمی، احتیاج داریم؛ به ژان ژاک روسو هایی که ایران را بفهمند احتیاج داریم؛ به نسل جوان "متفکر"، با تعاریف جدید از دموکراسی، و نه آنچه در سالهای 60 میلادی گفته شده، احتیاج داریم. در اپوزیسیون، چپ و راست، سلطنت طلب و جمهورخواه، جای روسو، و مونتسکیو خالیست. اپوزیسیون بی نهایت عملگرا شده، و برای 30 سال آینده طرحی جامع ارائه نمی دهد. اتاق فکر را درست نمی شناسد، و یا با آن قهر است. "روشنفکر" که بتواند "روشن" فکر کند، عتیقه شده است. به نظر من، باید به این کمبود واقعی اذعان کنیم. دستهایمان را بریم بالا و اعتراف کنیم که حرف زیاد زدیم، اما فکر کم کردیم. عمل زیاد کردیم، اما فکر کم کردیم. دنباله روی زیاد کردیم، اما فکر کم کردیم. گوش دنیا را با شعار دادن های پر طمطراق کر کردیم، اما فکر کم کردیم.

آنچه از لنین نقل کردم برای سرکوفت زدن به لنین نبود، بلکه باید از نامه های صد سال پیش عبرت بیاموزیم تا بتوانیم پایه های باور های آزادیخواهانه را استوار بر آگاهی سیاسی کنیم. ماهنامه دیدگاه سوم، از همه کسانی که بر "تحمّلگرایی"، بر "آگاهی سیاسی" و بر "همبستگی" اصرار می ورزند دعوت می کند که فرهنگ "شنیدن و تحمل" را ارتقا دهیم.

تحمّلگرایی، آگاهی سیاسی و همبستگی ملی برای تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، برای سرنگونی.

آدرس ایمیل: iranrcises@gmail.com

عدالت برای همه
Justice For Iran



چندیست که نگاه به تغییر رژیم در ایران دچار بازنگری شده است، بخصوص پس از آغاز "ترمش فهرمانانه" جمهوری اسلامی. برخی از فعالین سیاسی دلسردانه به این نتیجه رسیده اند که ابوزیسیون خارج از کشور ضعیف و ناتوان شده، و رژیم، قدرتش از آنست که محاسبه می شده است، به نظر این هموطنان، سرنگونی تمامیت نظام امریست غیر ممکن، و هرگونه فعالیتی می بایست در راستا و هماهنگی با مبارزات رهبری شده در داخل کشور باشد.

همکاران دیدگاه سوم، سرنگونی تمامیت جمهوری اسلامی را با حضور ملموس آزادیخواهان در صحنه برای سمت و سو دادن خیزش های خودجوش مردمی امکان پذیر می دانند؛ اما سرنگونی را تنها برای سرنگونی نمی خواهند.

اهداف عالیله آزادیخواهان، تنها با گذار از خودآگاهی عمومی، ارتقاء فرهنگ مبارزاتی، و تحمل دیدگاه مخالف امکان پذیر است. به باور ما، گفتمان سازنده و فعال، آزادی اندیشه، بیان و مطبوعات، از اصول پایه یک جامعه سالم هستند؛ بدون باور عملی به آزادی های فردی و شهروندی، بدون باور عملی به عدالت اجتماعی و بدون باور عملی به تحمل دگراندیشان، امر سرنگونی، به تنهایی یک فعل رفورمیستی است که به استبداد در شکلی متفاوت می انجامد.

به نظر ما، ابوزیسیون خارج از کشور با یک برنامه مشخص و هماهنگ، می تواند فراتر از یک گروه فشار مداخله گر باشد. سرنگونی، بدون در نظر گرفتن نقش آفرینی ملیون لائیک و نیروهای چپ و سکولار در تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، اگر هم موفق شود، نمی تواند تضمین کننده ایرانی آباد و آزاد بشود. حضور و همبستگی تلاشگران برای احقاق حقوق سیاسی و مدنی، نه تنها خواست های تهیدستان و آسیب دیدگان جامعه را برجسته می کند، بلکه نوید دهنده کثرتگرایی و تعامل در ایران فردا است.

دیدگاه سوم بر حضور فعال رسانه ها، در ارائه نقطه نظرات تحلیلیگران، دگراندیشان، و پژوهشگران سیاسی-فلسفی، تأکید دارد، ما بر این باوریم که با احترام متقابل، و با منابت و سعه صدر، می توان هر نظر و دیدگاهی را شنید، مورد بررسی قرار داد، و با توجه به اصول و باورهای خدشه ناپذیر فردی و گروهی، دیدگاه های غیرواقعی، انحرافی، و مسموم را به چالش کشاند. نقش آفرینی رکن چهارم در زدودن جو نومیدی، در معرفی فعالتهای نیروهای دگربر در تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، در ایجاد کانال تماس بین شخصیتها و نهادهای سیاسی، و ارائه برنامه های پیشنهادی احزاب و تلاشگران سیاسی-مدنی غیر قابل کتمان است.

رسانه های وابسته به رژیم اسلامی، در یک طرح از پیش برنامه ریزی شده، سعی دارند بر این باور که هرگونه فعالیتی بی نتیجه و باطل است، دامن بزنند. دیدگاه سوم از نقاط ضعف جنبش آگاه است و آن را نادیده نمی گیرد، اما تلاش رژیم برای ایجاد جو نومیدانه را دلیلی بر وجود نقاط مثبت و تعیین کننده جنبش سرنگونی طلبانه ارزیابی می کند.

همکاران دیدگاه سوم، طبیعتا در کلیه امور هم نظر نیستند، و در برخی از موارد تحلیل کاملا متفاوت دارند، اما این اختلاف دیدگاهی را گرامی داشته و همکاری با یکدیگر را بخشی از اندیشه حاکم بر ماهنامه می دانند؛ اندیشه و دیدگاه همگرایی، همسویی، و اتحاد برای سرنگونی.

امید است انتشار ماهنامه دیدگاه سوم برای حداقل یک زمانبندی شش ماهه، بتواند زمینه ساز تشکیل گروه تماس مابین نهادهای سیاسی و شخصیت های آزادیخواه، و ابزاری برای تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان بشود. ما از کلیه شخصیتها، تلاشگران برای نهادینه شدن حقوق سیاسی-مدنی، و نهاد های سیاسی دعوت می کنیم تا ماهنامه دیدگاه سوم را بعنوان ابزاری برای بیان خواسته های خود پذیرفته و با همکاری مثبت و مستقیم با ما، زمینه را برای برداشتن گامهای مثبت در آینده فراهم آورند.

**دیدگاه سوم را از طریق ایمیل
به داخل ایران ارسال کنید.**

